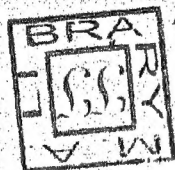


حجاءه يهناك رجلا زحجبت مفرد يفرطوني

من رجب حله شتاعلا ان يهناك تني

سمنيت ان تسانب تصانيف بنة العلماء المتأخرين سلب فقهار
شدايني تني طاب شذراه وجيل الحنة مشواه سسوي

السيف وال



سمنيت ان تسانب تصانيف بنة العلماء المتأخرين سلب فقهار
شدايني تني طاب شذراه وجيل الحنة مشواه سسوي

السيف وال



PE7871

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله



الحمد لله الذي خلق الارض والسماء وظهر وجوده فوق ظهور الاشياء حتى اقر به الازكياد والاعبياء واطمن كثره واهم
شعوره العظماء حتى عجز عن درك ادراكه الصديقون والاشقياء لتصف بصفات الكمال وحسن الاسماء المنزهة والاول
في كل الامور والصلوة والسلام على امامنا في حقنا الفخر والجليل المصطفى جبرئيل الذي انزل في السماوات
سبلح والانس والاعلى الذي شئى الرحمن لم يخش احد غيره من الانس والجان وعلى الله واصحابه بل البر والامان
وعلى الذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان اما بعد سيكذب فيمن يفتخر بغير الله
عظما في نفسه فبئس عجب ذي كفر والله ذو اسلاخه كذا اول از فرافض كه انسان به ان مكلف شده نصحيح غفانه
على بابا با سركون من استالمين وافتحه وسدده خاتم النبیین فوسيد المرسلين وچون بنا بر خدا و ابراه
و نبي قلوب در و چون بخترى فرقه اى متعده و على اسلام پداشند مجسمه جبر و قدريم و و افرض و نوال
و در حيا لبرم اهل حق براى وضع شكوك و شبهات نشان و تاسيس عين مشين و انكسار ان كسب و رسايل
تصنيف نموده براهم انديزير ابراهام چون از فرقه اى از انچه حكما اما لايد فيد بسبب جوار ادا اما افرض اناس
يكشتننى الارض كذا لكسب بيزر بته الاشكال كذا براهم را ترفا چرشد مذكى اسير المنان القتل
و كذا از انچه قواي فرقه اى فرقه اى حق اهل صفت جاعت باقى نماند مگر درون من خصوصياتنا شريه
در برهه از انچه با نوال و در نوبت برين يارند سبب استا شريه جودى پدا كرده بسبب اجل و حق
انرا با نوال خصوصياتنا شريه اهل با نوال پدا كرده و اسرار اهل با نوال پدا كرده و اسرار اهل با نوال
پدا كرده و اسرار اهل با نوال پدا كرده و اسرار اهل با نوال پدا كرده و اسرار اهل با نوال پدا كرده

الزاعم خصم بايات قرآنی استدلال کرده ميشود و يا بروايات کتب معتبره در فروع مثل کافی تصنيف محمد بن يعقوب الحکمي و تهذيب و انتصار تصنيف ابی جعفر محمد بن حسن الطوسي و فقه من لا یخفى و الفقيه محمد بن بابويه القمي و مستنصر ابن نظر المحلي و جامع عباسی و غير آن و تفسير منسوب بسو ابی محمد الحسن العسكري دانند آن تار و افش را در آن مجالی نگار نباشد و در اکثر مسائل عقاید مثل حدود عالم و اثبات صانع و توحید مابک انجالی و تفسیر او از صفات نقصان مثل جمیع ما ننذا آن چون اثنا عشریه و در آن اهل حق نزاع ندارند و نیز اوله عقل و نقلیه در کتب کلام شرح و بسط نموده است و بجهت ظهور و دلالت آن مسائل در رنگ بهر سبب ترویج و عطف است لهذا در آن مسائل بنابر اختصاص چندان گفتگو نموده شده و بزوات آن سائیل و خلائی که بعضی مفرق قهای روحافض در آن نوشته اند گفته اند که چنانکه مقدمه لطیفه بر خاطر بخینه آنرا نوشته شده و درین باب عالم الاصل و عارف اکمل فرید الدهر و حید العصور و النضر نصیر الدین محمد ششم بن خواجہ نصر الشافعی بنی الملکی المدنی اصلاً الکابلی و طنا کتابی نوشته است و رعایت حسن و جمال و براعت کمال آن بزرگ کتب روافض از تفسیر و حدیث و عقاید و فقه و تاریخ و لسیا و الاخطه فرموده و عمر عزیز خود و در آن صرف نموده اند اوله در کتاب جنة الباطن نهب خصیم و اثبات مذہب خود از کتب معتبره عنه الرافض و در ده استین فقیرم حکیم علی الاثر من کمال الکرام فضیلت و ابایات کتب و افضال از آن کتابی بنده نموده و السوال من تله العصمة و السداد و چون این کتاب مجدداً تقدیم نموده که لا اله الا الله و در انضا حدیث دهته باشد حکم کند که روافض اصلاً حجابی و مژدن نگذاشته اند نام این کتاب السیف السلوک الی التعلی علی الذین فرغوا و بینهم کانا و اشعنا نهاده بنده این کتاب القیجیم کرده شد بر مقدمه و هفت مقال و خلاصه مقدمه در بیان فرقهای روافض مقال اولی در ابطال مذہب و انضر و اثبات مذہب اهل سنت و جماعت و در احوال فتنه و دوم در بیان عقاید اهل سنت و جماعت و ابطال سائیل خلافیه و افضال و در جمیع تفصیل مقال سیوم و در بحث اما نه که آنرا روافض از اصول عقاید و اهل سنت آنرا از فروع میدانند مقال چهارم در جواب مطاعن خلفاء و غیره صحابه کرام مطاعن زرقه با حسیه اهل سنت مقال پنجم در افاضت و در آن که جمیع صحابه پنج تن یکی یاد نباید کرد و در گفت لسان عالمی بنده با حسیه پنجم نفس زید مقال ششم در ذکر خرافات روافض و ابطال آن و ذکر بعضی مسائل فروع و انحرافها

مقاله پنجم در ذکر بعضی مسائل فروع که اهل سنت و جماعت بدان متذکرند چنانچه در ذکر حقایق اهل بیت و دعوت
 ائمه علیهم السلام و شایع شدن علیهم السلام مقتضای آنست که در بیان آن ایادفن بوالد فرقه ای را از ائمه چهار ائمه
 یکی خلافت دوم کیسانیه سوم زیدیه چهارم امامیه پسر خلافت بیست و چند فرقه شده اند یکی سبائیه منسوب
 بعد از ائمه بن سبائی از حدیثی که پیروی بود منافق در زری مسلمانان در آمده اول بنا بر قرض نهاده
 دولت اسلام را بر مژدن خوبه میگویند که علی خداست این علم شیطان را بر صورت علی کشته و علی در برابر است
 رعد او را دست و برقی در ده او دویم فضلیه صاحب فضل صیرنی میگویند که خدا او را حلول کرده است و متقطع
 نمیشود و سوم سرغیه صاحب سرغیه میگویند که خدا او را در کس حلول کرده و بی و عایش و جعفر و خلیل چهارم زینیه صاحب
 زینیه بن یونس که جعفر بن محمد را خدا گویند و میگویند که وحی بسوی امدی آید تجمیع کلامیه صاحب کلام علی علیه السلام را
 بجایان موصوفت و ارواح را به تناسخ قائل اند و میگویند که روح خدا در آدم پسر و ریش و همچنین در انبیا و ائمه
 و میگویند که صاحب کافرشند بر کعبه علی و علی کافرشند بر کعبه حق خود ششم مغیره صاحب مغیره بن سید
 علی که خدا او را ششم بصورت مروی میگویند پس او را نهم منبای قائل اند تناسخ ارواح را و میگویند که خدا
 روح است در آدم پس ریش و همچنین در انبیا و ائمه و علی و سید و حسن و حسین و محمد پسر و عبد الله بن
 سعاده بن عبد الله بن جعفر ذی النجاشین حلول کرده و او را بعد محمد بن خنیه با هم پیچیده اند و انکار معاد
 و استخلاف محام میگویند ششم بنایه اصحاب بیان بر جهان میگویند که خدا او را علی حلول کرده و پسر محمد بن علی پسر
 در کیش بن ابی ناسم بن محمد پسر در بیان تهم مضوایه اصحاب بی تصور علی و آنها را عجلیه نیز گویند بقدم عالم
 و ابدیه آن قائل اند و احکام را انکار و حجت و نارا تا و مل میکنند و محمد باقر امام میگویند پسر ابی منصور
 و هم امویه اصحاب موی می گویند که علی شریک محمد بود و در غوغه یازدهم نفعی میگویند که خدا دنیا را پیدا کرده
 و محمد صلی الله علیه و سلم سرده و هر چه در دست بروی مصلح کرده و بعضی میگویند که به علی تقویین ننموده
 و بعضی گویند بهر دو و او را هم خطاب به ابی الخطاب مجبونی سبب الاندوه میگویند که علی خدا را جزو
 است و جعفر مضروق خدا را خورد و ائمه پسران خدا را و ابی الخطاب بنی است و ابی الخطاب یا علی خود را
 بشهادت زور و بغافلان خود ارم کرده نیز و هم از جمله خطابه یک فرقه سمریه است اصحاب سمریه میگویند که جعفر صاحب

بنی است پسر ابو الخطاب بعد قتل او و همراهِ احکام بن محمد بن علی است بسوی بنی و همراهِ احکام را ملاحظ کرده چهار و هم
خواهیم میگوند که محمد بن علی با هم شایه بودند چون دو غراب جبرئیل و حی بلی او بود و غلبه بر محمد بن علی
پانزدهم و با هم میگوند که علی خدا است و محمد بنی است و این هر دو شایه بودند چون یک و سس شانزدهم و میب
که بنی صلی الله علیه و سلم را نیت میکنند و میگوند که علی خداست محمد را فرستاده بود داخل را بجای او خواند
محمد بسوی خود خواند و یک فرقه از ذبیله شیعیه است که نذیرت جوع کرده اند و محمد را شکر کسب علی یا ذی انوار
خدا میگوند هفدهم و میگویند که خدایا خدای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اینها یکی اند و حق خداوند را
احول کرده هیچ یکی را بر دیگری فضیلت نیست و بعضی از آنها از فاطمه تا نازیت حذفت میکنند بر علی بنی الله
الراشده تا آنکه او را در محبت و وزن علی و مادر حسن و حسین میگوند نهم و میگویند صاحب غلبه بر ذی انوار
اصحاب سنی این هر دو میگوند که خدا در علی و او را و احول کرده است بیستم غلبه بر صاحب غلبه بنی زراع
اوسی و قیل لاسدی میگوند که علی خداست و فضل است از محمد و محمد با وی جیت کرده است و میگویند که صاحب
از رام میگوند که امام بعد علی بن ابی طالب محمد بن علی است پس ابو شام پسر علی بن عبد الله بن عبد الله
بوصیت ابی شام او را پسر او را و امامت او را مسلمین قبول کرده خدا در ابی مسلم صاحب عروة و او کشته شده و چهارم
را حلال میدانند و فرقه ای از کز کرده اند حبس و دو م تنفیله صاحب تنفع میگوند که خدا چاراند علی حسن و حسین
و موقع حبس بیوم تناسیه میگوند که خدا در صلوات بر در زمین فرو می آید و در او در دنیا مبارک و پس از هر دو
آسمان میرود و این فرقه را بر عیبه نیز گویند اما کسیان که منسوب اند به کسیان مولی حسن بنی یا مومن بنی و
خود را بوی منسوب کنند و کسیان شاکروی محمد بن حنفیه کرده و کسیان شیش فرقه اند یکی کر بیه صاحب غلبه
لکویب هرگز میگوند که امام بعد علی پسرش محمد بن حنفیه است او صاحب الزمان است نهم و در کوسی با چلی کس
از یاران خود در آمده و در او دو چشم است از شهنش و آب وان شده و دو عالم حقایق صاحب سخا بن مکرر میگوند
که امام بعد محمد بن حنفیه ابوالباشم است پسر او را و او بصیته الالباب را بنا و میگوند که خدا در علی و او را و او
احول کرده بیوم کند این صاحب غلبه اند بن حرکتی که او را بعد ابی الهانم حلی ابن عبد الله بن علی است
پسر محمد بنی محمد پسر شش را بهیم صاحب مسلم المروزی پسر شش بن محمد بنی که امام بعد

و در او دو چشم است از شهنش و آب وان شده و دو عالم حقایق صاحب سخا بن مکرر میگوند

ابی الهیثم عبداللہ بن معاویہ بن عبداللہ بن جعفر طیار است ششم فخریہ اصحاب مختار بن ابی عبیدہ
 ثقیفی میگویند کہ امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیہ اما زیدیه کہ خود را نسبت میکنند به زید بن علی
 ابن حسین نه فرق اندکی فرقه اولی کہ عقائدشان در اصول و فروع موافق اہل سنت و جماعت است مگر آنکہ
 آنها علی رضی اللہ عنہ را افضل صحابہ میگویند و میگویند کہ خلافت حق علی بود و بہ طوع و رغبت خود بخلاف
 ثناء و اوہ و جمیع صحابہ اہل بیگی می کنند و مردم جبار و ولایت صحابہ بی الحار و دریا و آنرا زیاد میگویند کہ امام
 بعد جعفر علی اللہ علیہ وسلم علی است رضی اللہ عنہما لکن علیہ صفا لائستیتہ و تکفیر صحابہ میکنند
 بچہ ترک افتد اعلی و امام بعد علی حسن است پس حسین پس از امامت شوری است و میان اولاد حسین
 ہرگز نزاع بعین کند و عالم و شجاع بود امام است زید را امام میگویند و پیشش بی را امام میگویند و در امامت
 اختلاف دارند بعضی میگویند کہ منتظر محمد بن عبداللہ بن حسین بن حسن است کہ دعوی امامت کردہ بود
 و در عہد ضو کشتہ شدہ زید یہ میگویند کہ او زیدہ است کشتہ شدہ و بعضی گویند کہ محمد بن حسین صاحب
 کوفہ کہ در ایام خلافت کشتہ شدہ و آنها انکار قتل و میکنند سیوم جریر یہ و آنها را سلیمانہ نیز گویند اصحاب
 سلیمان بن جریر امامت شوری در امام خلق میگویند و منعقد میشوند اما نزدشان بدو مرد از خیار سلیمین میگویند
 کہ ابو بکر و عمر و عثمان اگر چه امامت خطا کردہ کہ با وجود علی با آنها بیعت نموده و تکفیر عثمان و طلحہ و زبیر وعایشہ میکنند
 چهارم تبریہ کہ آنها را تومیہ نیز گویند اصحاب تبریہ تومی و ہو المغیرہ بن سعید الملقب بلاثر میگویند کہ جتہ ابی بکر
 و عمر خطانیت کرد کہ علی ترک کرد امامت را برای شان و توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند و در وقت
 بیعت او و عجم بنیہ اصحاب نسیم بن یاسر مثل تبریہ اند مگر آنها تکفیر عثمان میکنند و غیر او را صحابہ میگویند و کہ
 اصحاب فضیل بن وکین مثل جبار و زید یہ میگویند مگر آنکہ تکفیر طلحہ و زبیر وعایشہ میکنند و غیرشان از صحابہ
 ہفتم خشبیہ اصحاب خلف بن عبد الصمد میگویند امامت شورکھا است و را ولاد فاطمہ و سرکہ ہوای اولاد فاطمہ
 خلیفہ شود بروی خروج طایف است آنها بر باد شامی خروج کردہ بودند و سلاح شان نبود مگر خشب
 مانند آتھار خشب کہ کشتہ شدہ ششم یعقوبیہ اصحاب یعقوب علی اند بر جتہ و انکار امامت ابی بکر و عمر و سرار آنها
 میکنند نہ صحابہ اصحاب حسین بن علی میگویند کہ امامت شور است و را ولاد فاطمہ ہرگز خروج بیعت کند و عالم

و جماع باشد امام است اما امامیه که نصیب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زمانه خالی نمی ماند از امامی
از اولاد و خاتم نبوتی فرقه اند از آنجمله یک فرقه اسماعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هفت فرقه شده اند
یکی اسمیه میگویند که امام عبد علی مرتضی حسن نجفی است پسر حسن بن علی المرتضی با رضا پسر کثیر بن عبد الله
برادر و در امام خلافت منصور و و ائمه خروج کردند و خلقی که نیز آنها را پیروی گشته پسر گشته شده و دوم
نفت میگویند که نفسی کی گشته شده ظاهر خواهد شد سی و یک صاحب ششام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است
پس حسن بن حسین پس علی بن حسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسی است که طول
عوض عن او سالوست چهارم سالیه اصحاب ششام بن سالم جویعی در امامت مانند حکمیه که خدا بر صورت سال
میگویند همچنین است عقیده فرقه پیغم شطانی که انهار انما نیه نیر گویند اصحاب محمد بن تانان الصیر فلف شیطان
الطاف ششم اسمیه اصحاب شیعی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضایی گویند هفتم زاریه
اصحاب زاریه بن عین در امامت مثل حکمیه لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را حادث میگویند هشتم یوسیه
اصحاب یوس بن عبد الرحمن ائمه میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان حامل عرش اند بنهم بداییه
که قابل اند به بداییه میگویند که خدا چیزی میکند پس بخاطرش چیزی دیگر میگذرد آن می کند دهم موقوفه
میگویند که حق تعالی بپیکار دن دنیا بر محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه
سپرده بعضی میگویند که به روح پیغمبر و این فرقه از خلا امامیه اند متفق اند بر شش امام مذکورین تا دهم
باقریه میگویند که امام عبد علی بن حسین باقر است و او فرقه منتظران خود است و او دهم حاضر به میگویند
که امام بعد از باقر پسرش زکریا است زنده است در کوه حاضر سیزدهم نادویه اصحاب نادویه اند بن نادویه
نهمی میگویند که امام بعد از جعفر صادق است زنده است منتظر چهارم ظاهر اصحاب میگویند که امام
بعد جعفر پسرش محمد است یا زنده است یا بعد جعفر پسرش اسماعیل است پسر اسماعیلیه سیزده
فرقه شد یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسماعیل زنده و مهدی موعود است و دهم باطنیه میگویند
که اسماعیل مرد امام بعد از اولاد است میگویند که علی باطن کتابه واجب است نه ظاهر او سی و دوم قمریه
اصحاب حبان بن قمر و بعضی میگویند که قمریه سی است و بیات وسط میگویند که امام بعد جعفر محمد

پسر کثیر بن عبد الله

بن اسماعیل بن جعفر الصادق است بسبب نفس جعفر و محمد زنده است نزد و با بانه عورات میگویند چهارم
ششم طایفه اصحاب یحیی بن ابی ابراهیم میگویند که امام است بعد جعفر صادق و در بیان او است اسماعیل بن محمد موسی و عبد الله
و اعلی بن ثمر بن اولاد هم پنجم میگویند اصحاب عبد الله بن میمون میگویند عمل بطوایر و کرامت حرام است و سبک
معاد را همیشه بخلفیه اصحاب خلف میگویند که اگر در کتاب و نه از صلوة و زکوة و صوم و حج و غیره وارد شد
محمول است بر یحیی بن ابی ابراهیم و انکار قیامت و عقبت و ناسیگند بر تقی اصحاب محمد بن علی البرقی انکار معاد و انکار
شدن و تناول نفوس و انکار نبوة بعضی پیغمبران میکنند و بوجوب لعن بعضی انبیاء قایل اند لعنة الله علی
اعداد الانبیاء و حجت تمام جنبایه اصحاب طایفه جنابی انکار معاد و احکام میکنند و میگویند که هرگز احکام عمل کنند قتل و
واجب است و این بر چهار فرقه قایل با امام است اسماعیل بن جعفر از نهم سید میگویند که رسل هفت اند آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و در میان هر دو کس رسل هفت کس اند که شریعت آنها قائم میکنند
و ضرر است که در هر صریحی از ان بابا باشد و اسماعیل بن جعفر یکی از آنها است و هم مهدی میگویند که امام بعد جعفر
اسماعیل است و بنده محمد که او هم از ان قائم الفی ثم ابیه عبد الله الرضی ثم ابیه ابو القاسم عبد الله ثم ابیه محمد الذی
سعی فقه بالهدی ثم ابیه احمد القاسم بامر الله ثم ابیه اسماعیل المنصور بقوة الله ثم ابیه محمد الموفق بن احمد ثم ابیه
ابو منصور برار الغفر بن احمد ثم ابیه ابو علی منصور الحاکم بامر الله ثم ابیه ابو الحسن علی الظاهر لدین الله
ثم ابیه محمد المستظهر بالله و چون نسبت امامت بمهدی رسید در بلاد مغرب غالب بد و سلطنت کرد و جماعت
ملا محیی متابعت او کردند پس در بلاد افریقیه غالب بد و سلطنت در اولاد او و فی ماند و بعضی از اولاد
بر مصر و بعضی بنیام هم سلطنت شدند و بعضی اهل یمن و شیبان را اختیار کردند و باز و هم نزار که آنرا حمیر
و صابیه نیز گویند عالم را قدیم و از و اح را متناهی میگویند و انکار معاد و جنبه و ناری کنند و میگویند که امام
بعد از محمد و عیسی و محمد و از اولیاض بر امامت او کرده بود و کوفتا نیا او را بجز کرده پس دوم
بنو مستعلی را امام کرده میگویند که معتبر نفس و لانت و نفسانی بعد نفس اول عاجز نیست و امام است
پیش از یحیی است پیش از حسن و در از هم مستقیم میگویند که امام بعد نزار پیش از هادی است پیش از
حسن است و میگویند که امام تکلف شیعیه نیست و در امام را که تکالیف شیعی را ساقط کند و از خرافات

نزار

و از نزاع ایشان است که میگویند حسن بن صباح صحابی میگوید چون بمصر فرات رسید بعضی زنان نزار را دریافت
 با وی پسری صغیر را و الا و نزار بود یعنی با وی پس و برادرش کرد و درین قصه طویل می آید و ابل
 تاریخ میگویند که با وی پسرنزار بود و نیز درهم متغلیه میگویند که امام بعد تنصر پیشش متغلی با نزار ابو القاسم احاط
 که مستنصر بعد بنزار ثانی او را خلیفه ساخت و نضال بن ناسخ نضال و است و چون متغلی را بعد موت پدر
 مردم بعتی کردند نزار برادر خود را معیه هر دو پس صغیر و کبیر سخت در قید شدند که تا که همه در قید مردند و نزار هیچ
 اولاد عقب نگذاشته و امام نیز مستحلیه بعد متغلی با نزار پیشش منصور الا بم با حکام المذمت ثم ابیه بیسول
 عبد الحمید الحافظ لکن المذمت ثم ابیه ابی منصور محمد الطاهر فام المذمت ثم ابیه ابی القاسم علی الطاهر بنصر المذمت ثم ابیه
 ابو عبد الله محمد الحافظ بن المذمت چون بوبت بوی رسید یعنی امرای بادشاهان شام بروی غالب آمدند و او را
 حبس کردند تا که در حبس بمرد و الا و مهدی کسی نماند که دعوی ماکتند است و نیز فرقه های امامیه فطیه است که آنرا فطیه و عاتیه نیز گویند و صاحب
 عبد الله بن عی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است و او مرد و اولاد نداشت لیکن بعد از
 رجوع خویش کرد و مفید سماعیه میگویند که امام بعد جعفر صادق پس بن سختی است که مثل پدر بود و علم و تقوی
 و شعبان بن عتیه غیره فطیات محمد بن ابل سنت از وی روایت حدیث کرده اند و نیز درهم اصحاب بی ایچو میگویند
 صد و رگناه از انبیا و اول جانی است و نیز درهم قطعیه بیتم و سوبیه بیتم یکم مخطویر بیتم و سوبیه بیتم و سوبیه بیتم و سوبیه بیتم
 که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگویند که موسی قطعه امده و موسی بیتم و موسی بیتم و موسی بیتم و موسی بیتم
 میگویند که در حدیث و نحو امده و تا که مالک فزین شود و موسی بیتم و موسی بیتم و موسی بیتم و موسی بیتم و موسی بیتم
 بیست و یوم سجده که امام بعد موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پیشش علی بن موسی حکم است
 ثم ابیه محمد العقی ثم ابیه علی العقی ثم ابیه الحسن العسکری ثم ابیه خیمه جعفر بن علی العقی و اولاد نداشت بیست و پنجم
 اثنا عشر میگویند که امام بعد حسن عسکری پیشش محمد بن اسلم است و او زنده است منتظر مهدی موعود است
 و از خود نشان مخفی شده بعد از آنکه بر خور شد مقاله اولی در البطلان و بر بعضی روایات از شیخ
 ابل سنت و جماعه بر وجه اجمال بر این اول بابایت قرانی مثل قوله تعالی این الذین امنوا و عملوا الصالحات

وهذا خير ما واجهوا وسبيل الله با موالم وانفسهم اعظم ربح عند الله واولئك
هم الغايرون يبتغونهم بغير حقهم مناه ورضوان وحيات لهم فيها انعيم مقيم خلد يرفها ابدا
ان الله عندك اجر عظيم وقوله تعالى ان الرسول الذي اتيتموه جاهدوا باموالهم
وانفسهم واولئك لهم اجر عظيم واولئك هم الفالحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها
انوار من تحتها نهر من نهر فيها لهم فيها من كل الثمرات واولئك هم الذين هم الاشد
حب اليكم الايمان وزينة في قلوبكم وكنى اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون
وقوله تعالى والذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين امنوا وهاجروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم وقوله تعالى فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
المؤمنين والذين هم كلمة التقوى وكانوا احق بها واهلها وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك
هم الصديقون والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون
في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالى هو الذي
يصلي عليكم وملائكته ليحرسنكم من كل مكان الى النور وقوله تعالى الذين هم واخرجوا
من ديارهم واودوا في سبيلي وقالوا وقتلوا الاكفرن عنهم سيئاتهم قولة تعالى فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين وقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة فياتون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليا حقا في التوراة والانجيل
والقرآن فما اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي لا يعمر به وذلك هو الفوز العظيم الا انهم
العابدون الجاهلون الساخون الكافرون الساجدون الاميون بالمعروف والناسهون
عن المنكر والحافظون لحدود الله ونش للمؤمنين وقوله تعالى الذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم يجرى الان يقولوا ربنا الله وقوله تعالى محمد
رسول الله والذين معه اشهدوا على الكفار رجاء بهتهم ثم ركبوا مجددا يبتغون فضلا من الله
وارضوانا باسمهم في وجوههم من انزل السجود ذلك منهم في التوراة ومنهم في الانجيل كنز

اخرج بشفاعة فارزة فاستغفر فاستغفر على سوقه يحب ان يراعي ليعظمهم الكفار
 وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات مغفرة واجرا عظيما وقوله تعالى وجهه راق الله
 حتى جهاده هو اجبتكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ماله اسياكم ابراهيم هوسا
 المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقر الله الصالحين
 واتوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولكم كفهم المولى ونعم النصير وقوله تعالى انكم تحبونها خرج
 الله اسنانهم من المعروف وتنهون عن البغى وتؤمنون بالله وقوله تعالى لكم الرسول والله
 آمنون امعه جاهدوا باموالهم وانفسهم اينما اتوا وديكرايات ولات اربز انكم صالين من هاجر
 والاصحاب من هاجر انهم انما يفتقرون عند المؤمنين انهم من منافق خياليه روض معمران خيال مسكنه انهم
 بجان ومال خود وراه خدا براه وگردد حق جهاد ايمان اعمال صالحه محبوبى شان است وكم عصيان
 كروه است نزد آنها كنهى تقوى از لوازم وجود آنها حق تعالى ساخته و آنها حق نديتقوى و اصل تقوى اند
 آنها صادقان اند و ايمان واقوال گناهان شان را بحق تعالى آمرزيده و جان مال شان را حق سبحانه
 عوض بشت خريد فرموده آنها بصفات حميده از توبه و عبادت و حمد و نماز و امر معروف نهى منكر و نكاح
 حد و حق تعالى موصوفند حق تعالى همه آنها را وعده بشت كرده پس روافض ملعون كه تهمت اينها را
 با نهى كنند محال و طاعت و الاجل حق تعالى از عواقب امور لازم آيد باز حق تعالى ميفرمايد
 قوله تعالى والذين اتبعوهم بالحقان رضوا الله عنهم ورضوا عنه واعده لهم جنات الاودية
 وقوله تعالى والذين جادلوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقون بالايمان
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم وقوله تعالى ومنيت بغير عيسى
 المؤمنين قوله ما تولى ونصليهم وسمعت مصيرهم اين آيات و مانند اين لانه دارند بر آنكه
 كه بشت صحابه كند نيكي و دعوى منفرد كند بر ائمه در اول كينه و عداوت از طرف آنها در حق خدا
 از آنها راضى است آنها از خدا راضى اند و بشت بر ائمه و بر ائمه و بر ائمه و بر ائمه و بر ائمه و بر ائمه
 رساند و بشت كمال مستند و براه صحابه ميرود و آنها را به نيكي و ياد مى كند و دعوى منفرد

برای آنها میجوهند و رافضی تکلیف صحیح میبکشد و مطاعین آنها را می شمارند و از ذکر خیر آنها غیظ و عصبیه میجوهند
 و بدو رنج و آزار از امیر المؤمنین علی و از جعفر صادق رواست که گفتند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
 علیه و سلم که میسر می شد نزد یکدیگر می نشستند و می گفتند که این چه روایتی است که می شنیدیم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 که صحابه بعد از پیغمبر صلوات الله علیه می نشستند و می گفتند که این چه روایتی است که می شنیدیم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فاسده و مبطل است و صحابه می گفتند و رای سوا را راه آنها بر آورده اند پس این آیات اهل حق هستند یا نه و رافضی
 بر اهل حق و توفیق الهی با غیظ هم الکفار بر رافضی وارد برهان ثانی آنکه حق تعالی میفرماید و عدا الله
 الذین آمنوا و مکرم و علوا الصلوات لیست تخلفهم فلا یضربکم الاستخفاف الذین
 مرفیع هم و لیکن الذین هم الذین رضوا لهم و لیبدلهم من بعد خوفهم انما یحبهم و
 لا یشکرین فی شئی الا حق تعالی وعده کرده است که اینان صالحان از شما یعنی از صحابه که آنها را یعنی یکی را
 از آنها خلیفه سازد و توفیق دهد و این آنها را که حق تعالی آن دین را بر آنها قبول کرده است و خوف آنها را از کفار
 دور کرده است و در عبادت خدا کنند و توحید این آیه و لیل است بر آنکه در سبیل سنت و جماعت حق است و سبیل
 و شیت مضی و قبول الهی که حق تعالی خلفا را شدین را از صحابه در زمین خلیفه کرده و آنقدر توفیق و شوکت
 که کفار را از جزیره عربت بر گرداند و ملک کسری و قیصر بر سر بزند و فراموش عربت و عجز برای مسلمانان قسمت ننهد
 و در حق صلی الهی را در چهار سوی عالم منتشر سازد و کفار را بقتل و سر و انداختن و بکشتن و از اهل سنت خلافت
 صالحان خلفا را شدین الا آن وقت اقلیم غالب و منزهت باشد و کتاب و سنت مروی صحابه را که عمل میکنند و اگر نه سبیل
 رافضی حق باشد خلفت و عده الهی لازم آید چه بر عقاید و فاشان علی و شیعیان اودوه بر اظهار دین حق نمینند
 و عدا از اهل اهل بر جان مال و اهل عیال خود خائفند و قرآن تحریف کرده خلفا را تمام عمر خوف اعداء
 در ناز و غرور میخوانند و آنکه در ایام خلافت و حکم امیر المؤمنین بر اظهار دین خود و خواندن قرآن خود قدردان
 چنانچه بعضی که از اکابر علماء شیعه است در کتاب تنزیل الانبیاء و الا لایه بدان تصور کرده و دیگران نیز بنبوت صالحان
 رسیدند و دین حق را پوشیده بداران خود میبکشد و در اظهار بدو غیبت میکنند و میگویند که در اعتقاد و احکام
 کفر است و اگر دافضی بی دلیل کند که انجا را این عده موقوف بر ظهور مجدد است گفته شود که کلام منکر

و بر قول تالی و خدا الله الذین آمنوا منکم کما ازال الی است نیز اگر بعد و از دوه صد سال
 یا بنیست الی بیت الی چهل سال دین حق توه یا بد که ام جای متناهی است و اینست قلیل نسبت با همه تهای
 طویل حکم عدم دارد کما لا یخفی علی اولی الالباب و بسبب این احتجاج است بر مان **ثالث** که حق تالی
 و وعده کرده است بغالب مشرکین حق را بر دیگران قوله تالی لیسطع علی الذین کلموا لولیکم الکادرون
 و قوله تالی احققا علینا نصره المؤمنین و قوله تالی انما لننصر رسولنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
 و یوم یقوم الا شهاده و قوله تالی و لقد کتبنا فی الزبور بعد الذکر ان الاصلین بها عباد رب
 الصالحون و قوله تالی و لنیصرن الله من ینصوه الا ان حزب الله هم الفلحون اینچنین است بر قرآن
 بسیار اند و شک نیست که غالب جمیع ادیان اکثر اوقات اکثر افاق و ظاهر و باهر بر جمیع فرق عی السلام
 ایل سنته و جماعه است اگر اینک منسوب شود و نه بر دیگری بودی خلق در و عده الی لازم آمدی مخصوص
 که صاحب زبان بقعا و نشان هنوز از خوف احد انحنی است قدره ظهور ندارد و بقعه اظهار زمین چهره بر مان
 را مع با حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم که امامیه هم بدان اعتراف دارند حدیث ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم استقرت منی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا منهم یا رسول
 الله قال هم الذین هم علی ما علیهم و اصحابه و اولادهم و اولادهم و غیرهم با ستمه هم الصیحة
 فقیر با حدیث مروی که کتب ایل سنته اشلال نمیکند و اگر از احادیث و ایل سنته صد و نوزدها که اثبات
 حقیقه سبب ایل سنته و جماعه میکند و بطال نمیدانند بر فرض منیاد یا با بخیریت و امثال اینجند است با جماعه استدل
 کنند که بر فرض هم با بخیریت فائزند بیکان از خاتمه اینجند است کار دارند و میگویند که آنحضرت صلعم در جواب ایل مکانا
 علیه و اصحابه نفرموده بلکه ما انما علیهم و اولادهم و اولادهم و غیرهم با ستمه هم الصیحة است حدیث
 ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من کبها اطح و من
 تخلف عنها هلك رواه الحاکم و درواه احمد و الترمذی صحیح و عیاس و ابن النزیر و حدیث
 از بهی رقم عن النبی صلی الله علیه و سلم قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و فی روایة
 انی تارک فیکم ما لان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی رواه الترمذی ایل سنته میگویند

و عبد روفی در جمیع این اصحابین بن عباس و حاکم از عمر بن الخطاب است که در حد و حاکم نصیحت کرده قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یسأل ربی عن اختلاف اصحابی من بعدکم ما و حاکم الله بالحق
 ان اصحابک عندی کما یختم بجمیعها القوی من بعض و فی رواية اخری من بعض و کل نور من اخذ
 بقی عالم علیه من اختلاف هم فهو عندی علی حدی و نیزه بی درین حال از بن عباس و این کلام را
 قال اختلاف اصحابی رحمة بر اخیری است یعنی مصلی و غیر بنی شش الحافظ اخری من کرده اند که اگر اختلاف
 رحمة باشد بر این اتفاق عذاب باشد خواه رحمة الله علیه بر او یا بر این شر از آن گفته که این عذر از
 از خودم منقرض نیست چرا که چون اختلاف رحمة باشد اتفاق بطریق ادلی رحمة است لیکن چون در
 اختلاف خطبه خطابه و در این خصوص مصلی الله علیه و سلم برای من توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
 جانگیر بیان فرموده که لا یجمع امتی علی الخلاف و یفرحوا باین فقر من میگردد که منی اختلاف اصحاب
 رحمة است که در اختلاف اصحاب است را و سعت و رحمت است هر که از اصحاب تعلیم و اقتدار نمایند جایز است چنانچه
 اصحابی کالجویم بران دلالت دارد بر رحمة که بر است از ثنوی در خصیصه و این از ستم در اجماع و اتفاق نیست بلکه
 در تفسیر و وجهی است بر احوال که بر این اتفاق سابقا بر وند و استثنای آن است که در مورد و نه اولی
 و تفصیلیه جبهه و سیادت مهیگر کرده اند از اینهمه احوال است که استنباط اصحاب باید کرد اگر چه بر این
 اتفاق دارند از انحراف و انحراف و اگر این اختلاف دارند یکی از ان احوال علی باید بود و چون بعد نیست
 لا یجمع امتی علی الخلاف و یفرحوا باین فقر من میگردد که منی اختلاف اصحاب است را و سعت و رحمت است هر که از اصحاب تعلیم و اقتدار نمایند جایز است چنانچه
 اصحابی کالجویم بران دلالت دارد بر رحمة که بر است از ثنوی در خصیصه و این از ستم در اجماع و اتفاق نیست بلکه
 در تفسیر و وجهی است بر احوال که بر این اتفاق سابقا بر وند و استثنای آن است که در مورد و نه اولی
 و تفصیلیه جبهه و سیادت مهیگر کرده اند از اینهمه احوال است که استنباط اصحاب باید کرد اگر چه بر این
 اتفاق دارند از انحراف و انحراف و اگر این اختلاف دارند یکی از ان احوال علی باید بود و چون بعد نیست
 لا یجمع امتی علی الخلاف و یفرحوا باین فقر من میگردد که منی اختلاف اصحاب است را و سعت و رحمت است هر که از اصحاب تعلیم و اقتدار نمایند جایز است چنانچه

و کینه یی که در میان او و ابوجعفر بود از آنکه او را در آنجا و شاک انکار دارند و آنجا عشره یزید بن علی بن حسین
 و پیشتر یحیی را و ابراهیم بن موسی را که علما و انقیاد صاحب نظر و وطن بودند که کفر و فسق
 میکنند و جعفر بن موسی را جعفر کذاب نام نهاده اند و هم چنین جعفر بن علی برادر حسین عسکری را تکذیب
 می کنند و حسن بن شعیب را پیشترش عبد الله بن جعفر بن شعیب بن قیس بن کید و ابراهیم بن عبد الله بن کربا
 بن سید الباق و محمد بن عبد الله بن حسین بن الحسن بن محمد بن قاسم بن حسین بن یحیی بن عمر از اصحاب و یزید بن
 بن الحسین بن الحسن بن شیخ عبد القادر و حیلانی و جاعله کثیر از علما و اولیاء و ثمره و سادات کافر میدانند
 و محمد بن الحسن بن یزید و جاعله از امامیه آنها را در اعراف میگویند و پسر قلیل اند آنها که آن طایفه را
 را که در عقیده و ستمه قایل اند با آنکه بعد مدت طویل از فروغ پریشانی نیست حالشان با ولادۀ طاهر
 و با دیگر اهل بیت از اراج و اولاد و عصبا پیچیده حال محبت آنها ظاهر است پس عوی محبت آنها با عشر
 باطل است و چنین آنچه دعوی اتباع آنها می کنند و میگویند که از امامیه طبعیت کرده ایم و دروغ
 و باطل است و طلال بن طاهر سازیم انشاء الله تعالی و اهل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند
 ظاهر است از این فیه و همچنین محبت اتباع ایشان را با تمام طبعیت است اما میفرمود و متعرف اند که محمد بن
 اهل سنت اخذ علم کرده اند از امام اهل بیت امام ابو حنیفه اخذ کرده علم از امام جعفر صادق و امام مالک هم از امام جعفر
 اخذ کرده و هم از ربیع و از عکرمه و از ابن عباس و از علی بن ابی طالب و از ابی امامه اخذ کرده
 که سلسله وایت او با اهل بیت میر و محمد بن حسن از ابو حنیفه و محمد بن حنبل از شافعی و محمد بن اسناد و اینهم
 با طبعیت میرسد که از این نظر اهل حق فی التبع و التبع و نیز ابو حنیفه از امام باقر و ولایت کرد و او از
 زید بن علی و باقر و صادق هر دو و حنیفه را اجازه اجتهاد دادند و روایت ابی اوسین گفت شنیدم پیغمبر
 ابن یوسف را که گفت داخل شد ابو حنیفه بر علیه ابو جعفر منصوب پس خبر داد که همان از علم آموختی گفت
 از اصحاب علی بن ابی طالب و از اصحاب ابن عباس نه منصرف گفت حکم گوئی کار خود را و روایت که ابو
 حنیفه در سبزه ای ایستاده بود و گوئی از امام بود جواب ایل میفرمود که جعفر صادق آمد و بر سرش تسبیح خوان
 جعفر را شنید که صادق است بر خاست گفت یا این رسول الله اگر از بشیر خبر دادی شنیدم شسته

نمی نامم صادق گفت بنشین ای ابو حنیفه و درم را جواب ده بمهری کارمایه ام پیران خود را و ابوالحسن
حسن بن علی پستاف و از ابی بختی روایت کرده که حضرت صادق چون ابو حنیفه او دید گفت گویا
ای پیرم من بسوی تو زنده میشم کنی من بعد بر عبد که نه شدن و بایشی تو حای قرار بر نهوت فرما و پس
هر غمزه و بتوراه یا بنده تخیران چون در رانند و راه نمایی آنها را را می واضح چون حیران شوند پیش آمد
تو از خدا مدد و توفیق تا که راه رو بندر بنیان بتوراه و دعوی آنکه ابو حنیفه با وجود آنکه علم از انبیا علیهم السلام
از آنها محال گفته کرده دعوی است بدین اگر ابو حنیفه مخالفه صادق میکرد صادق اینچنین در اوج پیغمبر بود
و ابی یوسف و محمد بن حسن بر کوفه ای موسی کاظم میقتند بنام حضرت فاضل از امامیه گفته که فتنه داران
شدند کافر با فتنه داران اینها نیز او را بخاطر میزدند بر آن حاکم آنار و دیوانه ابلهیت که در کتب شیعه
وارد شده است و لاله دار در جنت نیستند بسبب ستم و ظلمان مذرب روغن به ضها ماس وی
ای امیر المؤمنین انه کتب فی معاویه فی جواب کتابک بعد ذکر ابی بکر و عمر و عمری ان مکانها فی
الاسلام عظیم و ان لمصابها کبرج ذالک اندام شدیدی و رحمة الله جل بها بحسن و ملا او
شارح و انحر البلاغة الثانی انک لمید المؤمنین الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة الخ
و قد مر فی نعم البلاغة الثالث ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویه انه الشوری
للمهاجرین و الانصار فان جمعهوا علی رجل و سمی اماما کان لله ضیافان خرج من
خارج بطعن و ید غمره و الما خرج منه فان ابی قحطالوه علی اتباع غیر سبیل المؤمنین
و ولاه الله معاویه فی واصل و جهنم و ساء صیر کذا فی نعم البلاغة الرابع ما روی عن امیر المؤمنین
انه کتب الی معاویه ان الناس جماعة هم الله علیها و غصبت حالها الحدیث و قد روی
انما من کانت الاجنبا الی معاویه ما کانت الارجاء من المهاجرین و ردت کما و رد و اصد رت
کما اصد ر و اما کان الله لجمعهم علی الضیال کذا فی شرح نهج البلاغة و قد روی عن الرضی
بعنه السادس ما روی عن ابی الحسن الصبیقة الكاملة انه کان یقول فی دعائه لا تنه عن رسول
بعد عانه لا یحیی الله علیه و سلم خاصة اللهم صل علی النابغین امیر الاحسان

و صل

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خير من ان يكون لنا نصيب من فضل الله
 سميتم وتحرروا منهم ومضوا في انارهم ولا يقيم بها تيمنا هم مكافين مولودين بهم يدينون
 بدينهم على شاكلتهم السابع ما روى هذا الفصل من الامامية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد
 بن علي الباقر انه قال لجماعة خاضوا في ابي بكر وعمر وعثمان انا اشهد انكم استم من الذين قال
 الله فيهم والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
 انما اتينا من في القبر المنسوب الي الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الامامية
 ان الله تعالى قال لوسى ما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة الى سلك فضل
 الى محمد على جميع المرسلين انما سمع ما النفي المذكور ايضا ان آدم قال اخي محمد الله الطيبين وخيار
 اصحابه المنتجبين ان تغفر لي قال الله تعالى قد قبلت توبتك ثم اوحى اليه كاد في فضل سيد المرسلين
 والاطيبين واصحابه المنتجبين واخبره ان الله تعالى يقضي على كل واحد من عبي محمد وال محمد واصحاب
 محمد ما لوقعت على كل عدد خلق الله من طول الدهر الى اخره وكان الكفاية ولا داهم الى عتبة محمد
 ولو احب خلق من الكفار او جميعهم رجلا من آل محمد واصحابه خير من آفة الله عز وجل عن ذلك
 بان يقيم له بالتوبة والايان ثم يرد خلق الجنة ولو ان رجلا ممن يفيض ال محمد واصحابه الخبز او اود
 منهم يذبح الله عند الوقوف على مثل خلق الله لاهلكهم جميعا العاشر ما روى صاحب كتاب السواد والسياسة
 عن الامامية عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى فخرني
 عنهم ورضوانا عنده صلى الله عليه وسلم ما سبق اليهم من العناية والتوفيق ورضوانا بهما من علمهم بمناجاة
 رسولهم وقبولهم ما جاز به الحادى عشر ما روى عن ابي بن عيسى لا ريب لي من عظم الشيعية الامامية
 الاثنا عشرية عن الصادق عليه السلام عن جعفر بن علي بن ابي طالب انه قال قد سمى ابا بكر رسول الله والمهاجرين
 ولا نصار صدقا ومن لم يصدقه فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد انزلهم الانجيل في كتابه
 كشف الغيبة في معرفة الاثنا عشرية ما اتفق عليه الفريقان من الاخبار والاثر الثاني في غيره ما روى عن علي بن الحسين
 في الصحيحين الكافي والتهذيب والعيون والاصحاح ما روى عنهم من الاخبار ما روى عنهم في قوله لا تنزع
 ارجلهم من تحتها ولا يمشوا بها ولا يركبوا ولا يمشوا بها ولا يركبوا ولا يمشوا بها ولا يركبوا

والاولاد في طوار كرامته وانهم منطويين على محبتته الثالثة عشر ما روى عن امير المؤمنين انه
 مدح المهاجرين والانصار بان احب الالقاء اليهم لقاء من بهم فانهم كانوا على نقية بالوعد لا اله الا الله
 وكما لم يبق لهم عليه الا ربع عشر من هذه الرضى في نهج البلاغة قوله امير المؤمنين لقد اتينا اصحاب
 محمد صلى الله عليه وسلم فما ادى احدا يشبههم لقد كان يصبحون شعنا غمرا قد ابتوا سجدا وقاما ما راو حون
 بين خباياهم وخذ ودعهم وبقون على مثل الجمر من ذكر معاشرهم كان بين عينهم وركب لا يرى من طول
 سجدتهم اذا ذكر الله هلت اعينهم حتى بل جنونهم وماذا واليا عيدا للتجرب يوم الريح العاصف غفوا عنهم
 العقاب ورجاء للتواب الخامسة عشر ما روى عن امير المؤمنين انه كنت لنا اهل مصر ذكر فيه انه
 نهض في الاحداث التي وقعت من العرب فخلا في ثكن من رجوعهم عن الاسلام وطعمهم في
 دين محمد عليه السلام وهو حق الباطل واستقر الدين والتساعى بالثبارة ذكر الرضى في نهج البلاغة وغير
 السادس عشر انه لما مات ابو بكر قام علي عليه السلام على باب البيت وهو صفي في قوله كنت والله يقول المؤمنين
 وكنت كالحبل لا يحركه العواصف في رواية كذا في نهج البلاغة وروى الحافظ ابو سعيد بن سمان وغير
 عن علي بن ابي طالب انه لما قضى ابو بكر الصديق ومحمد عليه السلام ارجت المدينة بالبكا كيوم قضى رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فجاء على اكيامته رجلا وهو يقول اليوم انقضت خلافة النبوة فوقف عليا بالبيت الذي
 فيه ابو بكر فحضر فقال رحمت الله ابا بكر كنت امة رسول الله صلى الله عليه وسلم وانبيه وذكر الحديث بطوله
 فضايلا بي بكر يومنا قبله السابع عشر ما نقل علي بن عيسى روى في كشف الغطاء في معرفة الاخوان خبا
 القاتل علي اهل البيت والحجاة والشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر عن حلية السيد
 بن جابر قال نعم يجوز قد حلى ابو بكر الصديق وسبقه بالفضة قال الراوى انقل هكذا فحدث الامام عن مكانه
 فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن قبل لاه الصديق فلا صدقة الله تعالى قال الدنيا والاخرة
 الثامن عشر ما ذكره روض من حيث اراي جعفر محمد الباقر كذا في نهج المؤمنين والله اخذ من الناس
 احب الى النبي تصحيفة من هذا المصحح ونيز درج البلاغة روايت كرهه از امير المؤمنين كذا في نهج المؤمنين
 كذا في نهج المؤمنين كذا في نهج المؤمنين كذا في نهج المؤمنين كذا في نهج المؤمنين كذا في نهج المؤمنين

شایع شد و وضع کرد و خبر را وادید که بجز او و او را معنی شد در خلافت او فتنه و مراد ابو بکر است یا عمر بن
 اماره و دیه از امیر المؤمنین و اماره الهیست که و افضل بصیرت آن اعتراف میکنند و اطلاق ندانند ابو بکر و عمر
 در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبت با آنها مصیبت شدیدیست و اسلام و ابو بکر صدیق است و عمر که او را صدیق
 خدا و او را صدیق نکرده و امیر المؤمنین هم خورد و بجا او گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با مشرکان و
 بنادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و دعا کرد برای آنها که حق تعالی آنها را جزا خیر دهد و بر تو
 ای نبی که عمر کمیت و مناقبشان بیان نمود و تو هم خورد و گفت که و اندکی قیمت در هر دم که دوست ترا باشد نزد من
 آنکه مانند وی گل در چشمه من باشد و با خدا ملاقات کنم از عمر و بر جنازه ابو بکر گریست و گفت مر و قلافت من پشیم
 شد و مناقب و ببا انبیان نمود و در حق جمیع صحابه گفت که هر کدام گویند خداوند تعالی امام است و هر یک
 از راه ایشان جدا شود و بروی غضب است و او را جهنم است این آثار از بیاض را از قرنی نمی ماند و
 اصل سنت و جا فدا شده مگر آنکه روضه این آثار را حل میکنند و ترقیه و جوشش و جوه است یکی آنکه ترقیه
 باطلست چنانچه بیان کنیم آنست که در تفسیر دوم آنکه بر ترقیه تفسیر بیاض است که محبت و محبت
 و جعفر صادق و مور ترقیه نمود چنانچه باید است الله تعالی و اینجا آثار محمد باقر هم ند که در کتب سیوم آنکه در تفسیر
 عالی و مقال و دلالت دارند بر آنکه این آثار منجی ترقیه نیستند چرا که شیعیان است از اخطا را طبل و انهای حق
 برای خوف است و شک نیست که برابر ضرورت ترقیه جایز باشد و بعضی در سبب چاهایز باشد که گند سب و در سبب
 ارباب حرام است و بیع است لذات و آنچه ضرورت است مقدار است بقدر ضرورت پس در صورتیکه مثلاً مسلمان در
 کفار گرفتار باشد و کفار او را اگر اه کند بر آنرا حکم کفر بر زبان پس اگر اه تقبل یا قطع عضو شود و مکره
 قادر بود بر آنچه از آن می ترساند از قتل یا قطع در انصورت اگر مکره صبر کند و کلمه کفر نگوید و کشته شود مباح
 و شهید شود و عمل بر غیرت که در پیشانی چوبی رضی الله عنه در دست کفار افتاده بود و کشته شد پس صلی الله
 علیه و سلم او را سید شهادت فرمودند و اگر در خیالت کلمه کفر بر زبان راند و خور است هر نفس چنانچه عمار بن یاسر
 در دست کفار زندانی شد و کلمه صلی الله علیه و سلم را معذرت و روا کرد اگر اقبول مانند آن نباشد بلکه ناپسند
 است پس ترسانند یا آنکه اگر اه کند قادر بر قتل و مانند آن نباشد در انصورت اگر اه مکره نشود

و از هر کج که کفر و انباشت و اذیت بهل مستتر است و در صورتیکه کسی اگر آه نکرده باشد کسی را طلب کرده باشد
 و مسلمانی از خود و کج که کفر بر زبان راند چگونه روح پاک و انشراح صدر را کفر حق تعالی میفرماید الا من اکل و قلیع
 مطمئن بالا ایمان و لکن من شهر بالکفر فصل افعیلهم غصب من الله در ما نحن فیہ مثلاً اگر
 کسی من و خلفا را نشین بخورد از الله طاعت کرده باشد و کج که کفر است که کفر با کفر است که کفر با کفر است که کفر با کفر است
 بر ترقیه باشد و اگر چنین باشد بلک بی استعدای کسی چون لیمو نمین اینهمه من و ثنا و خلفا را نشین کند و خیر و
 آنها چشمه گریان حاضر شود و قسم باشد تعالی خورد و آرزو کند که مثل اعمال و در صحیفه من شهر من بخدا
 ملاقات کنم و در ترقیه که اهل محال تقیه است چه ضرورتی داعی بر ترقیه دیگران در آنوقت سر از مردم بودند
 کی چنین الفاظ گفتند و چه ضرر با آنها رسیده خصوص من و هم یا و گردن که از ضرورت است و محمد باقر و جو که یکصد و بیست
 کس که از جابر است و کج که نعم الصدیق نعم الصدیق گفت چه احتمال تقیه است این فرنی محالی دلالت دارد
 بر نفسی تقیه و دیگر در آنرا نکرده و قرائن محالی و مقابلی بسیار دلالت دارند که این قول بنا بر تقیه بود که لا یخفی علی
 من انی استور برهان ساس و ان که این مظهر علی در هیچ گفته هر فرق از مقتدا و طاعت که عقاید او از
 عقاید دیگر ملتذا باطن و جدا باشد و قوافی بود که اندک آن فرق بر حقیقت و هر فرق که باطل باطل شتر موقت
 داشته باشد بر باطل است و گمان برده که نه سبب ما میرقی است چرا که سوای امامیه از مقتدا و دو ملت باطل
 کسی مسئله است قابل نشده و کسی بتکفیر صحابه و طعن و لعن شان زبان نگشوده اینهمه مقدمات صحیح اند لیکن
 استدلال بن مظهر این مقدمات بر ترقیه بر امامیه باطل اینهمه صحیح که هر فرق که در اکثر مسائل عقاید با دیگر
 فرق باطلی باطل چون بعید است باشد حق است چه بدی که حق ضد باطل است و اما بعد الحق الا الضلال و اینهمه
 صحیح که از مقتدا و دو ملت سلمان مسئله است که قابل نشده و طعن و لعن صحابه کی زبان و رازی
 نکرده فی الواقع اینهمه حق و چهل مرکب انکارند بیایات که اینهمه دوستی کردن با کسانیکه تا هم عمر رفاقت چنین
 کردند و جان مال خود را نثار نمودند و این پیغمبر و رجات بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و تواتر معنوی
 ثابت شد که پیغمبر با ایشان صحبه ای محبت و یگانگی بود که یکبار هر یک بدرجه تواتر رسیده باشد و آن
 محمد از مردم و ثنا را ان جامع ملو است با نیکسان و حتی دشمنان و سوا که ای پیغمبر بر ترقیه و نفاق محمول است از

و در حق پیغمبر که حق تعالی او را رحمة اللعالمین گفته و با تمام دین و کمال نعمت بر او مقرر است و او را گمان
 برون که بجز چهار حکم پس از وی در این دنیا فیه این همه حق و انکار به بیسایات از هیچ عاقلی نباید گذرد و فضل
 نیاز خویش که گمانها هم بجای دیگر مثل نفی که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
 و با علی که او را پیغمبر طفلی مثل فرزندان پرورش کرده و در جوانی دختر خود را کحل وحی داده و او را و پسر
 از صلب او مانده و تمام عمر در تربیت او در لطف نگذاشته و بی حد میسرند و بگویند که بگویند و بگویند که بگویند
 از صفات و دولت و ولایت و ولایت خویش باین طاقت مبتلا نیست نفوذ یافته آنها اگر این انبیاء خود را امامت یافته
 باطله طاعت نمایند چنین امتیاز در خروج هم موجود است و نیز انکار که اصحابه اتفاق بر امامت دارند
 آنها هم حیدر فرق اند که یکی تکفیر دیگری می کنند احتیاطیه و استصحابیه و کفیه و اثباتیه میکنند و با کس کثیر که یکی
 از فریقین امام میدانند دیگری تکفیر او میکنند پس فی الجمله هر یکی بر دیگری ترجیح میدهد و با هر جمعی
 مقام نیست که امتیاز امامیه از دیگران فقط در مسئله امامت است و اهل سنت و جماعت در این امر
 بر عباد و احباب است چنانچه جهاد و احباب است و امامیه اکثر اصول عقاید با متذکره و خوارج و مرجع موافقت دارند
 چنانچه در محبت الهیات مذکور شود و انشاء الله تعالی و در احب سنت و جماعت از همه برون بعید دارد و کند این
 سخن است که فصل در امور که مسایل ذات صفات بر تعالی و احوال قیامت کائنات و الا احتیاج
 بدو نیست بپیران نمی شود و در اصول اختلافات می باشد چنانچه در شیایع انبیاء اختلاف نیست پس چون
 پیغمبران آمدند و احکام الهی در دنیا بعضی چیزها را عقل و قصه مساعدت نموده اهل سنت و جماعت عقل را
 بر کنار داشتند چنانچه شرع ناطق شده بود و تمام آن ایمان نآوردند و از من بعضی و تکفیر بعضی میکنند پس اگر
 موافق عقل است نور علی نور و اگر موافق عقل نیست عقل نیاید و عقل بر تصور عقل خود کردند و کل من عند الله گفته اند
 نمودند و کیفیت و چگونه ای آن موضوع بسلام الهی داشتند این راه است که اهل سنت را در تمام مسایل اعتقاد
 جایز است و این راه است که حق تعالی برین مرجع میکند و میفرماید و یحکم انما یحکم من ام الکتاب
 و اخر متشابهات فاعلم الذین فی قلوبهم زینغ یتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و استعلاء
 اولیاه و ما یعلم تاویل له الا الله و الی اسخون فی العلم یقولون انما به کل من عند ربنا و این راه است

این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

که این شده و جماعت بدان امتیاز دارند و دیگه استیلائی را اینکه که اینها هر یک به پیروی عقل ناقص خود بگویند
 و نسبت به این نسبت انداختند پس کتاب نیست اگر موافق عقل نشان اند بر آن راه و اندازا انکار کردند و متغیر
 مانند و راه که گرفته قال الله تعالی حکما انما اظلم مشرقیه و اذا اظلم علیهم قاموا از حال
 شکیان خبر میدهند بعضی گفته اند که موجود یک جسم غلبه و مکان و چیز و جهت باشد معقول یا نباشد معقول یا نباشد
 جسم گفته اند و جسم باشد معنی روشن جسم این را گفته اند و بعضی گفته اند که عقلی است تکلیف است عباد
 را بابتیان عبادات و اشتیاق به معنی و دودعه و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد
 ظلم بر عباد لازم آید عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و محسوس این گفته اند
 و بعضی روشن بیان راه هم رفتند و بعضی گفته اند که ممکن است سلاجیه خالقند ندارد و انیت و تمیزند باز غلط کرده
 و گفته اند پس کتاب بر عباد و ظلم است نیز نیست خاک یکبار را عبادت که بن عقل قبول نمیکند آنها
 بر چند معنی روشن بیان راه هم رفتند میگویی شیعه علی بر گناهی که کند او را عذاب نخواهد شد و این را خبر
 و القدر که از شرع ثابت است کسی را از جبریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زایه بر ذات کردند
 مبتدعه حکما و بعضی را بلکه که مملکتی ماطله را بودن قرآن غیر مخلوق وصفی از صفات نشد معقول نشد
 که حرف مصوت است چگونه بداند است و قایم باشند بعضی منکر عذاب شده اند میگویی که مرده و جماد است
 عقل قبول نمیکند که معذب باشد و اکثر آنها صراط و میزان و وزن افعال و اکثر تفصیل معاد را معقول
 میدانند و روتیه حق تعالی را معقول میدانند از جهت این معتاد و دولت ماطله هم رسیدند پس بنابر
 این همه بزرگ ماطله هر یک اصل است که عقل را مقدم میدانند و شرع را تابع عقل میکنند و بر پیروی عقل ناقص
 خود کرده و راه دیگر رفتند و بر سه راه شیطانی بود با او وصل به هم شده و اول سنه و جماعت عقل را میگویند که
 خود را قهر دادند که حق تعالی میفرماید و صا الویتیم من العلم الا فلیلا و میفرماید و الله یعلم و استقام
 لا تخلمن و نسبت به استیلائی معصوم که او را حق تعالی برای راستی کوران فرستاده بود و در راه
 و عثمان اختیار خود پیروی کردند و در همان راه رفتند و بی شورش و تزلزل مقصود و کتب و کتب
 است به چشم و دوار است را که باشد چو تو پیشینان چه پاک از موعج بجز آنکه باشد و حق تعالی

ای برادران من که در حق تعالی منزله ارشد به مثال سیاه بند و از چشم انهم کاشی میگذرد چون اینهم
حق تعالی میفرماید الرخص علی العرش المستوی و ید الله فی قیامهم ایمان بدان می آید و نگار
آن نمی گذرد و میگوید که استقامت معلوم و الکیف مجهول و الايمان به واجب البحت عن ایضا
لایحوز چنین باوجود تنزیه حق تعالی از هر نسبت و بدانند قائل ند و میگویند که کیفیت این صفت معلوم
نیست مفوض است بعلم الهی **سپهران** سراج آنکه خورشید بر صحنه نبوت افروز نبوة ثابت میشود
و عاجل الله النجی علی الله علیه وسلم بلکه از تمامی متواترات و ثوق بر میخیزد و اخبار متواترات
و منقطع بهمید که با این صفت الله علیه وسلم و بیده ایم و نه ابو بکر را نه علی را نه مجزه پیغمبر را و نه جبرئیل
را نه قرآن بصورت مانا نازل شده بلکه قرآن را باقیم و بخیر متواتر دریافتیم که این قرآن بر چنانی نازل
شده بود و فصاحت عرب طبعه مجازضا آن کردند و همه انبیا آن کثرت شخص و طول زمان و تحسین
از جانب محمد بنو که فالتواستوی من صفت له از معارضه آن عاجز اندند و آن محمد نامی مردی بود از خیر
انعی و دعوی نبوة که در این قرآن خواند و مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آنوقت کسی ازین سخن محمد
برود و فرج و ششم نهشت از احادیث این سخن محمد بر وضع و تشریف صل که با و این آبی
الفت گرفته بودند که آن اند و بر خدا و محمد استبداد حیزات برست محمد طاهر شده اند و کلام
در قلوب سبب تاثیر کرد بقدر استعداد مردم بر قبول وین محمد آوردند اول کسی که ایمان آورد ابو بکر بود
یا علی پس دیگر جماعتی مسلمانان کفیل عمر و عثمان هم از آن جماعه بودند پس از بر و از آفتاب بدست
الهی توه میگوشت و غلظت کفر و فرج میشد و کفار در عداوت محمد و اصحاب محمد و بر هم زد و این بود قصه
نکردند و مسلمانان که مانع محمد شده بودند و محبت و تائید دین او از جانب مال تقصیر نمودند تا وقتیکه
از هر طرف و بر جانب بلاد و قری متباعد مردم هر سو که هر کجای می و دیگر الفتن شیت محبت وین محمد و
در یافته و از هر جانب دید خلوت فی دین الله افواج اگاه بخطایه ایوم الکلیت لک و دیکم
میشدند و انشور در حکم اذا فرغ من حاکم و ربک فارغب مد الارضین لا علی بر و شیت
بعد وفات آنکه و بیداران او همچنانکه در حیات و در ترویج دین او میگوشتند بعد وفات او

همچنان بسیار کردند و بزرگانی ضعیف و غیره قبایل غریبه که مرند شده بودند بسیار کردند و عمر از آن زمان و کفر را بنور اسلام
 منور کرد که کسی و قبیله را بر سر و ایندین خبر متواتر اگر موجب علم نیست پس نبوة محمد صلی الله علیه و سلم مسلم
 و قرآن هم مسلم و حق محمد صلی الله علیه و سلم بر کوه و مسلم که انهم را بجا کشیده و حیدر نموده و مادم و مدام را از
 نطفه کفر بر آورده بنور اسلام شرف کرده و راه جنت نمود و همچنین حق را بر کوه و عمر و عثمان و علی و غیره و عیال
 محمد صلی الله علیه و سلم که درین بخشها و سیاه شریک رفیق علی محمد صلی الله علیه و سلم بودند بر کوه و ثابته
 و متفق شد نیکش برابر بکده تفاوت در حیات که تحتانی گفته اند لا یتوی القاعدون و المؤمنین
 خیر و الی الضی و الی الجاهد و فی سبیل الله بامر الله و انهم فضیل الله المجاهدین
 بلعولهم و انهم علی القاعدین در جنت و کلا وعد الله الحسنى و قال الله تعالی لا یتوی عنکم
 من انفق من قبل الفتح و قال اولیاءک عظیم در جنت من الذین اتفقوا به و قالوا
 و کلا وعد الله الحسنى و فی سبیل الله بامر الله و انهم فضیل الله المجاهدین
 نیست و اینهم مردم که بازان و در عمر و عبد الله و حبیب عجم از قبایل شتی و اکنه متابعه و اضره و اکنه کوه نیل
 ابا خود را گذاشته وین محمد اختیار کرده بودند و انهم از جان و مال بر بجا کشیده وین محمد را محکم نموده بودند
 و انهم صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر آنها را هیچ فایده نکرده و آنها همه بخاطر داشت ابو بکر و عمر وین
 محمد را برادر دارند و قرآن منزل را ندانسته قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده متواتر و ایت کردند
 و دینی دیگر سوای دین محمد را از خود تراشیده بار سائیدند پس آن گجا ثابت شد که محمد نایب و در دنیا
 موجود شده و پیغمبر این ظاهر کرده و در انصوات که اقامه برین تیر متواتر نمایند و وجود محمد و معجزات او علم از
 گجا حاصل شود بلکه از همه متواتر است و حق بر پیغمبر و چه جایز است که بعینه را بداد و در جهان موجود
 نباشد مردم بدین متفق شده خبر وجود آن بلا و بار سائیدند و این خود نسطه است و دعوی کردن
 بانکه ازین خبر متواتر علم وجود نبوة محمد صلی الله علیه و سلم حاصل میشود و علم با جسان و اسلام را بر کوه
 نمیشود این دعوی بیدلیل است که کلامی بر آن مانع آنکه در سبب انصاف هیچ دلیل و احوال پیشین
 ثابت نمیشود پس آنکه سبب باطل است چرا که بر قرآن اعتماد ندارد و میگویند که قرآن را اعتبار نمیشود

از اصحاب جعفر صادق عین عید دانی و غیره میگویند که امام بعد جعفر پسرش عبد الله است و علی بن ابی حمزه
 سالم و علی بن ربیع و غیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جاعلی گفته که امام
 بعد موسی پیش علی است همچنین در اصحاب سنی اختلاف شد احمد بن ابی شهاب سراج ابی جعفر حسین بن ابراهیم
 و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابو عمر و عامری و صفوان بن عیسی ابو محمد علی میگویند که امامت بر موسی
 ختم شد و دیگر اصحاب سنی میگویند که امام بعد موسی علی است اینها اختلاف بسیار در اصحاب امام واقع
 شده و این اختلاف دلیل کذب است و واجب اضطراب درستی است و احادیث احاد چو جای نتواند
 که اینها یکی چهارم آنکه دعوی امامت از امام متعارف و مدعیان محروم و زیدیه و شیعیان علی ابن سین و هر دو
 عالم در متقی و مصنف باوصاف کمال و امامیه و هر یک دعوی امامت نقل میکنند زیدیه از زید و اشاعریه و باقریه
 از محمد پس یکی از تصدین کردن و دویم را کذب نمودن ترجیح است بلام حرج و تضاد و تساقط و نیز بعضی از
 اصحاب گفته اند پنج حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضا و جواد منکر امامت آن هر دو بودند و کذب میکرد
 کسی را که هر دو را امام واجب الطاعة دانند و اسماعیلیه هم همان حضری از اصحاب صادق و کاظم و عثمان
 بن عیسی از اصحاب کاظم و رضا منکر بودند امامت رضا را پس با اینهمه کاذب تعارض در اقوال است و اقوال
 اصحاب امامت چگونه ثابت شود و همچنین آنکه امامیه میگویند که امام از خوف عداوت رب خود ظاهر نمیکردند
 و در ظاهر مثل اهل طایفه حق می گفتند و قول حق پوشیده بپایان خود میگفتند بلکه در خلوة هم نمی گفتند
 و میگفتند لکھیطان اذان یعنی و بار هم گوش در دروازه بکینی عن الصادق پس قول
 اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد محتمل که آنچه پوشیده با نهانی گفتند همان طبل باشد و مقصود هلاک
 آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند حق میگفتند چنانچه ضلال شمره قلیل بهتر است از ضلال جم غفیر نمی بینی
 که تعارض در قول و قول از هر دو قول می رود و لهذا اگر شهادت بعد ادای شهادت از شهادت جموع
 کند و گوید که شهادت بر دفع و ادع بود هر دو قول و قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب بر هر دو قول
 یکسانست و لهذا اگر پیشین حکم رجوع کرد قاضی حکم نمکند و بعد از حکم از رجوع شهادت قاضی مخ حکم
 کند بلکه ضمان بر ذمه شماست لازم گرداند ششم آنکه امامیه از امامی استوار است می کنند

که همان کتاب شد و احادیث متواتره است بلکه بعضی از آن کفریات است و بطلان آن ظاهر است
 پس و فوق از دیگر روایات ما نیز رفته جماعتی از محدثین آن فرقه ضالان را میگویند روایت می کنند
 آنکه قال فی خطبته ان اخذ العهد من الارواح فی الاكل انا المنادی انا المستدعی انا
 منقذی الانام این کفر است بلکه اشبه باور کفر است که دعوی الوهیت است و نیز ابی نصیر از صادق علیه السلام
 روایت کرده که مشهور دعوی الوهیت است و از پیشین کتب است این مفسران آن فرقی رب یعنی علی تفسیر میکنند
 و در قوله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و در قوله تعالی الله ملاقات و انهم
 الیه راجعون و نیز امامیه از آن روایت می کنند ان الله بعث الی رسله و النبیین علی و لایه علی
 و در تفسیر قوله تعالی لان الله یحب من یشکک لیسجدن علیک میگویند لکن الله یحب من یشکک علی
 غیر لیسجدن علیک نیز از امیر المؤمنین روایت میکنند ان الله یحب من یشکک علی غیره این نیز کفر است که مقتضی
 تفضیل علیست بر انبیا علیهم السلام و این با بویه در علل الشرائع از صادق روایت
 کرده و دعوی توانستن آن نموده که صادق گفته صحیح علی لا یشکل لنا ان این مخالف نصوص قطعی است
 کتاب و سینه متواتره است که هر که عیب علی نیست کافر و غلطی التار است نزد درویشان و چون
 محب علی هیچ گناه داخل نشود پس باید تتریم محاسن باقی می ماند همچنین خرافات مبطل شرائع است
 ستم آنکه سلسله روایات حدیث امامیه از آنکه بعد توانسته نمی رسد چرا که امامیه خود مغرور اند که آنکه از خود
 اعداد تفسیری نمودند و هر سخن ظاهر نیک کردند و کلیه حق پوشیده به میان آن خود میکنند و در عوام خلاف
 آن میکنند و بدیه است که روایات که در آن تفسیر و اخبار انقدر منظور باشد که در خلوة بهم باندیشه گفته شود
 بعد توانستن آن رسید چرا که اختفای خبر متواتر محال است و توانستن شیع و شتره پس توان تفسیر
 منافات است ای برادر اهل سنت که از رجال لا یحصى روایت میکنند و روایات نشان علی رؤس
 الاشرار و الاعلان است باینکه اکثر نشان بجز حدیث حدیث روایات اهل سنت بر چه توان تفسیر
 و غیره از اهل سنت متواتر یعنی است که قدر شتر که از حدیث متواتر میگویند و خرنه متواتر است
 پس سننه تمام است که بنای عقاید اهل سنت بر آنست روایات امامیه که سلسله است و ان

محضر بر آنست و دعوی میکنند که امامیه بر کوشی بنیاد آن خود حقیقه میکنند و قرآن نزدشان محفوظ
 شده قابل اعتماد نیست پس روایات امامیه چگونه احتمال تواند داشت پس دعای توان از امامیه نیست
 مگر مثل ادعای یهود و تواریخ را در تابدین موسی و قتل عیسی با آنکه خود یهود و معتزلی اند که بخت نصر تمام
 یهود را کشته بود و بجزیره دوازده کس نگذاشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه آنکه امکان
 تواند داشت پس اساس حقیقی را بفرقه ضالان بربکنده شد که اخبار احوال و موجب علم و مفید قطع نیست
 هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که حقیقه رد فضل آنست که محب علی
 هر گناهی که کند از آن مسؤل نخواهد شد گوهر خود را بکشته و با مادر خود زنا کند و برای اثبات این قول آثار
 از نه روایت میکنند چنانچه مذکور خواهد شد ثالث آنست که تعالی و قوله تعالی فیو صدق لا سیل
 عن ذنبه است و لا جان برین قول خود عمل میکنند پس وضع حدیث برای نامیدین خود که در علم
 فاسد آنها بنابرینیه صالحه که درایت مردم است بسو دین حق و محبت علی البیت نزدشان جایز بلکه
 مستحسن باشد پس وثوق بر آن سلسله نماندیم آنکه سلسله اسناد و فضل تا آنکه که مذکور میکنند موافق قواعد
 مقرر در افاض هم اگر آن بدرجه صحیح نمیرسد صحیح در کتب آن برلیل اند نص علیه صاحب ابد این
 سن الامامیه و معین اینرا که هیچ میدانند چون بر مقتضای قواعد آنها سنجیده میشود و ضعیف و غلط میشود
 یا موضع باز آید حدیث را معارضات آن و مرجحات آنها از هیچ غلبه است نزدوران خرافات
 اند و علمهای دیگر امام جعفر صادق صلی الله علیه و غیره آنکه ثقات روات و قدما مجتهدان امامیه بکنیز
 کرده اند چنانچه پیشام بن حکم و شمام بن سالم و طاقی صیرفی و زرار بن عیین و پیکر بن عیین و محمد بن مسلم
 و مالک جعفی و دارم بن حکم و یزید بن ابی اهلک بکنیز کرده و رد کرد و صادق بعضی آنها را و شیخ کرد از
 دخول بر خود این سکان را و نکند سبب زید بن علی بن الحسین شمام و اول را بفار واه بن ابیه فی الامامیه
 و بعضی ثقات آنها بعضی را بکنیز میکنند چنانچه شمام بن سالم و ابی جعفر و شمام بن حکم و صاحب الطاق
 هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و غیره میگویند که ما آنرا کرده ایم و سبب
 از باقر و صادق و باقر بن علی و دیگر را آنرا و بکنیز میکنند چنانچه شمام بن حکم کتابی تصنیف کردند

در رویه جمیع در و صاحب الطاقی که مذکور النجاشی نفس روایت کسی از آنها معتبر نباشد و نیز ائمه اربعین
از اصحاب خود شکای بسیار کرده که سخن من نمیشنوند و اطاعت من نمیکند چنانچه باید باشد از الله تعالی
پس روایت این مردم معتبر نیست و نیز اکثر روایان اخبار ایشان که بیشتر روایت از آنها در کتب معتبره
نموده اند و متک با حدیث آنها می کنند که ابی ضلع اند منعم جعفر بن محمد بن عیسی بن شاپور قرازی
ابی عبد الله که ابی ضلع قال النجاشی قال لعلی الوعید الله ضعیفا فی الحدیث وقال محمد بن اسیر
لیضع الله بشیء ضعیفا یدروی عن الجاهل و سمعت من قال کان فاسدا المذهب و حالانکه ابو جعفر طوسی
شیخ طائفه ضاله و غیره از وی روایت می کنند و نیز روایت و اعتماد دارند و منعم حسن بن عیاش
بن البریش الرازی ابن علی نیز ضعیف بلکه وضعی است قال النجاشی الحسن بن عیاش بن البریش
الرازی ابن علی ضعیف جدا وضعی که کتاب فی انا انزلناه فی لیلۃ القدر و من کتب فی الحدیث
مضطرب لالفاظ حائلانکه از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نزد آنها از صحاح
و منعم علی بن حسان و ابو ضلع قال النجاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الخلاه فاسد الاغلقاد
و که کتاب تفسیر الباطن تلخیص کل روایت کرد کلینی از وی و در مسیح خود و منعم محمد بن عیسی قال نصیر بن
صباح موه که ابی و ی عنه ابو عمر و کلینی و غیره و منعم عبد الرحمن بن کثیر النجاشی قال النجاشی نعم
اصحابنا لیضع الحدیث حالانکه از وی اتقات آنها مانند علی بن حسین و ابن فضال و غیره روایت
کرده و از آنها کلینی روایت کرده و نیز از آنها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایت
کرده که بنابر مشربان برانست و همان هندی که از مجتهدان امامیه است زندق بود و وضع و منعم
بن سعید پیری بود و در کوفه از روافض که سائر کذاب و این هر دو صادق نمکذیب کرده و گفته یقینان
علینا اهل البیت و یرویان عنا الا کاذب و بعضی از روایان احادیث آنها آن کسانی
که مفرقه خدا اند و توحید نمیکند و در مساله توحید بر الله افرا می کنند چنانچه شام بن سالم و منعم بن حکم
و صاحب طاق خدا را جاثمیت میکنند و به آن نسبت مینمایند امام ابی اسحٰق علی الرضا از آنها
بتر می کرده و گفته و لیس القول مناقال اهلشان و با ایهمه جمیع محدثین روافض از آنها روایت

حدیث می کنند و آنها را تعدیل می نمایند تا به حدیثی که در کتب احوال حدیث آنها که بیشتر احادیث از آنها
 مرویست ضعیف اند و بیشتر از این هم بن صالح الانطالی ابو اسحق و احسن بن سهل النوفلی و احسن بن ابراهیم
 الطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلمی و اسمعیل بن یسار الهشامی و حسین بن احمد المقرئ و حاتم
 بن سعید شخصی و در ضعیف سعد و کلینی از وی روایت کرده و عثمان بن عیسی شیخ الطائفة یعنی ابو جعفر
 طوسی و غیره از وی روایت کرده و عمر بن سمرطوسی و طبره جاعفی از وی روایت کردند و بر خبر او اعتماد
 دارند با آنکه ضعیفست و اسمعیل بن زیاد از وی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن یحیی بن زبیر
 طوسی و غیره روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند حال آنکه ضعیفست و ابراهیم بن عمر البامی و داود
 بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فساد العقیده هم هست و طوسی از وی در تهذیب و استبصار و غیره
 روایت کردند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و امیه بن یزید کعبی و معاویه بن معبد و عاصم
 الاحمسی و خالد بن الفضل و محمد بن یحیی بن ابی اسحق و محمد بن عیسی و داود بن حصین و علی بن حمزه
 و وهب بن عصفه و حسین بن یزید بوقی و اسمعیل بن ابی زیاد و سکونی و وهب بن وهب و حسین
 بن سعید و جماعتی که بیشتر دیگر همه آنها ضعیف اند نجاشی و عسائی و علی و ابن ابی داود و غیره علماء
 حج و تعدیل غیره و نهاده بر تضعیف این جماعت تمسک کرده و با اینهمه محدثین اینها در صحاح خود احادیث
 از آنها روایت میکنند و فقهائى آنها با احادیث آنها حججه می آرند و دیگر در سلسله اسناد احادیث
 آنها جاعفی است لا تخصی مجهول الحال اند حسن بن ابان که حال و اتفاق علماء زمان مجهول است
 حال آنکه خبر اکثر اصحاب شمرده اند نص علیه بن المطهر فی المنتهی و شیخهم المقتول فی الذخیر و القاهر
 بن سلیمان و عمر بن یزید و مجهول الحدیث اند و عمر بن ابان مجهول الحالست و عباس بن عمرو
 بن یحیی بن علی بن عقیل بن یحیی بن سیمان و اشم بن ابی عامر عیسی و بشر بن یسار یساری و موسی
 بن جعفر و فضل بن سکره و عذیه البامی و سعید بن زید البامی و عبد الرحمن بن یحیی و اشم و یحیی بن ابی
 بکر و قلیح بن زید و محمد بن یحیی و عبد الله بن یزید و غالب بن عثمان و ابی حبیبه عیسی و ابی
 سعید الکامی و در کازین و قدح حسن الثعلبی و قاسم بن الحارث و صالح بن الشیخ و علی بن دعلج

و حسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحق الخوی و عثمان بن عبد الملک
 و عثمان بن عبد الله و عیسی بن عمر مولی الانصار فی بیج بن محمد السملی و علی بن سعد السعدی و محمد بن
 یوسف بن ابراهیم و محمود بن میمون و جعفر بن سواد بن جعفر بن کلاب بن یهمه جرجان اند با جماعتی کثیر
 دیگر حال آنکه ازین جماعت شیوخ انهار روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و کثیر بن ابراهیم و محمد بن
 یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی و شیخ ابو عبد الله که او را سفید گویند اینهمه مشایخ
 روافض از انجا آمده در کتابهای خود روایت کرده اند و عمل بران کتابها مجتهدان واجب گفته اند
 نص علیه الرحمه و ابو جعفر الطوسی و جمال الدین یوسف بن المطهر الحلی و نیز بعضی از راویان عدول
 آنها آن کسانی که اند از آنها نیز ارشاده در حق آنها بدعا کرده اند و گفته اند از راه الصدوق زبارة
 بن اعمش و بعضی از روایه آن کسانی که روایت میکنند از امام یا غیره و ثقات از علمای رجال آنها را
 مذنب میکنند چنانچه عبد الله بن سکان که از ابو عبد الله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن
 یعقوب در کافی و ابن بابویه فی در فقه و ابو جعفر طوسی در تهذیب غیرشان در کتب خود روایت
 او از صادق آورده حال آنکه نجاشی میگوید که ثابت نشده که از امام ابی عبد الله چیزی روایت کرده
 باشد و این سخن در امامیه مشهور است و با اینهمه در اوقات میسازند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره
 روایت کرده و ابو عمر کتبی گفته که نصیر بن صباح میگوید که محمد بن عیسی خود رسالت نقل نموده
 که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از روایه آنها آن کسانی که ثقات قوم در آنها مطمئن میکنند چون
 محمد بن عیسی بن عبد الله بن یحیی بن محمد بن ابی ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی حمزه که بر حدیث محمد بن
 عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن محمد بن عمران شمری قتی نجاشی و غیره دران طعن می کنند
 و میگویند بروی عزالضعفاء و لا یسالی عن اخذ و بعضی از روایه مدلسانند که ثابت میکنند
 حدیث را از شیخ الشیخ و نام شیخ خود حذف میکنند چنانچه ابی حمزه و عبد الله بن مغیره و نظری حال آنکه کلین
 از صادق منقول از حسین وایت کرده و بعضی از روایه نشان آن کسانی که مذنب بعضی آنها میکنند
 در دعوی امامت چون حسن بن ساهه ابی محمد کندی صیمر فی و از دیگر راویان بزرگ و معتبر نشان

آنها باشند که با امیرنهارافا سیدالکعبه سیدانند چنانچه جاردویه مانند احمد بن محمد السعد الهمدانی و طبرستان
 چون حسن بن علی بن فضال و عبد الله بن بکر بن اعین شیبانی و عمرو بن سید ابی الحسن الدیلمی
 و واقفیه چون حسن بن ابی سید ششم بن جهان المکاری ابی عبد الله حسین بن مهران بن محمد بن ابی
 نصر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن سید المبطانی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن حسین بن محمد
 البطانی الحری المعروف بطلطری و صفوان بن یحیی ابی محمد الصلی و عثمان بن یحیی ابی حمزة العامری
 الرواسی مولی بنی رواسن و غیرشان و این شهر درست در میان آنها و با آنکه حکم نصاب در ایشان می کنند
 ازین بدینجهان شیعین امامیه در صحیح خود روایت حدیث می کنند اثنا عشر مرتبه و واجب است اندایان با آنکه
 اثنا عشر و این جماعه با آنکه اثنا عشر بیان ندارند و نیز در حق قبول می کنند روایتی را که فاسطی بشیعه جعلی
 چنانچه ابو جعفر طوسی در عدة گفته که فسق با فضال و ابرح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند
 روایتی که کسی را که آمده او را رد کرده اند و منع کرده از دخول در خود و نیز از جمله روایه ایست که کسی است که من بود
 او معلوم نیست و چنانچه ذکر این را برایم نصرانی که در طایفه زری نصراری نگه داشته خود را نصرانی می گفت
 طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پوشیده اسلام داشت و بعضی از روایه شان آنها
 هستند که روایت می کنند از آنها که خود را و بیان مردی که را قوتش می کنند چون علی و فاطمه و او اکثر از
 روایه شان آنها هستند که در اینها به حد کور شده و نه قبح چون منزهین غیر و همچنین بایانند و تصانیف
 و اکثر تصانیف می کنند بعضی را و بیان در حدیث آنها حکم بصحة می کنند و نیز امامیه و است می کنند
 از کتابها که نسبت می کنند آن کتاب پیش از خود و گمان می برند که آن شیخ آنچه درین کتاب است از امام باقر
 و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون اقیه سخت داشتند مدت الوجود از روایت نکرده بعد مردن
 شان آن کتاب است آمده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
 می کنند و اکثر اخبار آنها که بطریق مرویست از چنین بیل است نیز بعضی از روایان شان آن کتاب است
 که کذب خود را فرموده و افکار کرده اند با آنکه از افشا این امر امام منع کرده بود و بجز افتخار نموده یا چنانچه
 گفته شده بود و باز نموده و آن را و بیان تر و نشان از مستبران و ثقات اند چنانچه ابی نصر

و از لغات آنها است که گفته اند که ابو نصر که یکی از بزرگان شیعیان است روایت می کند که در حدیث از صادق می شنوم و از پدرش روایت
میکنم و گاهی از پدرش می شنوم و روایت از پدر میکنم و این بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
عبد الله پرسیدم که شما نامان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری پدرش از روز قیامت هم دیده اند
گفتم بجا دیده اند گفت روزی که گفت است بر یکدیگر پستی ساعی خاموش ماندند گفت که منمان خدا را در دنیا
هم می بینند پدرش از روز قیامت مگر تو نمی بینی در آن وقت ابو بصیر گفت گفتم که مردم خدای تو از تو این
سخن نمی گویند گفت نه حدیث کن و ابو بصیر عرض او رفت حدیث کرد بان تا آنکه مشهور شد
در میان شیعه و کلینی از محمد بن ابی بصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصطفی داد و گفت که در آن منگری و وزن
آنرا که شوم و خواهم در آن سوره که یکین پس فیتهم در آن نام نهاد و مرد از فرشتی نام پدر آن و نیز بعضی
از رده آنها آن است که از یک امام روایت می کنند و خود منکر امامت آن امام اند و آن رواه از جلیل صحیح
میشمارند و نیز از محمد بن عثمان را بیان شد که شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب
بالکند و او را عمل می دهد و آنچه کتاب بدرقی خبر کرده است و اینمندی با خرافات را آن وقتا بشنیده
و نیز آنچه نقل می کنند بر سبیل چنانچه سبیل ابی عمر را سیح میداند حالا که کلیبی از ابی عبد الله روایت کرده
که هر که را سال کند کاذب است و ابو جعفر طوسی عمل میکند بر فاسق هم بجز مضطرب عجب از پیغمبر طاقت
احقران و اقربا و مغربان نیست که چهار کس متعجب حوی کردند که ما سیر می بینیم صاحبان ایم از نزد امام
مهدی صلتا الزمان پیام می آریم اول ابو عمر عثمان بن سعید الثمان دوم پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
سال سه صد و بیست و شش توفه شده سیوم ابو القاسم بن ابی الحسن بن اوج چهارم علی بن محمد که او را خاتم
الصفه میگویند و نه سال و چهار سال مدت این مدعیان که ابان را محققا عید صغری میدیابند و بعضی دیگر
کسان بی دعوی سقاوه دعوی میکنند که من مهدی را دیده ام و از روایت میکنم چنانچه ابی یاسر
داود بن ابی القاسم جعفر و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابی یحیی بن مهران و محمد بن ابراهیم
و غیره و این اجماعان دعوی بیدلیل غایب الطالان آن مغربان را باور کرده روایت حدیث محمد صلی الله علیه و آله
می کنند و نیز روایت میکنند از رفته ها و گمان میسرند که رفته ها بواسطه سیران غیرشان گفتا الزمان

نوشته بودیم صاحب الزمان با چنین جواب نوشته از آنجا که رفته علی بن الحسن بن موسی بن بابویه
 القمی است و در خط صاحب الزمان ظاهر کرده در جواب سوال خود گفته ابو القاسم بن ابی اسحاق
 بن روح بن عیسی بن عقیل بن یونس بن قرقه بدست علی بن جعفر بن ابی اسود صاحب الزمان فرستاده بود صاحب الزمان
 این جواب نوشته و از آنجا که رفته محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جابر بن ابی کلبه حمیری ابو جعفر قمی فرجانی
 گفته که ابو جعفر قمی صاحب الزمان نوشته بود و چند سله از ابوابش برین پیوسته بود و گفت که محمد بن
 حسین گفته دیدم این سایل را نوشته در اصل و جواب آن نوشته بین السیطان ابو بکر محمد بن حسین
 طوسی در کتاب الحیثیه و کتاب الاحتجاج نوشته تری کتب صحاح که بنابر آن برین خرافات باشد و از آنجا که
 با ابی العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ فقیان و رئیس روضه ابو العباس شکر کوکتابی
 در رفع پنج کرده و از آنجا که صاحب الزمان نهاد و از آنجا که رفع برادرش احمد و برادرش
 حسین اینها هم گمان میبرد که صاحب الزمان میگوید صاحب الامر جواب یلی نامی نویسد چنانچه نجاشی
 و غیره ذکر کرده اند و از آنجا که رفع علی بن سنیان بن حسین بن الجهم بن بکر بن عیین بن الحسن الرضای هم
 دعوی میکانه میکرد و رفع ظاهر پیوند نجاشی گفته و از آنجا که امام تقصالی بود و از آن جمله دیگر رفع اند
 از قدامانین و فضاله و از همین سبیل مرده خرافات است آنچه محمد بن علی بن حسن بن سکون بابویه قمی بخط خود
 صاحب الزمان ظاهر کرده و این احتمال گمان میبرد که محمد بن علی یک سله یا چند سله از شکلات
 مینوشت و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم بود می نهاد و یک شبانه روز آنجا میگذاشت روز دیگر می آورد
 و جواب سائل بر پشت آن نوشته می یافت ازین نمی یستین دارند که آن خط صاحب الزمان است که منخوت
 خیال شان است و برین بنا و چون آن است و از همین سبیل خرافات احمق فریب است که کابر مجرب هم خطوط
 از این ضعیفین ظاهر کرده و در جواب سائل که شیعه از آنها پرسید بودند و آن خطوط را این جماعت عند المتعارض
 بر حدیث مروی بنسناد صحیح ترجیح میدهند چنانچه ابن بابویه در یک سله توقیفی بخط ابی محمد حسن بن علی
 بر آورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توقیف بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
 حدیث فتوی نمیدهم ملک فتوی میدهم بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن حق نباشد

کوه حسن بن علی را که می شناسد هر قدر برسانست از کتب خطی و عکس که حال را بپایان این کتاب
انست و بنامد پیش از این برین ترافات است و کتب و فقه اینجا باین لغویات شون الله
ترین کتب نزد اینجا چهار اند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی دوم تهذیب یوم استصار
این بر دو تصنیف محمد بن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
بابویه قمی و گمان میبرد که کل برین چهار کتاب واجب است و همچنین بر آنچه زوایه کرده اند از امامی و جمع
کرده اند از اربابان او با زامایه برین چهار کتاب کافی را چه می بیند و جماعتی فقه من لا یحضره الفقیه را میگویند
و حال این کتب آنست که بر تو ظاهر گردیم که از هشتم بن حکم و هشام بن سالم و صاحب طاق فاکلان
تجسم و زوایه بن عیین و بکر بن عیین و سلیمان بن جعفر و محمد بن سلم و بنی فضل و ابن مهرا
و جماعتی دیگر فاسد اند به سبب عتقاد امامیه و بعضی و ضلع و کذا سبب جزاف شان چون جعفر فرار
و ابن عباس و محمد بن عیسی و غیره و بعضی ضعیف اند بسیار اند و جاهل و بیچاره چون ابن عماره و ابن
مسکون و زید یابی و غیره و بعضی مستور الحال چون نفیسی و قاسم قرز و ابن فرزد و غیره و از ضائق
در عمل و حوائج روایت میکنند پس اینچنین کتب را صحیح گفتند و واجب حمل السنن حق است
و چون حال اصح کتب شان نیست و ای بر حال دیگر کتابها عجیب کلامهای متناقض از اینجا صبار
میشود که عمل برین کتب واجب میگردد با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث احاد و کتب صحیح با عمل واجب نیست
و ابو جعفر طوسی باین علوم مرتبه خود در آن گمانان که شیخ انطوائی است روایت می کند از ابن مسکان
از صادق و جماعتی تلمذ می کند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایت میکند طوسی
از ابن بابویه صاحب فقه مزوره و نیز از مرقی و انما از محمد بن نعمان و او کاذب است و ترویج جایز نیست
کذب برای انصره و تریب فایده ابن بابویه بعضی روایات کلینی را که در علم خود بسیار و صحیح روایت کرده
چون احادیث ترمذی قرآن و استقالات حکم و جمع کرده و چنین عملی حکم و وضع کرده فایده بدانکه
فرقه ای روایات کلیم عمل میکردند بر آنچه یاران آنها بدان روایت می کردند بی تحقیق حال رجال
استاد و دیگر کتابی انداشته اند که در آن احوال رجال باشد از هر چه در قلوبشان است

از آنجا که بیشتر در صد چهارم کتابی تصنیف کرد در مقام اختصار در احوال رجال که از آنجی ضرورت دفعه شود
 با وجود متناثرین این عهد که در صنف کتابی تصنیف کرده و نجاشی و ابو جعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
 طاووس و ابن مطهر و نفی الدین بن داود و شرح و تعدیل کتابها تصنیف کردند و عمل گشتند
 بسیاری را در فاضل اندازند و بجهت و قدح و اختلاف بسیار کردند و ترجیح میدادند بحسن الوارد بن المرح
 و القح بر وجهی که از حق تا بطل رسید و بجهت تفاوت در رجحانیت سخنان واهی گفتند و لهذا صاحب
 الدرایه من الامامیه از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسامی رجال تصحیفها کرده و چنانچه ابی بصیر
 که بنون بود از بابا موصی گفتند و هر چه که بر او حمله و جرم بود از آن برای منقوط و حار و جمله خوانند و بر حال
 و عروای و اسم و اسم پدرش یعنی بود و چنانچه محمد بن یحیی مشرکت در چهار کس دوراقت میداند یکسان
 خود محمد بن یحیی سدی ابی الضیر و محمد بن یحیی و یکی را محمد و میگویند بی توشیح و آن محمد بن یحیی
 سدی مولای بنی الضیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن یحیی ابی احمد ابن بابویه اکثر از محمد بن یحیی روایت
 میکنند بی توکرابه الامتیاز پس در حدیث یفرقه من حیث الرجال موافقند با ایشان بجماعه و نشان
 چه عدالت در روایت شرط است چون متقدمان آن از احوال رجال بحث میکنند بر سر طرب و سایر
 عمل میکردند مثلاً آن که بانه در حدیث تعلیل سنته بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را از باطل
 امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند و باطل را ترک می کردند نه با تعبیر باجلی بلکه میدادند تا چهار شمل
 کردند بر همان روایات متقدمان و حجه گرفتند که از اصحاب متقدمین ما بران عمل کرده اند و بنا
 اینهمه خلافات نشان براتفاق است و تحقیق آنست که بنارند بسبب روغن ران منافقان بقصد بدیم
 درین سلام بناده اند اول عبدالعزیز بن بایهودی بود منافق و در زنی مسلمانان و رانده مردم را بسو
 حساب طبیعت که از خویشاوندان اسلام گشته و از آنجا بوطه ضلالت انداخت که از اوطار دشان علی است
 با ثبات الوهیت چنانچه خلاصه می کنند با اثبات معنی رسالت که بلفظ امام است یا ولایت تفسیر کنند و تفریط
 دشان و دیگر صحابه و طبیعت بهتمت عداوت بعد از آن دیگر منافقان در وقت زمین افتادند
 محمد باقر و جعفر صادق بر روی کار آمدند چون هشام بن سالم و هشام بن حکم احوال و احوال دوم

طفت شیطان الطاق وزیر بن بهیم الهلالی و زرار بن عین و حکم بن عیینة و عوده شیعیان بنیامی و عوی
روایت کردند از امام ششم که درین ایام آنها اینجا بودند منافقان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و بیشتر
آمد و رفت و نشست آمدند و گویین و دیگر آمده تا انقضای زمان ابی محمد حسن عسکری کردند و از آن
اخبار کار کا زینب اصول و فروغ و طالع صحیح و از اول بنیامی علی بن علی و بن علی بن علی و بن علی بن علی
باز در روایت کردند پس چون عقاید فاسده از آنها ظاهر شد امام از آنها تبری کردند و بنیامی و کلبینی و غمیری
ایامیه هم از امام تبری از آن منافقان روایت میکنند روی الکلبینی عرابی هم بن علی الحنفری
و محمد بن الحسین انصاری از داخله علی بن الحسن الضا و قلنا ان هشام بن سالم و صد الطاق
و المثنی یقولون انک تتبع الجور الی السرقه و الباقی صمدی رحمه الله ساجدا و قال سبحانک کیف
طاعو عثم انفسهم ان یشبهوک بغيرک اللهم لا صفاک الا عاودت نفسک ولا شبهک لخلقتک
انت اهل بکل خیر لا یخلق مع القوم الظالمین و قد یضاع عن الحسن بن عبد الرحمن
الحاکمی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم ان هشام بن الحکم یزعم ان الله حسم
قال قاتله الله ما علم ان الحسم محد و معاد الله و ان الله من هذا القول و روی ایضا
عن محمد بن الفرج النعمانی قال کتبت الی ابی الحسن سألته عما قال هشام بن الحکم فی الحسم و هشام
بن سالم فی الصوره فکتبت عنک حقه الحیران و استعذ بالله من الشیطان لیس بالقول ما قال
الحشامان وزیر بن علی بن الحسن هشام احوال را گفت ای احوال چنانکه از خدا رواست میکنی از
پدر من چیزی که پدر من از آن بزرگوار است چون بن حسن زید گفت احوال گفت که زید امام ششم است امام برادرش
محمد است زید گفت ای احوال پدر من ترا میسائل دین اوخت و مرانیاموخت و ما بنیامی و بنیامی و بنیامی
که گفته سر کرده در دهن من می داد و مرا بر فتن و دوزخ راضی شد رواه الکلبینی و غیره من الامامیه بنیامی
اقوال که از آن براه آمده از آن منافقان ظاهر شده و کتب ایامیه مرویست و باز از همان منافقان ایامیه
دین خود را میکنند و نیز در کتب ایشان مرویست که چون زید بن علی بن الحسن طلب خلافت کرد و حجاجه کثیر با وی
جمع شدند و امیر عراقین یوسف بن عمر و تقی با وی محاربات کرده و مائزده نیز کسر از اهل کوفه آمدند

و با ضلال منافقان و عتایه نشان و رسان چنان فاسد بود آن کو فیان بنا برست و عتایه خود بازید گفتند
که اگر از ابی بکر و عمر ترا کنی ما ترا دو کاری میکنم و اگر نه ترا میگذاریم زیرا که گفت سرگزشت ترا از ابی بکر و عمر ترا
کرد بلکه دوستی آنها خواهم و شمشیر که پدر من با آنها دوستی داشتی و تو که نشان بجز خیز نکردی سر و علانی
آن کو فیان گفتند اذ لم یضلک یعنی این هنگام ما نیز میگردیم زیرا که گفت اذ هبوا فانتم الی الفضل
یعنی بروید شما روغن اند پس آنهمه کو فیان از رفاقت زید پریشان شدند و زید با آن شدت جیال از آنها
تبری کرده و از ترا و زانها را روغن نام مقرر گشت و نیز از زنا و دزدان موسی بن جعفر سحر بن ابراهیم
ملقب به بیک الحین شاعر ظاهر شده که نه اقرار داشت چنانچه و نه بدین و سلام ظاهر میگردد و در سب روغن را
تا میبرد و در روغن او را از فضیلتی خود می شمارند که مذکور محمد بن محمد بن النعمان ملقب به عید شیخ ابی جعفر
طوسی و مرقی بعد از آن در ایامی که آن ایام را ایام غیبت محمد مهدی میگویند با عتی کذاب بله فریب پیدا
شده که دعوی سمارت کرده تا طرف محمد مهدی و رقیبات ظاهر نموده و بعضی زنا و دزدان کتب و رانند
تا ایست خود ثبت کرده و روایات آن کتب را بسوی باقر و صادق و نسبت کردند تا ایست آن کتب با صحت
فصلی آنهمه افتراق علیهم و اضلاع کلام بعد هم پسران کتب را ظاهر کردند برای شیعه
و گفتند که مصنفان به تفسیر این کتاب ظاهر نگرده بود و از آن زنا و دزدان بعضی خود را در زمره فاضلان
صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب کتب تفسیر
صادق است پیش شیعه آن کتاب گرفته آنچه در وی بود و صادق بی تحقیق روایت کردند و از جمله
اسلاف روغن که روغن مذہب خود را زد و گرفته و کربان ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر و بن نصاری
را نگذرانند با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و شهید خود را محبت اهل بیت قرار داده مطاع صحابه
و اہل بیت مؤمنین و کافرین را باز در آن کذابان مرقع نامی شخصی پیدا شد که او را علم الہدی لقب می
گفتند بر از روغن طبل کتب تصنیف کرده بسوی نصرانی و غیره نسبت نمود و شیخ ابو صاحب قدس سره از او
اکذب و انجس بود نیست نسبت نام مذہب با فضل و چون تمام روایات این گرانان مخالفت اخبار متواتره
بود که مردم توان از این المؤمنین علی و از فرزندان او که ایامی بود و در مفاخر جمہور صحابہ و اہل بیت

میگردند و اخبار آن روایات محال بود و لهذا آن اخبار را خود امامیه هم از این روایت می کنند
 ناچار برای حفظ مذہب خود بوجوب تفسیر قایل شدند چرا که تفسیر قایل نشوند و فرض را بطیلان
 مذہب خود بتراف لازم آید اکنون برای ابطال مذہب فرض ابطال تفسیر باید کرد تا آن گرامان
 را مغری باقی نماند **فصل در ابطال تفسیر** باید که فرض دعوی می کنند که تفسیر بر سبب این
 و آن واجب بود و بر آن تفسیر و برین دعوی خود با ما رسیده از کتب ازیابی نصیر و است
 کرده قال قال ابو عبد الله ان التقيين دين الله قلت من دين الله قال والله من
 دين الله ولقد قال يوسف عليه السلام ما بها العيرانكم لسارقون والله ما كانوا
 سرقوا شيئا ولقد قال ابراهيم عليه السلام اني سقيم والله ما كان سقيا وروي بن بابويه
 في الامالي انه سال عن ابي عبد الله هل كان رسول الله صلى الله عليه وآله يثق قال ما بعد
 نزول والله يعصمك من الناس فلا وصاحب محاسن اذابي عمر روايته كرويه قال قال ابو عبد الله
 جعفر بن محمد الصادق يا ابا عبد الله سمعت ابا عبد الله في التقيين ولا دين لمن لا تقية له يخبرني امار
 وفضيلت تقيه ويجاب ان بسايرت می کنند و در تفسیر قوله تعالى ان اكل من عند الله انفا كثر
 میگویند که اتقی مشتق است از تقيه یعنی اگر من نزد خدا آنست که بساير تقيه كن و چون كين و غير
 از شام بن سالم اذابی عبد الله در تفسیر قوله تعالى ويدينون بالحسنة السيئة می گویند که مراد
 از حسنة تقيه است جواب این آثار موصوع و مقرر اند و تفصیح حال ایشان از ازیابی نصیر و شام بن
 سالم و غیره بالا ذکر شده و نیز این آثار خالف متواترات است و ما ثبت بالجملة چه که اگر پیغمبر
 تفسیر میکرد این عبارات و مجامدات با کفار میکرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ میکرد و بر تقدیر
 تسلیم این اثر دلالت دارد بر آنکه تفسیر بعد نزول والله يعصمك من الناس منشوخ گشت
 فلو حجة لنا لا علينا و اوله بر طلالان تفسیر بسیار اندکی آنکه کذب و بر سبب این اریان حرام است
 بخصوصا بی ضرورت پس آنرا واجب یا تحب گفتن و کذب تسعة اعتقاد الدین و کذب این خدا
 و کذب را اگر من عند الله است کفر است و دوم آنکه تفسیر محمل است در وثوق را اخبار و آنچه مخفی

در فوق بر اخبار در امتیاز و در کسی که در حق اینها فرض کرده شود محال و اگر نه حجتی بر خلق قایم نشود
 نمی بینی که شاعر بودن یا سحر بودن که از آن و هم در بودن نظم قرآن از غیر خدا بودن و مجرات از قیام
 سحر پدید می شود و حال آنکه کسی از شاعران مثل قصه سوزنی انقرآن نتوانست آورد و کسی از سحران مثل
 باطنی می توانست که در تمام این سر دو صفت ریحی تعالی از پیغمبر علیه السلام باطن و وجه نفی کرد
 و گفته و ما علمنا له الشعر و ما ینبغی له لیس کن ببقیه بر پیغمبران چگونه روانا شدیم و آنکه حق تعالی
 در روح انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یحییون و لا یخشون احدا الا الله و در روح
 بر ایشان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم و نیز باید گفت خیر امتیاز آخر حجت
 للناس علی حوزن بالعرف و تنهون عن المنکر و المؤمنون بالله سرور را پیغمبران و قایم بر ایشان
 بجهت چگونه از غیر خدا ترسید و فرضیه تبلیغ شرائع ترک کند سبحانک هذا بهتان عظیم چهارم آنکه در بدو
 اسلام قوله تعالی یا ایها المدثر فاندرو قوله تعالی و اندر خشیه تک الاقرین نازل شد
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تنهایی که در ابتدای اسلام بود چه قدر رنجها و محنتها کشید که از حیطه بیان
 خارج است اگر حفظ الهی شامل حال او نمی بود کفار و مشرک و دریم نکرده بودند قوله تعالی و اذ یکره
 الذین کفروا لیسبقوا فی قتلک و یقتلوا و یخیر حوک و یکره و عیو الله و الله خیر الما لکین شاید
 در آنوقت آن سرور علیه السلام در تبلیغ احکام و انداز تصور نکرده باز چون اسلام قوه گرفت و حکم بجا و نازل
 شده آنچه مبارک و مغازی بعمل آورده ظاهر من شش است اگر تقیه میکرد چرا در ابتدا اسلام نمی کشید
 و چرا جدا و فرض میشد و عمل می آورد پس ثبات تقیه را حضرت صلی الله علیه و سلم از صحابه هم نتوانست
 ان یز الا سلفه بنیه و تفصیل قول باینوجه که از اوجیل و مثال او و از خراب کفار و از هر قل عظیم الروم
 و پر دیر خشنواریش نکرده و از ابی ابکر و عمر تقیه میکرد قابل آن نیست که کسی مخالف بعبادت آن پر دیر
 حاصل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم چنین انبیا سابق نوح و ابراهیم و موسی و صالح و شعیب و لوط
 و موسی که قصص آنها تفصیل ذکر در قرآن مذکور است هیچکس از آنها با وجود صفت سلام و قوت
 کفار از غیر خدا ترسیده و در تبلیغ احکام الهی تصور نکرده و صد سال نوح از دست کفار بگناه کشیده

وصال سوسی را با مومن و ابراهیم را با نیکوکاران است و معرفت علیم و حور را با عابد و صالح را با بخشنده و سخیب
 را با اهل بدین و اصحاب یکدلو و طربا را با قوم او معاضرات شنیده ماند و بعضی انبیا مثل یحیی و غیره از دست
 کفار شهید شدند چنانچه حق تعالی در توبیخ بنی اسرائیل میفرماید قلتم تقتلون انبیاء الله من قبل
 ان کنتم مؤمنین و موسی با پسرانش شریف بر روی چرخ از آنها تقیه نکرد و علی با معاویه جنگیده و او را از ولایت
 شام تغیر فرموده و الانکه پسرش حسن مجتبی میگفت که معاویه را تغیر نکن فانما خاف من کیدک و ان کیدک
 لعظیم و ابن عباس میگوید که باقتل علی دشت و بعد یکماه تغیر باید کرد علی قبول نکرد و گفت و ما کنت
 منتخبا للمصلین عصدا اینچنین روضه نور و دست کند حسین بن علی با زیر چنگبده شهید شد
 اگر اینهمه بزرگان تقیه میکردند تو بت با بنی امیه پس ای اکنون آثار از آنکه که بروایات امامیه آمده است و بر لفظی
 تقیه دلالت دارند ایراد کرده می شود و اول آنکه از امیر المؤمنین و است آنکه قال الی الله لو قیت واحد
 و هم طالع الارض کلها ما بالیت ولا استوحشت و الی من صلاتهم الذی هم فیو الحمد
 الذی انا علیه اعلی بصیرة من نفی و یقین من ربی و الی الی الله حاج و الحسن ثواب المنتظر
 داخ ذکره الاضی فی نهج الملاحه پس قتیله علی تنها از بسج من فی الارض باک نکند و خوف و خطر
 بخاطر نبرد و امید و ثواب حق تعالی باشد تقیه چرا کند و دوم آنکه تقیه نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
 اذیت دادن قتل و خوف جان نبود و چون که گفتمی روایت کند که الله فی میره مگر با اختیار خود و آنکه امیر المؤمنین
 قاتل خود را در زمان موت خود را میزد و اذیت دادن قتل برای تسلیح احکام الهی و اجر از عظیم
 چندان کار نیست و امر است محمد و قال الله تعالی لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخنقه فی مبیل
 الله ولا یطون موطئا یغفل الکهار و لا ینالون من عد و ینالوا الا کتب لهم به عمل صالح
 ان الله لا یضیع اجر المحسنین و لا ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة و لا یقطعون و اذیا الا کتب
 لهم لیجریهم احسن کانوا یمولون میوم آنکه روی السباع عن ذرارة بن اعیون عن ابی بکر بن حزم قال
 یوصی اهل فخر علی خیر فدخل المسجد فصلى فجاء علی فوطأ رقبة و قال یداک تصلی علی خیر
 من هؤن و قال امی فی غیر الخط و اخذ بیدک فانتهی به الیه فقال انظر ما ذیقک هذا عنک

و رفع صوته علی عرفه قال انا انا الله انما انت الله اگر تفتیه من میشود و علی کردن آن مصلی را پائمال میکرد و تکیه
 التصلی علی غیب و صنوع و بر امیر المومنین ع را از بلند نسبی که چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
 روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شعیبه در ابدی یاد می کند پس در راههای باغبانهای
 مدینه با عمر مقابل شد و در دست علی قوس بود پس گفت علی مرا خبر رسیده که تو شعیبه را بیدی
 یاد می کنی عمر جواب بخشود و او علی مکان خود را بر زمین زد و آن مکان اثر داشت و در کشتی ده بسوی
 عمر دو آورد و عمر گفت ای ابا الحسن چه میکنی باز این چنین نخواهم کرد و عاجزی پیش گرفت علی
 دست بسوی از دما برد باز مکان شد عمر و دست خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون نیست
 علی مرا طلبید و فرمود که پیش من برو مالی از طرف مشرق نبرد و او آمده است بخوابد که نبد کند او را بگوید که
 بغیر من و در ابل حق تقسیم کن و اگر نه فضیحت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی را کجا
 دانست سلمان گفت از علی پیروی کنید میماند پس عمر سلمان را گفت که علی سحر است و من به تو
 شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با ما باش سلمان گفت نه این چنین است علی و ارشاد سر بر نه است
 و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او زیاده از نیست عمر گفت برو پیش علی و بگو که سماع طاعة حکم تو قبول
 کردم پس باز آمد پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه که در من و عمر شده بود ظاهر کرد و گفت علی
 که خوف آن افرو داد و دل عمر دقت مرگ باقی خواند ما لعنة الله علی کذا بین اگر این از صحیح
 است پس ثابت شد که علی تقیه نمیکرد و اگر نه برای یاد کردن عمر شعیبه علی را بیدی ایتتم با عمر مجادله
 نکردی و باز عمر گفته تقیه ندادی که مال تقیه کن و اگر نه فضیحت خواهم کرد و چرا تقیه کند کسی که این
 قدر قوت بر وفق دشمن داشته باشد و خوف و دما دقت مرگ در دل دشمن میماند باشد و اینهم روایت
 توفه صلی و خلوی عمر و فضل اکثر احوال و افعال علی را در خلافة عمر بر تقیه عمل میکنند تا آنکه میگویند
 که عمر دقت علی را تقیه گفت و علی بنا بر تقیه دوم تقیه لعنة الله علی کذا بین برای بگفتن و در حق شعیبه
 و برین سوختن بده که مکان را از دما کرده و برای غضب کردن دختر که از زنا که از او نمواند کرد
 به خوش نشد و دوم نزد مثل مشهور است که در روزگوارها فطنه نباشد تخم آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از ابی

روایت کرده که حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و در فرمودی پیغمبر این وصیت است بسوی یحیی بن اسماعیل گفت
وما البخاء باجبرئیل یعنی بخاک استندای جبرئیل جبرئیل گفته علی اولاد او و بران کتاب مهر ما بود
از در پس و او پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن کتاب بسوی علی و امر کرد او را که یکم کتاب را بدو بر خود در آن نوشته
باشد بر آن عمل کند پسر و فرمود علی آن کتاب را بسوی حسن و یکم کتاب را دست فرخ کرد بسوی حسین او یکم
کتاب و در آن یافت که بر ابا تو می برای شهادت پس نیست شهادت آنها را مگر با تو نفس را برای خدا
نفوس پس همچنان کرد پسر و در آن کتاب علی بن حسین پس کتاب و یکم پس یافت در آن که سرنگون
باشی و خاموشی اختیار کن لازم که خانه خود را و عبا و کن پروردگار خود را تا که آید ترا یحیی بنی متو
پس داد آن کتاب را به پیش من محمد بن علی او مهر کتاب پس یافت در آن که روایت کن حدیث با مردم
و فتوی بده و علوم علمیت خود را بر پا کنده کن و قصه حدیث کن آبا و احسان خود را و متوکل کسی مگر از خدا
پس بدستی کسی بر تو غلبه نوازند پسر داد به پیغمبر خود جعفر صلی الله علیه و سلم یکم کتاب پس یافت در آن کتاب
محمد ان حدث الناس واقعة هم ولا تحزن الا الله و انتشر علوم اهل بیتك و صدق اباك
الصالحین ولا تحزن الا الله فانك فی حدس و امان پسر داد به پیش من علی بن محمد بن خواجه داد و او
موسی کسی که بعد از خود اید و همچنین قیام مهدی و از طرفی از معاذین کثیر نیز از ابی عبد الله روایت کرد
در در آن در خاتم پنجم برای محمد باقر نوشته بود قل الحق فی الامن والخوف ولا تحزن الا الله یعنی
کمال حق بگوید حال امن و بیم در حال خوف و متوکل بر کسی مگر از خدا این اثر ثابت میشود که تقصیر
باقر و جعفر صادق را جایز نبود پس بفرموده فضل قول و افعال این بر دو امام را بر تفسیر عمل میکنند باطل
است و از اقوال و افعال این بر دو امام بطریق اهل سنته توان ثابت شده و از طرفی بر دو شخص مهم
بصیحه رسید آنچه که مطلق است بر افاض با شد مثل قول محمد باقر و حق ابی انعم الصدیق نعم الله
لنن لم یقل الا الصدیق فلا صدق الله و جعفر صادق مخبر کرده گفته ولدنی ابویکی معن بن شمس
آنکه یکم کتاب را برای در کتاب خود و حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم وفات شد
یافت و در وصیای او یکم سینه کردند علی فاطمه و حسن و حسین را با خود گرفته نزد یکبار از معاشرین

والضار واصل بدو و عجزه رفت و از آنها طلب بدو و گویند زانها کسی یاری علی بن ابی طالب نکند مگر چهار کس
ز سیر و سلمان و ابوذر و مقداد و نیز ابان بن عباس از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده که چون مردم
با ابی بکر بنی کعبه کردند ابو بکر قنقذ را نزد علی فرستاد و گفت که پیش خلیفه رسول الله علی بن ابی طالب و سلم حاضر
شو چون قنقذ پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب او گوشت چه جلد در فرغ بر رسول خدا صلعم بپزند
و مرتد سازند قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من دیگر را پس قنقذ را گفت که برو ابو بکر را
بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگر را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر شد عمر غضب داشت و در دوازده
علی را به جنت پیش فاطمه آید و آواز کرد یا انت یا رسول الله عمر شمشیر بر دشت و در چادرش را پس علی
عمر را گرفت و او را بجنبانبند و پی و در گوش او سود عمر علی را گفت ای ابی بکر بنی کعبه ای بگو که من
عمر گفت از آنان کردن است خواهی شد ز علی گفت در فرغ گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم
در یاران و در دکانان نقیصه هر که از بطلان نقیصه خبر میداد چه اگر نقیصه می کرد خانه بخانه مهاجرین و انصار
نمی رفت و طلب ابی بکر حاضر میشد و بلا توقف بنی می نمود و قسم خدا می داد کرده اظهار اختلاف خود
نمیکرد و با عمر گشتی نمیکرد و آخرین قصه دل و دلیل است بر بطلان نقیصه و نکند ابی امامیه در آنکه میگویند
که علی ترک حق خود کرده بود و بجهت عدم قدرت چنانچه اول قصه را آن دو لازم دارد که از مهاجرین و انصار
واصل بدو را بخیر چهار کس کسی با علی یاری نکرده و از آخر قصه که علی عمر را گفت که گردن زدن در فرغ
گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و در دکانان ظاهر میشود که علی قدرت نهاده
آنها و قدرت گرفتن خلافت داشت چنانچه از امیری دیگر از علی نه که امامیه و است می کنند که علی عمر را گفت
لولا عهد الله خبیبی لا اخونک لعلمت من اضعف ناصرا و اقل عددا و نیز ظاهر میشود که علی قدرت
مقاومت و نیز معلوم شود که علی با ابی بکر بنی کعبه ظهور حق بی بکر کرده نه از راه نقیصه فثبت المدعای
مخوفات این چهار بعضی را نکند یس که ستم آنکه مجربان روایت کرده که امیر المؤمنین به عمر گفت
ای معز دین ترا می بزم مقتول زخم غلام ابن ام عبد که تو روی حکم بظلم کنی و تو متوفی را میکشد و غیر
هستند داخل بهشت شود و نیز مجربان روایت کرده که امیر المؤمنین به عمر گفت که تو دیار تو را

یعنی ابوبکر را آورده شود یا از عیسی رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس در آن کشیده شود یا شمشیر
درخت خشک پس سبز شود آن درخت پس فتنه افتند دوستان تو پیر آورده شود آتش سوزنده که حرام
شده بود برابر با یکم پس شعله در آن انداخته شود و شما خاکستر شود پیرمید یادی پس بر دانه خاکستر را
بدریا لعنة الله علی الکذبین این انداخته لایق از بر بطلان تفسیر هر اگر تفسیر واجب بود این سخنان
طی علی بمرنگیست ششم آنکه بخواه از این ستم و جماعت و مردم روایت صحیح شده که امیر المؤمنین در اکثر
احکام اجتهد و در مخالفت خلفا را شنید میگرد و با آنها مناظره مینمود پس تفسیر دومی بود مناظره نمیکرد
نهم آنکه شیعه دعوی تو را میکنند و زوال ستم شهادت که علی رضی الله عنه بود و علامت ایمان اختیار کردن
راستی است بر دروغ مضیه دلال فی نهج البلاغه علامه ایمان ان تو را الصدق حین یضرب
علی الکذبین ینفعل و در فنی تفسیر هم آنکه رضی در نهج البلاغه روایت کرده که الامیر بالمعروف والنهی
عن المنکر که تقریبان چهل و یک نقصان من حقوق و افضل ذلک که بعد از عدل عند امام جانش
این مبرم است و فنی قضیه تفسیر اینمید اول بطلان تفسیر کتاب بیستم پیغمبران علیهم السلام و آثار
مردی معتقدان باطنیان آورده شده سواي این از ادله عقلی است که عقل مردم و نا عظمی کند بطلان
تفسیر هر که علی و اولاد او را دشمن خدا و محبوبان بارگاه بودند و صفات کمال متصف بودند و حق
قتال میفرمود و ملک العزت و الرسول و المؤمنین و لکن المنافقین لا یعملون و شک نیست
که تفسیر بعضی کمال نامردی است و خوف مرد و عکوفی و اقربا بر خدا و رسول خدا صلعم و ذلک و بهر چه
است بحدیکه کفار غصب خزان آنها را بگیرند و آنها بخوف جان بلکه بخوف جان ازیتی کمتر
از ان نراحت ننمایند و نتوانند کرد و تمام عمر بلکه چند پشت زین ذل و خواری بکنند و بخیل علیهم السلام
با انصاف قبول این معنی نمیکند و نیز نظیر و بوجوب لطف در حق بندگان بر خدا انصاف نام بردن واجب
میگوید و غصب امام با قول بوجوب تفسیر عدم اظهار حق لغو است و نه تخطیف نیست و محال است که حق
تعالی امام قیام کند و بر دوی واجب کند که کل حق ظاهر نماید و اندک صد سال خود خفتی باشی که منافی حکمت است
نمی بینی که اگر کسی گوید که با دوش شخص را از طرف خود امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن بگوید

واجب کرده است که حکم بادشاه را محض نرو خود دارد و نامت العز خود کسی را بر آن اطلاع ندید و اگر
اطلاع دهد آن شخص معذور از خضیه اطلاع و بدینچه غافل این سخن را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گویند
یا سلف بادشاه و چون معلوم شد که بادشاه حکیم است سفیهیت بقیاس و تهمت شود که گویند که او است
و نیز در امانه نص جلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امانه و اظهار سحره بشرط می کنند و تقیه منافی
این نیز نیست و نیز تقیه بعد دعوی امانه رجوع است از دعوی امانه و دیگر محمد بن علی الباقری خود دلیل بطلان
تقیه آورده و نقلی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از چنین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سبیل گفت مردم گمان می برند که این تقیه است باقر گفت که ترس منی باشد مگر از زندگان
از مردمان کسی نمی ترسد خدا تعالی بر شام بن عبد الملک را چنین چنین کند بدو عا کرد و در حق شام بن
عبد الملک که خلیفه بود یعنی اگر می ترسیدم از شام بن عبد الملک تیریدم که زنده و مسلط
نه از ابی بکر و عمر که مرده اند مهت که ثانی در اثبات عقاید این سنه و جماعت و بیان ایان محل مفصل
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصاً بعضی منالین فصل در ایان محل اهل حق میگویند که بدیه عقل
حکم می کند که تحقیق شیبای ثابت است و علم بان متحقق و مفسطایه که نفی حقایق می کنند یا شک
در آن میگویند مستوجب احراق به نیران اند نه اقامه بر آن و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
نظر بر بیان عاده الهی بخلق علم بعد وجود آن اسباب یعنی علل موجب چنانچه حکمای گویند و نه محض توفیق
چنانچه معتزله بدان قائل اند چرا که تحقیق کرده میشود و ثابت است که ممکن علمه ممکن نیست و اندیشه و خالق جمیع
ممکنات از جوهر و احوال و اعیان و صفات و احدی واجب الوجود و قاعلاً بالا اختیار نه با حجاب
پس حکم کلی از ممکنات است که بعضی و ضمه باشد غیر از فعال که یارید چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما نظر بظانیه نیز چنانکه حکم استقرار اول حسی است از حواس ظاهری که سمع و بصر و ششم و ذوق و لمس باشد
و نگاه باشد که سبب بعضی مواضع ششین غلط کند و تقیه علم نباشد چنانچه اصول کلی را در مبدی و صفات و سبب
شیرین را تلخ و انکار و لیکن چون نادر است و غالباً عدم و مانع قطعاً داشته میشود و لهذا حسن را مفید
و قلیل و علم چنین داند و دویم عقل است ملاحظه و بعضی بر فرض گویند که عقل از اسباب علم نیست

در بیان این علم است از آنکه علم دوم که عقل گاهی بسبب مزاحمت و هم و خیال با عدم رعایت شرایط برهان
 خطائی کند لیکن چون غالباً قطع بعدم موافق دست میدهد لهذا عقل مفید قطع و مسلم است بی گفتم می شود و انکار
 افاد عقل بر علم را قریب بفسطاط است بیوم خبر است که قطعاً می آید و وضع کرده است برای حصول
 علم جامع بر مافی الضمیر شک لیکن چون احتمال کذب شکاک عدا یا خطا بجهت قصور فهم یا جنط یا مانند آن قطع حصول
 علم است لهذا خبر را مطلقاً از سبب علم نمی گویند مگر بعد علم بر و ال مانع یسبی احتمال کذب این علم بر و ال
 مانع گاهی قطعاً بطلد یا نه حاصل میشود چنانچه در خبر مشهور که عبارت است از خبری که عقل با لبد اینه موافقت
 آنها بر کذب محال و اندازها عتی مثل اول و دیگر اما که منتهی شود با حدی کسوس غش گاری بسته لال چنانچه
 در خبر رسول الله صلعم چون نبوه و عصمت بدلیل است احتمال کذب عمد او خطا بکل قطعاً بر طرف گشت
 پس این برود و خبر مفید علم قطعی است و گاهی با نقصان ترین احتمال کذب و می شود و چون در خصوص
 به اندام احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و بر مقررین بر این را مفید علم طایفه و مفید
 علم که قریب یقین است گفته می شود و گاهی نظر بر اوصاف راوی از اسلام و عقل حفظ و حد است
 احتمال کذب ضعیف میشود لیکن قطع حاصل نمی شود پس خبر احاد بشرط اسلام و عقل و حفظ و حد است
 رواه مفید یقین است که قسمی از اقسام علم آن را می دانند و بنا بر عمل بران باشد و بنا بر اعتقادات بران بنا
 و قسم چهارم از اسباب علم الهام است که نخستین آن از اسباب علم شمرده اند و وجهی آنکه الهام مختصر
 است بخواص آنها از اسباب علم معلوم گشت میکنند و دوم آنکه مزاحمت و هم و خیال و کدورت و نفانی
 و شیطانی مانع حصول علم است در الهام پس الهام انبیا و عدم این موانع بدلیل عصمت آنها با قطع
 معلوم است لهذا الهام انبیا و مفید قطع است و در غیر انبیا چون قطع بعدم موانع دست نمی دهد لهذا آنرا
 بدلیل غشی میگویند نظر بر غالب جوال لیکن فی الجمله معدون الهام اولیا و اسباب علم در آن سکی نیست
 و ثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقو که تعالی و او جفا الی ام موسی ان ارضعیا
 غاذا اخفت علیه فالتقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی ان اردو الهیک و جاعلون من المرسلی
 مراد از وحی محمد بن آیه الهام است چرا که نوبت خاصه حال است قال الله تعی و مال سلبان

فبذلك لا رجلا توحى اليهم واما سنة واما ريس سبيلك مثل هذا كرون عرضي امد عنه ودر بينه ودر خطبه
 يا سارته الجمل وشنيدن ساري آواز او را ادر اصل بسيار از قبيل كشت و الهام و بسط و تيقظ طول بخوان
 اما اجماع پس قس شان كرامات الاولياء حق و از عمده كرامات شان علوم الهامی است از مخفيات امكان
 و وجودی و بگرايد دست كه از تحقيق سابق ظاهر شد كه قوی و اعلی از سبب علم خبر رسول الله صليهم است كه همچو جم
 احتمال خطا از وجهت عصمت از وجهت ملك من از اول تا ايد اكله می بخشد پس مست كه احتمال خطا در آن
 كونا غلبا نیست اما مقصود است بر اشیاء محسوسه بلكه ظاهر شان بیشتر خبر متواتر است كه بنا و انهم بر حسب شموله الحس
 كالمعاينه خبر عقل پر كه اختلاف در اراء اعتقاد بسيار است پسر الهام است كه قطع بعد موانع در آن ملك
 دست میدهد و غرض خبر از این كلام آنست كه محسوس عقل الهام از معلومات بدست آید از بر میرانش مع با پیچید
 پس اگر خبر عا از قبول بگذازد از حق باید و قبول باید كه او انچه خبر عا از ان ساكت باشد از خبر قبول باید كه او
 اما محسوس عقل چون عدم موانع داشته شود حكم قطعی باید كه در و در الهام بظن دیگر باشد كه در حدیث
 احادیثی من حيث الرواۃ آمده من حيث انه خبر الرسول صلعم و در عام مخصوص البعض و مانند آن غلبه
 من حيث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص خاص ظاهر و نص مفسر را كه آنجا احتمالی ناشی از دلیل نیست
 كه احتمال تخصیص یا احتمال نسخ یا احتمال مجاز باقیست قطع باید و دست كه ما را متواتر نبی معصوم رسیده است
 كه عمل بر ظاهر كتاب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترك عمل بظاهر نص میگرد و هم چنین
 سلف صلی الله علیه و آله اند و دیگر باید و دست كه در تفسیر قرآن و عمل آن ظاهر بر تأویل و صرف آن
 ظاهر بر تأویل عباد عظم باید كه در هر كه حق تعالی میفرماید و منیت مع غیر سبیل المؤمنین و قوله ما تولى
 و بضله جهنم و نباتات مصیر این غیر مفرود و عليك بالسواد الاعظم و فرمود الله على الجماعه
 و فرمود لا یجمع امتی على الضلاله چنانچه سابق این احادیث ترك كرده و امامیه نیز از امام
 هم باین شی انار و ایتیه كرده اند چنانچه بالا كه دست پس قرآن تعالی و اسحق ابو و سلمه و از جمله
 من حيث العبارة هر چند عقل با و مع بر و احتمال برابر است لیكن موافق هواد عظم فیه كرده باید و
 كه مراد از تعالی عقل است و قوله تعالی ید الله فوق ایدهم و قوله تعالی و حق یومئذ

م
 در این خبر عا از قبول بگذازد از حق باید و قبول باید كه او انچه خبر عا از ان ساكت باشد از خبر قبول باید كه او

م
 در قرآن تعالی و حق یومئذ

ناظره الی ربها ناظره البته بر ظاهر عمل بد کرد و از ظاهر حق نباید کرده و الله علم و از علم است یا موجوده
تفاوت بعضی ممکن است چنانچه بر این سه عقل بدان شماست بعضی واجب چنانکه گفته اند ممکن است
و ممکن است است بسوی علم مقایسه ذات خود و مفروض است که اشتباه موجوده تمامها ممکن است و خارج
از این سه چیز نیست و نیز ممکن عبارتست از چیزی که ذات او ندارد و خود تعاضدائی کند و غیر هم
خود را و آنچه وجود خود را تعاضد نماید که نفس است که قوای وجود را هم تعاضد نماید هر کدام توانی و از
ما برپا کشند یا لازم وجودات یا اعراض و احوال و مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
یعنی چیز یا تعاضد نماید که پسین بود غیر خود را هم البته تعاضد نماید که خواه آن غیر اعیان باشند
یا اعراض یا افعال قائم بالغیر چنانکه اقتضای توانی وجود خود و همچنین اقتضای وجود غیر خود
اقتضای وجود خود است بالبداهت و فلسفیس پیش بت شد که ممکن است جملة اشتباهات هم در وجود
خود و هم در تعاضد و هم در انصاف خود و صفات و اعراض خود و هم در صد و افعال خود و ممکن است
بواجب لزات که ذات او تعاضد کند وجود خود را هم تعاضد کند هر صفت کمال او تعاضد کند منزله را
او نیز نقص زوال سپرد که وجود و نشاء هر خیر و کمال است و عدم نیز شر و زوال پس هر چه تعاضد
وجود خود را که تعاضد هر خیر و کمال خواهد کرد و لا بر هم از ازل تا ابد متصف خواهد بود و هر خیر و کمال و منفرد
خواهد بود و از هر نقص زوال هر چه تعاضد وجود خود را که هر خیر و کمال که در وی خواهد بود و اصل خواهد بود
کسی گمان نبرد که ممکن است چنانکه خود را تعاضد کند و نقص و زوال را بر تعاضد کند که در فرع تعاضد
ذات است چرا که نقص زوال که تعاضد هر خیر و کمال نه امور عدیده اند از قبیل اعدام علی آنها تعاضد
نمی باید بلکه احتیالی میفرماید اما صواب است حسنه من الله و ما اصابك من سببه متن
لفظك و چون بت شد که محتالی از هر نقص و زوال منزله است پس اقتضای او ممکن است که عبارتست
خلق است البته با اختیار او خواهد بود و بعضی انشاء فعل و انشاء ترک نه با حجاب چنانچه حکما گفته اند چرا که آنچه
متن لازم اضطرار است و مانع نقص و چون وجود ممکن با اختیار و اجتناب شده پیش بت شد که عالم حادث است
چرا که آنچه از قاعده صواب و در شود البته حادث است بالبداهت و صانع عالم قیسمت واحد کثیر الیه

چرا که جایز است تامل در صورت شکر و تامل در مقتضی است غیر بر دوایلی را از هر دو اوقات نقص است
 و معنائی و جواب بنیمه معارف که مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شریع را از انبوی و تامل حق
 قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ايام و دلائل دارد بر حدوث عالم بالزمان و قال الله تعالی
 خالق کل شیء کاله الا به و قال الله تعالی خلقکم و ما تم یعلمون و دلائل دارند بر تولد
 خلق او تعالی عیان اعراض افعال عباد را قال الله تعالی لو کان فیها الهة الا الله لفسدنا
 و دلائل دارد بر توحید و غیر عقل حکم نمیکند توسط خبر متواتر در حق پسندنده گان و توسط عقل خود صاحب
 و سبب بیان که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن حنبل بن عبد المطلب صلعم رسول خدا است انچه پیام از
 طرف خدا آورده است از مردمی و وعده وعید و اخبار بیهی است چرا که بجز متواتر معلوم شده که وقت بمکه
 جبل و کفر و مکه مستولی بود که کفار قریش بفرط غفلت شک را بخدا می پیوستند و در تحلیل و تفریم
 اشیاء کلمات انبوی دلیل میگفتند کسی در اینجا از کتاب نبوة خبر نداشت در انوقت محمد صلعم از همان ازم
 قریش مردی ای که هیچ خوانده بود ظاهر شد و قریش بیگانه دوست دشمن همه میشدند و اقرار میکردند
 که از بدو فطره پیش از دعوی نبوة سخن دعوی بر زبان او نزوده است و بعد اینه از لی گاهی است اسبج
 نکرده سخن انوشیروان قریش گاهی نگفته چون چهل سال عمر رسیده دعوی نبوة کرده و برای تصدیق
 این دعوی حجت بحد که قدر مشترک از انان تواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده است و اوطا حشر شده
 و مردم را از خدا رسانیده و توحید ام فرموده و از عبادت غیر خدا تحلیل و تحریم بی اذن خدا منع کرده
 و کلامی شخص اخبار غیب و قصص مبدء و معاد انبیا سلف خوانده و گفته که این کلام رب العالمین است
 اگر باورند از بد تمام جن منس جمع شده مثل قصه سورتی از ان بیا بپس از انوقت تا انوقت با وجود
 توحید و کثرت اعداد و سیم قرنی از قرون هیچ کس از قصصا و دلائل قدرت نیافته که مثل قصه سورتی
 از ان بیا و انبیا سابق و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بودند تصدیق نموده و چون قصص اخبار قرآن
 را علمایهود و نصاری شنیدند بمطابقت کتب منزله سادی اقرار کردند مگر کسی که متعصب حق بود
 بخود پس ازین اخبار و طحا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که تمام عمر در دروغ نگفته بود بر خدا

چنانچه از اخبار و روایات ظهور یافته علوم اولین و آخرین مطابق علوم نوریت و اجلیل بی دومی الهی محصل
 محال میدانند اینست ایمان که عقل در اثبات آن کفایت است و متوقف بر شریعت نیست لیکن شرح آنرا انوار
 است و مفسر آنست که ملت از اهل قبله در تقدیر ایمان شریک اند مگر آنکه کلامیه و عجمیه و زراسیه و قرامطه و زنادیه
 و مسمریه و بنی حیه از روضه میگویند که عالم حادث نیست و نه قابلیت هم دارد و خطا جمیه و شبهه و اشتباه
 و متغیبه میگویند که صانع عالم واحد است چنانچه بالا گذشت و سماعیه از امامیه میگویند که مقتضای فاعل بالاجمال
 و از وی صادر شده مگر عقل دل طالبو الواحد لا یصل عند الواحد حالانکه امامیه صادق
 روایت کرده اند از آنکه تنگید و کلامیه علیه و این دلیل است بر آنکه مقتضای فاعل بالاراده و اختیار است و امامیه
 و کبر بن جین و سلیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه و غیرشان میگویند که علم و فهم و بصیرت و احاطه با حقائق
 و زراته بر اعمین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه هیچ و نه بصیرت که پیدا کرد برای خود و علم و فهم و بصیرت
 حالانکه کلینی از ابی جعفر رضی روایت میکند که قال کان الله ولا شئی غیره و لم یزل حالاً و کلیمه
 و جماعتی دیگر امامیه از آن روایت کرده اند بطریق مشهوره از الله لم یزل حالاً سميعاً بصیراً و خابیه منکر
 نبوه و رساله محمد و اصل علم میگویند که خدا بر سبیل رساله از وی سر نهاده بود و بر سبیل فطرت از محمد صلعم بدو بعثت
 میکنند آن ملعونان بر سبیل با و تمامی امامیه اتفاق در ایمان محمل یاده میکنند یا آن علی و امامه و این
 دعوی است بی دلیل و امامیه با معنی که روضه دعوی می کنند که متضمن معنی رسالات بلکه موجب
 افضلیت بر انبیا و رسل طاعت چنانچه ذکر کرده شود و رسل آن انشأ الله و کما و احتجاج بآنکه اعتقاد
 به علی و امامه داخل ایمان نیست بقوله تعالی است امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل
 آمن بالله و رسوله و کتابه و سبله لان فرق بین احد من رسله که در سبیل یا علی بودی
 البته در قرآن و خبر منثور از مردی شتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند و محمل
 چنانچه مذکور کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و آنچه در روضه آیات قرآنی یا متصرفه یا دیگر آیه را بر روایت فی
 گفته اند بدرجه محبت نرسیده تا بتواند پس چنانچه بالا گذشت تفادیر همان لهم بدانند احسان
 عند ما هم فصل ثانی بعد از شرح ایمان اجالی و دیگر علوم و معارف که در این باب

ان کانی است و عقلا در ان خطبای میکنند و احتلا هم دارند از کلام الهی که بنویسند و رسول بعد صلی الله
 علیه و سلم بر وایت متواتره و از کلام و افعال نبوی که تواتر بارشیده است مثال کرده اعتقاد داریم
 که صانع عالمی است و تمیز و بصیرت قادر بر هر چه که ممکن است تمیزی و ابوجعفر طوسی شیخ طایفه امامیه
 طایفه دیگر از امامیه بگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین و عیب و اوجعفر طوسی در بیان ذرات
 گفته که ان الله علی کل شیء قدیر خارج است مخرج مبالغه و علم است بر جزئی و کلی و ازل مشی طایفه
 بگویند که حق تعالی اشیا را پیش از وجود آن بینداند و زرازی و طایفه دیگر از امامیه بگویند که حق تعالی
 اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمیه و طایفه از اشنا عشریه چنانچه تقدیر
 کنه العرفان و غیره گفته اند که حق تعالی جز نیاست را بینداند مگر بعد و قریب آن حال آنکه از طریق اهل سنت
 و شیعیه تواتر ازل است هر دو گفته علمه تعالی بالغی قبل کونه کعله تعالی بعد کونه و در ان
 باخبار آئیده مشون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه طاهر میکنند در ان هم اخبار است پیش از وقوع
 ان علی بن ابراهیم قی از اشنا عشریه روایت کند از خود برین حازم که پرسیدم از امامی علیه السلام
 جعفر صادق علیه السلام که آیا با شما هم روزی که بود در علم خدا و در صادق گفت نه برین سخن گوید و او را خدا
 خوار کند گفتم خبره مرا که آنچه شده و آنچه نشدنی است تا روز قیامت هر بود در علم خدا و روز گفت اری
 بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی حکم است قال الله تعالی و کلام الله موسی
 لکیلا و در ان کلام خداست غیر مخلوق و هم چنین توریه و انجیل و زبور و صحف برایم و آنچه بر پیغمبران
 کتب و صحف نازل شده ایمان به هر یک از ان واجب است و کتبایند و زبیدی و امامیه مانند معتزله که گویند
 که کلام او تعالی مخلوق است پیدا کرد و از احتقالات در لوح محفوظ یا در پیر سیل یا در بنی و کرامیه بگویند
 که کلام خدا حادث است و ذرات خدا بیشتر از حد و شان تکلم نبود و چون حمل تکلم کشتی است بر حق
 تعالی بی ثبوت خداست تعلق و تمیز تصافات و صفاتی که مخلوق باشد و قایم باشد بخلوقی دیگر محال است
 و بودن حق تعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت کمال است از انزل است و اگر صفت
 نقصان نیست ثبوت آن محال است لا یمحق حق جان است که اهل سنت گفته اند که کلام خداست

غیر مخلوق است مثل دیگر صفات از صبر و از انجا که در کلمات مقدم و تاخر که مستلزم حدوث است مشهور
 میشود و لهذا اکثر حکیمان بکلام نفی قائل شده و کلام لفظی را از انچه کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفی و میگویند
 که کلام الهی صریح نیست و آنچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق دال شنیده بود چون متوسط ملک بود
 تخصیص بکلیم الهی نیست و همین است قول ابی نصر را زید بن وحی نزد فقیر است که کلام نفی هم قدیم
 است و قدم و تاخر که مشهور میشود بهنگامی که صیغه ممکن است و لله المثل ان علی لا ینشیءه نشان
 علی نشان و کلام الهی صریح است هر که سامعه و را بر صیغه سماع در چند چنانچه ذات او مری است هر که با صبره او را قوا
 بصیرت و این قول ابی حسن شریک است و در قرآن تحریر و زیاده و نقصان ممکن نیست و آنچه در دو دفعه
 مصحف تو را ترسیده است از قرآن است و آنچه در آن داخل نیست قرآن نیست اثنا عشریه و غیره اما میگویند
 آنچه در دو دفعه مصحف موجود است از مسلمانان همه کلام خداست نه تمام قرآن نهزل که ما مور بالکلام است و آن
 موجود است بلکه در قرآن تحفیفات بسیار شده و بسیاری از آیات و سوزازان ساقط شده بکلینی از شانم بن سالم
 از ابی عبد الله صادق روایت کرده که قرآنی که جبرئیل بخود صدم آورده بود و بر عهده بنو رایت بود و کلینی از
 محمد بن فضال صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام منقا و کسل قریش بود و با نام پدران نشان
 و نیز کلینی و غیره از حکم بن عقیله روایت کرده اند که علی بن الحسن گفته قوله تعالی و ما ارسلنا من قبلك
 من رسول الا نحی و لا یحی و گفته که علی ابی طالب محدث بود و روایت کرد کلینی از مزید از ابی
 عبد الله که رسول گشت است که فرشته بروی ظاهر شود و با وی سخن گوید و بنی کس است که در خواب بید
 و محدث است که او از بشود و صورتش بیند و کلینی از محمد بن جهم ملالی و غیره از ابی حمید الله روایت کرده
 امته می آید بی من امته کلام خدا نیست بلکه عزت است امته ادکی من امته بود و ان گمراگان میگویند
 که سوره ولایت را از قرآن ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره الفخام بود آیات فیه سایل
 ال بیت و حکام از ان ساقط کرده اند و لفظ و یک از قوله تعالی لا تحزن لئن لم یفعل الله ما ساقط کرده اند و
 میگویند که قوله تعالی وقفوا هم انهم سؤلون عن ولایة علی بود لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
 لیل القدر خبر از ابی شهر ملک بنی امیه لفظ ملک بنی امیه ساقط کرده اند و از انم خبر که صدک

وعلیاً فیہ کلمات محمد شکر علیہ لفظ وعلیاً صبرک ساقط کرده اند و سبعل الدین ظلموا الی علی
ای متغلب فی قلبه لفظ آل محمد ساقط کرده و توکل قوم هاد علی بود لفظ علی ساقط کرده اند و این
قول را در فرض ناطقت بوجهی که ایانکه مقتضای میفرماید انانحن نزلت الذکر و اناله لافظون
و نیز بر این که حق تعالی حافظ باشد تحریف در آن محال است که مستلزم غر و تعالی است و دوم آنکه تبلیغ قرآن
بی کم و زیاده مقتضای بر پیغمبر صلعم فرض کرده بود فان بالیه الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم یفعل لضا بلغت رسالت و الله یعصمک من الناس پس پیغمبر صلعم باید و تبلیغ قرآن
کوشش بلیغ فرموده باشد تا آنکه رسیده مردم را برای تبلیغ فرستاد و امر تسلیم توکم کرد و از کسی که
در میان حال پیغمبر چنانچه مقتضای روح شان میفرماید الذین یبلغون الرسالات لله و یحییونہ
و لا یخسرون احد الا الله و یحییون النبی بعد از حجاب اهل بیت و الله بدی که مقتضای در روح شان میفرماید
اذلک علی المؤمنین اعز علیکم کما فین یجاهدون فی سبیل الله و لا ینفون لومته لا یم نال
آن گرامان میگویند که اندر مصوبین قرآن را در ظاهر نوعی میخوانند و خضیه بنوع دیگر چنانچه کلینی از سالم بن سلم
روایت می کند که گفت وی برای عبد الله قرآن خواند و من می شنیدم حرف از قرآن که نیست این
مردم می خوانند پس فرمود ما با عبد الله با شکی که بر دستاوه شوند و فتنه که بر دستاوه شوند تا زمان
بخوانی کتاب خدا را بر خدا و مقتضای آن گرامان را لغت کند چه قبایح و در زایل از نامردی و حق پوشی و
مانند آن باز نسبت می کنند و چون پیغمبر علی السلام و دیگران او در حیات او صلعم از شسم در تبلیغ
قرآن کوشش نمودند قرآن مجید در حیات آنحضرت صلعم در طمع ارض باشد اسلام رسید بود و شیوع پیدا کرده
و مردم آن ملامت نمی نمودند و در مساجد و غیره و در نماز و اذکار نماز همیشه میخواندند چنانچه در مسجد نبوی صلعم
بسبب کثرت قاریان قرآن بشهر میشد تا که آنحضرت صلعم امر فرمود بپشت کردن آواز تا او از بعضی بوجنی را
در غلط فتنه از او و چیز که اینچنین را گفته شده باشد تغییر و تبدل بدان ممکن نیست و قائل بر این شدن
با انکار متواترات کوشش چنانچه کسی گوید که در جهان موجود نیست حاجیان برای سبزه خود درخت
بسته اند سیوم آنکه اگر قول در فرض صحیح باشد و ثنوق و اقواء از قرآن برخیزد و حال آنکه در فرض صحیح

بقرآن احتجاج میکنند و حال سائید و فتن سابقه که گشته که سراسر موعود و مغتری است و با لغرض اگر درجه
معتبر است اجابت احادیث و تفهیم نیست پس دین بر باد رفته چهارم آنکه اگر در قرآن تخریف بود سوائی
روافض از صفات و دود و فرق اسلام کسی دیگر هم روایت میکرد و حال آنکه اصل صحیح فرق اسلام بر پنج تکیه
دارند و کلینی در باب تخریف قرآن و اسقاط آیات و سورات از انما روایت کرده موضوع اند و مفت
چنانچه این باب و جعلی که از پیشوایان آن گزاف اند هم بخمنی حکم کرده اند و اعتراف نموده اند و انما
مرد است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است اما سیه هشت فرق زید میگویند که اراده خدا حادث است
قائم بذات خدا چنانچه که انبیه بگوید و تفسیر و ابدان او از شش عشریه میگویند که اراده خدا قائم است
بذات خود و چنانچه پیش از است قولی بعضی معتزله مثل ابوهریر و جابری و ابی یوسف و بدون ضفقه قائم
بذات خود و طایفه طالعان است و در صورت خدا را آن موصوف گفتن نمیگزیند و دیگر از حوادث غیر قائم
بذات او تعالی دعوی است بی دلیل و در صورت اول خدا را فعل حوادث گفتن لازم می آید و انما
و اراده انبی سلق میشود و بزرگ و بزرگ باشد یا غرض نیر باشد یا شکر باشد یا اسلام طاعت باشد یا حبیب
و اراده تعالی تسلیم اراده نیست و نه نمی تسلیم عدم اراده که هر که است کافه انما را با اسلام و
طاعت و نهی کرده است از کفر و عصیان و اراده کند یا اسلام مؤمن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ چیز مؤثر
نمی شود چرا که نسبت قدرت بیاینها بر کفران بر است و استلاف و وفات شکست نمیشود و اراده است
تخصیص کند موعود است را بوقت دون وقت و کیفیت و دون کیفیت و کیفیت و دون کیفیت و مانده آن را آنچه
مقتضای اراده انچه میکند البته واقف میشود و خلف از امر الهی محال است که تسلیم عجز است و آنچه خدا میباید
لایم و توهم آن تعلیق اراده بدان محال است الا بجز با جمل لازم آید و جایز است که بدین امر گفت برای
انچه با بیان خاص چنانچه دیگر پس اگر خدا خواهد که شخص را بدایت کند چه کسی قدرت ندارد بر اعتدال
آن و اما بگویم بر خدا غالب و او را که کسی را گمراه کند و یگانه می خواند به تیش کرد و اما سیه هجده
در هشت فرق زید هم مانده معتزله میگویند که خدا اراده شمر و کفر و عصیان میکند بلکه از هر سلق اراده
است و اما بگویم چنانچه امری کند یا اسلام و طاعت و غیره را که نمی کند از کفر و عصیان امر را اراده

می کنند نیز میگویند که اگر کسی میگوید که من میگویم حق تعالی او را عفو اراده یا را میکند و آنها
ایمان نمی آورند و خدا اراده می کند چیزی را که میداند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیره اندازند آنها فاجر
است که اگر کسی را که خدا اراده بدایت او کرده است بفرز فرزند ظالم و پلیمان که دست از عز و شرف
الویش انداخته و قرآن مجید پلیمان همان طوطی است و لو شستند آن دنیا کل نفس و دهرها و لکن حق القول
منی اوی و من یرد الله ان یرد به بشری صدر در بلاد اسلام و من یرد ان بدینله یجعل
صدره ضیقاً حرجاً لا ینفعکم نصیحتی ان اردت ان انضمم لکم ان کان الله یرید ان
یموت بیکم اولیک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و ینصیر صلبهم فمروهم من یرید الله
فلا مضل لهم من یضللهم فلا هادی له و یفرایه ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکن و آثار
از اندر در کتب امامیه هم در آن وارد اند همچنین دره ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکن امامیه الله بطریق باب
روایت کرده اند و کلینی از محمد بن نصیر روایت کرده که گفت گفتم از ابی الحسن خدا که بعضی ابرار با جبر
میگویند و بعضی استطاعه فرموده که بنویسیم بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن حسین قال الله تعالی
یا ابراهیم بیعتی کننت الذی نشاء و غیر کلینی و صاحب محاسن علی بن ابراهیم با شیروانی روایت کرده
که گفته که شنیدم از ابی الحسن می گوئی گفت لا یکن شیء الا ما شاء الله و الا اراد و روایت کردند
جامعی از ابراهیم از دیگران معنی این حدیث کلینی از سلیمان از خلد از ابی عبد الله جعفر روایت کرده
که گفت الله تعالی چون میخواهد که باند بنیکوئی کند می نهد در دل و نکته از نور و می کشد پیش نوازی
دل او و بکار و فرشته را که محکم کند کار او و اگر اراده می کند باند بد و در آن نکته سیاه و دل او می نهد
و شش نوازی او را باند می کند و بکار و شیطان را که او را گمراه کند پست از این آیه خواندن یرد الله ان
یرد به بشری صدره الاسلام و من یرد ان بدینله یجعل صدره ضیقاً حرجاً و آنها
یصلح السوء و کلینی از ثابت بن عبد الله بن صادق روایت میکند که محمد بن کلینی از شیخ از زید بن جابر
از ابی الحسن روایت میکنند که فرمود که باند باند بندگان اراده خدا را می گرداند اراده غم باشد
یا اراده شوم و غیر کلینی از حسن بن عبد الرحمن بن ابی الحسن می گویند که شنیدم که می گفتند که

بی اراده و بی شیشه ای نمیشود و نیز کلینی و غیره از عبد الله بن شیبان از ابی عبد الله روایت کرده
 که گفت که امر کردن حق تعالی بحری و نحو است آن چیز را و جوهر است و امر کردن او را پس را که سجده کند
 آدم را و خواست که سجده نکند آنکه خدا می خواست البته سجده میکرد و منع کرد آدم را از اکل شجره و خوا
 که بخورد اگر نمی خواست بخورد کلینی و کافی از ثابت بن حید از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
 چیست شمار ای مردم باز مانند آدم و کسی را بخود خود می کند قسم بخدا اگر اهل آسمانها و زمین سب شوند
 یا آنکه بدایتی کنند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز نمیشوند بدایت کردن او و اگر گمراه شوند
 بر گمراه کردن بنده که خدا بدش خواسته است نتوانند گمراه کردن او و چنین اشارت بدارند آنها حجتی می
 آرند بقوله تعالی و ما الله بیدخل اللعاب جواب است معنی این کلام آنست که خدا نمی خواهد که غلظ
 کند بر بندگان این چنین بل نعمت و رحمتی گفته اند و بقوله تعالی و لا یرضی لعباده الکفر جواب است
 که رضا بخیر اراده است و با آنکه اگر حق تعالی اراده کفر کند کافر در کفر طبعی است و جواب است که طاعت است
 امر است نه تنبیح اراده و با آنکه اراده هم و ترک اراده هم هیچ است محال است که از حق تعالی صادر شود و اگر
 باطل است قبح آن منوع است فان الله لا یحب من تعبد و چون ثابت شد که حق تعالی اراده کفر و معصیت
 و اضلال بندگان می کند ثابت شد که صلح بر خدا واجب نیست و نه لطف بر خدا واجب چرا که پیدا کردن
 کفر و معصیت و اراده کردن بنده بطاعت و کفر و معصیت و ضلاله با تفاق مسلمانان اسلم و لطف نیست چرا که لطف
 عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و پیدا کردن او از معصیت و غیر الحی فی فعل الله یشاء و حکم بیدین
 و کیسانیه اما میگوید هم برشت فرق زیاده غافل اند با آنکه اصل لطف بر حق تعالی واجب است و الا بخل لازم آید و این
 باطل است که الوهیت منافی وجود است که یا لا اله الا الله علی فعل آدم پس هم بر حق تعالی واجب نیست
 اما میگوید کیسانیه و برشت فرق زیاده کفر بر خدا واجب گویند از آنجمله تکلیف عباد با او و وفای و ولایت
 مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند و منسبی و موجب بعضی میگویند که واجب
 عبارتست از آنکه تارک آن مستحق ذم باشد و عاقل پس محال باشد صدور آن عقلا از حق تعالی تا نقص
 لازم نیاید و بعضی میگویند که واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود منبأ بر حقی که بنده کار

حقد علی وروانای عذبتی بعد ذلک بعد از این اجماع و عظمت التماس
 خلقی و جسمی و ملائحتهم و احباقتهم نمی تواند بود که در نار عذاب نماند و لا یکن
 لجهم حطب و الا کان بعد ذلک علی قلبی و فی کتیر اما استوجب من عقوبت
 و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که گفت لا یامنین خیر من الا مة من عذاب الله
 و خالق است و مومن حق تعالی تسبیح موجودات را از خواهر و اعراف و غیره و مومن نیست که دیگری
 خلق چیزی از شما را تواند کرد یا در خلق چیزی از شما را دیگری بادی تعالی شریک باشد یا او نفوس
 کند خلق چیزی را بخلق از مخلوقات مقبوضه میگویند که محمد یا محمد و علی هر دو در خالقیت و دنیا با حق تعالی
 شریک اند و حق تعالی پیدا کردن دنیا با آنها سهو و کیسانیه و پشت فرقه زیدیه و امامیه مترسک میگویند که خالق
 نیست پس گناهکاران حق تعالی ند و قول شان مثل قول مجوس است که میگویند که خالق غیر از او نیست
 و خالق شراب من و لهذا در حدیث صحیح وارد شده القدیة مجوس هذه الا الله و آثار الله از طرق بابیه
 نیز بطهران این نذیه است که دارند محمد بن یعقوب کلینی از معاویه بن وهب روایت کرده از ابی عبد الله
 که حق تعالی بر موسی علیه السلام در توره نازل کرده انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق و خلق
 الخیر و اجرته علی ید من احب فطولی لمن اجرته علی ید من ارید فویل لمن اجرته
 علی یدیه و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم ابو جعفر محمد بن علی با قرآن گفت در بعض کتب
 من رنازل شده ان الله لا اله الا انا خلقت الخیر و الشر فطولی لمن اجرته علی ید الخیر
 و ویل لمن اجرته علی یدیه الشر و علی ابن ابی بکریم با شمس بن جهم فی صحیح تفسیر زیدیه
 المومن القاسم الضاری از ابی عبد الله روایت کرده که گفت قال ربنا عز وجل لا اله الا الله
 الا انا خلق الخیر و الشر سوا ین و ما کما صحیح بسیار و لالت دارند که حق تعالی خالق نیست نه بخیر و
 نه شر پس خالق است افعال خیاره عباد را نیز و عباد کما شایسته اند نه خالق و نه شریک در خلق
 و کیسانیه و پشت فرقه زیدیه و امامیه میگویند که بنده خالق است افعال اختیاریه خود را و این باطل
 است قال الله تعالی و الله خلقکم و ما تخالون و امامیه زانده روایت کرده اند که افعال العباد

و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که گفت لا یامنین خیر من الا مة من عذاب الله

و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که گفت لا یامنین خیر من الا مة من عذاب الله

محمودة لله تعالى كما ذكر في شرح الحدیث واما کلمه خلق بمعنی تفریق است لاجله ام علیه
و مر ریت ازانی صنفه که گفت پس بدم از امام ابی عبدالله جعفر صادق رضای ابن رسول الله صلیم ابی جعفر
تعالی بر چه هست کار پیدا کردن فعال بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه بسیار
روایت بسوی بندگان پس گفتم یا بنیر میکند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل است از آنکه بیک
بندگان را بر آن پس گفتم من چگونه می بینم این لاجرم که نقولین و لا کوه و لا تسلیط و کلینی
از صادق روایت کرده که گفت لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین در روایت کرد ابی بصیر بن عباس
تا ندانم بویزه کلینی از ابی اسن محمد بنی صفا مانند آن روایت کرده در روایت کرد ابی بصیر بن عباس آنکه
گفت بر سعیده رضای را روی ایما تکلیف میکند الله بندگان را از خطا گفت تا در نزد فرمود هو اعدل عن
ذلك پس گفت پس قارعه بندگان بر کار و چنانچه اراده کنند فرمود هو اخر عن ذلك کذا فی
خصیونی و در دفتر فضل بن سهل علی بن موسی رضا و مجلس مونی سوال کرد که ای ابی اسن خلق
جبر کرده میشود امام گفت الله اعدل ان یجبر شیخ بعد ب پس گفت که قارعه داده شده اند کامل
گفت حق تعالی حکیم تر است از آنکه مهمل گذارد بنده را و بسیار او را با و آنچه موجودی شود بقضای
الهی است و تقدیر او را و اول همچنین حق تعالی مقدر کرده بود و کیست اینده و شرف و بزرگی و اما میگوید
که ساقیه قضا و قدر نیست محمد بن ابویوفی در کتاب التوحید مابسمای که نزدشان صحیح است از ابی
عبدالله روایت کرده که گفت القدر رتبه محسوسه هذه الامة الا اذا و ان یصدق الله بعد له
فاخر جوه من سلطان و فیهم نزلت هذه الاية یسبحون و النار علی وجوههم ذو قوا س
ستفاناکشی خلقناه بقدر و غیر محمد با بویه در حدیث معراج از ابی اسن ایت کرده که پیغمبر خدا صلیم
حق تعالی دعا خوا و گفت ای سبع کن امت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب همه دار شوند و بسط آید
بر جوی من روز قیامت پس وحی کرد حق تعالی بسوی او آنکه کن قضا کرده ام در بندگان خود پیش از آنکه
پیدا کنم آنها را و قضای من را بستاند از آنها با که ملاک کنم بر که خواهم و هدایت کنم بر که نخواهم و کلینی از ابی بصیر
روایت کرده که گفت گفتم مرابی علیه السلام را که حق تعالی خواسته اراده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

مصلحتی است که پیش ازین اظهار شود و الا محبت لازم آید و این نقص است چنانکه است که مراد از مجموع
 اثبات و وز کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
 بعد روز یا مراد از آن سخن است یعنی بعد از مصلحتی است معلوم قد یا بنا بر اقتضای زمان چنانچه
 در ابتدای اسلام ترک قتال مصلحت بود و کم دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحت در
 قتال پیدا شد حکم شد و اقلوهم حیث تفقوهم و آثار که روایت نمی کنند مغزی و مخرج اند از موضع بر آن
 ظاهر است نسبت به جل بیوی خدا کدام عبادت و مراد برپا بجا ناسا غسی عوالله الذی کاله
 الا هو الرحمن الرحیم الملك القدوس الخ و مراد فی القرآن و الحدیث و جایز است که او
 تعالی را دیگر اسما و صفات بشناسد که ما بدان علم نباشد مگر اجمالاً همین قدر که جمیع صفات کمال مرصوف است
 و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی اسئلك بكل اسم هوک سمیت به نفسك و انزلت
 فی کتابک او علمته احدا من خلقک و استاثرت به فی علم الغیبت و لیکن ما را از اسما و
 اسمی یا صفی بر روی تعالی سوائی آنچه شرح بدان دارد شده جایز نیست که اختلال الخطاء و محبت در آنکه
 صفات الهی را باند بر ذات چنانچه میگویند و متبادر از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است
 چرا که مثل شوق بدون قیام مبدأ اشتقاق علمای عریته و اندازند و قول اشعری که میگوید لا عین ولا غیر
 چون مراد از لا عین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم تفکاک پس خارج است بقول تسایر میگویند یا
 صفات همین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرورت و شرع بر آن تکلیف نکرده و حق سبحانه
 تعالی بر ما است و نه بر چیزی جز لا تجزئ و نه عرض یعنی قایم بالغیر و نه در حکاست و نه در حجت و نه در کرب
 است و مصنف میشود با عرض محسوسه مثل رنگ یا بو یا مزه یا حرکت یا سكون یا اندازان و نه کیفیات
 نفسانی مثل فرح و غم و لذت و الم و مانند آن لیس کمثل شیء و هو السميع البصیر و قرب
 بنده بحق و معینه که از رضو عرض نیست بدین و قربیت و معینه چون من حیث الرتبه یا محبت یا مانند آن قرب
 و معینه مکانی نیست و آن قرب معینه بدو وجه یکی عام است که جمیع مخلوقات است و بدلول قوله تعالی است
 نحن اقرب الیه من جلی الورد و هو معکم ایضا کتم و یکی خاص است با خواص مخلوقات که بدلول

انکه قال است وان الله ملح الحسنین و محمد بن علی العزیز ملکین ولی المهدی العبدی کل یسأل
 عبدی یتقرب الی الباقی حتی یجتنبه الحدیث و این قرینتی در جهات غیر متضامی دارد
 که مدلول کلیه این است بخلاف قریب بنی اول پس در هر دو قریب هر کس لغظی است نه معنوی
 و الله علم و حکم و سالی و شیطانیه و پندیه غیرشان از امامیه بگویند خدا جسم است و قریب با و بی قریب
 مکانی است و اینجی را کلینی در کافی از ابی بصیر بن محمد مدالی روایت کرده که گفت کتبت الی الی الحلال
 قبل من خوالیک قد اختلفوا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة
 و از سهل بن یادر روایت کرده که گفت کتبت الی محمد بن حسن و حسین و ما بین قد اختلف
 یاسید اصحابنا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة و روی ابن بابویه
 فی کتاب عن محمد بن ابراهیم عن ابی جعفر انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دلی قد لی ادنی
 الله عز وجل نبیه فلم یکن بیننا و نبیه الا قصص من الاول و فیها من اشد متلا و من ذهب
 صورة فیقول یا محمد اقرن هذه الصورة قال نعم هذه صورة علی بن ابیطالب و این
 طاعت و اثر وضع بر آن ظاهر است و دلالت دارد بر اقرین علی از بنی و غیر امامیه فقره و فرض سائیه
 و معمریه و انشیبیه و خبیثیه و میده و میده و میده و میده و میده و میده و میده و میده و میده و میده
 که مقتضای جمیع اعراض محو متصف میشود و هم جمیع کیفیات نفسانیه از حزن و فرح و خوف و الم
 بلکه متصف میگویند خدا را بصفات حیوانیه از اکل و شرب جماع و نوم و یقظ و عیاس و تشاوب
 پس اینهمه گمان فحشیه اند بر چندی قول حکمیه میگویند که مقتضای جسم است که طول و عرض و عمق بهم
 متساوی دارد و ادوات است از شن و در شننده از سه جانب مراد است رنگ و بو و مزه و طاس است
 بعرض روایت کرد کلینی از علی بن اسحاق که شام بن حکم میگفت که خدا از جسم صمدی گفت یعنی آنکه از
 نباشد خرقی ضرورت و روایت کرد کلینی از محمد بن حکم و از بنی بن خلیفان و از حسن بن محمد از اهل
 صحابی متغزلان با نوافی مختلفه و سالی میگویند که مقتضای جسم است بر ضرورت آن او را در چشم و گوش
 و در من و بینی و دشت و پا و جو اس و چگاه است کلینی از محمد بن خریج الرحبی روایت کرده که شام بن سالی

میگفت که خدا اجوف است و باقی صمد است و سیطان و شیطانیه گفته که خدا جسم است و او را صورت
 است و اعضا و زوائد اجوف است تا نامت و باقی صمد است چنانچه کلینی از ابن خردادبه روایت کرده
 که شیخی میگفت که او تعالی اجوف است تا نامت و باقی صمد است چنانچه جواد علی و صاحب الطریق گفته و سبائیه
 و سمریه و اثینیه و سبیه و زبیه و بایه و تقنییه میگویند که خدا جسم است و صورت و شکم و فرج و درش و چشم و دندان
 و ابرو و فو و بایه و تقنییه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام و ملاک خواهد شد مگر روی او و غایب می
 گویند که حق تعالی جسم است بر صورت مرد و او را چشم و اعضاء و فرج و درش و شکم و یونیه میگویند که
 مکان او و عرش است و اس بر شش او استاده میشود و وی نشیند و حرکت میکند و در میان بار و پلست میگویند
 که خدا بر عرش است بلکه حال عرش اندھا و از ملکه قوی تر است چنانچه که کی را با ماش می بردارند و
 او را پانزده قویر است و فرقه های دیگر میگویند که خدا را مکانها مختلف اند و در زمین جهت اختلاف دارد پس
 شیطانیه و شیتمیه و سبائیه میگویند که مکان او در آسمان است آبی یقین و انشغال میکند از مکانی بمکان
 و استاده میشود و وی نشیند و حرکت میکند و کون در مکان مختلفه و طایفه دیگر میگوید که جهت او بیشتر است
 گاهی در جهت علوی باشد و گاهی در فعل چنانچه مفصلیه و سرغیه و زرا میه و جناحیه و بیانیه و فیضیه
 و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس در زمین فرو آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده
 چنانچه گذشت و خطایه و معمریه و زبیه و غلیایه و سبائیه و زبیه و سبیه و اثینیه و زبیه و تقنییه میگویند
 که آسمان بود پس در زمین فرو آمد پسر باز آسمان رفت و حال او آسمان است و سبائیه میگویند که خدا
 در ابر است بعد از او است و پتی تا زیاده او و فرود و خداداد باز بر زمین پس بر خواهد کرد در زمین بفرایخی
 معاش و عدالت و بر سبیه میگویند که در آسمان میباشد در هنگام ریح بر زمین فرود می آید و باز میرود و البته
 اند علی الکاذبین اینهمه فرخات بدیهی ابطالان قابل آن نیست که کسی مقصدی ابطال آن نشود
 بلکه قابل آن نیست که کسی ذکر آن در کتب نماید لیکن غرض فقیر از ذکر عقاید طایفه ابطالان آن ملاعنه
 درین کتاب آن است که امامیه اثباتیه بر سبیه فرقه های روشن را که این عقاید باطله دارند نسبت بامل
 ستم و حاکم و قریبتر بجای می دهند چنانکه ستم و حاکم را محمد بن النضره اندنند اینها را بلکه سیدانند

که معناد و مملکت که بعد و طول و درج نجات خواهند یافت همین اعتقاد و دو فرقه را و بعضی اند که اهل سنت
و غیر هم که آنها را مخلصه فی النار میدانند ملک چنان عقاید دارند که محب علی از هیچ چیز سوالی نکرد و خواهد شد
و دیگر نیز هیچ عمل عذاب نکرد و خواهد شد و البته این فرقه تا که عقایدشان مذکور شد محب علی اند ملک
مفرط و حریص علی پس ایشان عشره گویا اینهمه را هیچ میدانند و سخت عذاب نمیدانند و نیز ایشان عشره در کتب
صحیح خود ازین مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشتم بن حکم و هشتم بن سالم و حبیب اطاق و عیسی و غیر هم
روایات حدیثی کنی کنند و آنها را اصحاب نه معصومین و رجال حسیم میدانند پس ایشان عشره گویا این اعتقاد
بصرف بیگونی میکنند گویا ازین عباد چندان انکار نمی دارند چنانچه در اهل سنته حنفی مذهبان و مسایل
فقه احکام شافعی و ایاد و مسائل کلام مابعد بیان احکام ابو حسن شری را که نسبت به خطای کتبی میکنند
چندان انکار ندارند پس حال ایشان عشره مثل حال آنها باشد یا قریب آن فان الوضاب الکفر کفر
اکنون چند اثر از آنکه که بطریق امامیه هیچ شده و در صحبت مذهب اهل حق و مطلقان قول ان گمانان مجسم
و لاله دارند ایراد نمایند و ترجیح بطلان از امیر المؤمنین روایت کرده که بعضی خطبه ای گفته اند تعالی
لا یوصف بشی من الا بحیاء و لا بالکوارح و لا بعضاء و لا بعرض من الاعراض و لا
بعارض و لا یقال له حد و نهایه و لا انقطاع و غایه و لا ان الاستیاء تحویه فقتل به و
نصوبه و ان شیا لجله جمیله او یعدله و کلینی از ابراهیم بن محمد نزار و محمد بن حسین روایت کرده
بر و گویند که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشتم بن سالم و صاحب طاق پیشی میگویی
که حق تعالی او را عشتار نام نهادند و چه عشتار با ما در صنادید عجمه بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد و پست گفت
پاکی تراست چگونه غیبت کردند و ما را شیانی که ترا شبیه پسندیدند غیر تو ای من و صفت یکم ترا که در آنچه صفت
کردی تو نفس خود را و مشابیهت میدهم ترا بخلق تو اهل بهر چیزی هستی پس گردان مرا با قوم ظالمین و نیز روایت
کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتم که هشتم بن حکم میگارد
که حق تعالی اسم او را هشتم نام نهادند یا نمیدانند که جسم محدودی با معاد و الله و پیروی میکند بسوی خدا
ازین قول و نیز کلینی از محمد بن فزح روایت کرده که گفت یوشم بسوی ابی الحسن می پرسیدند

موجود است نه غیر او از کمالات هیچ موجود نیست مگر در مرتبه و بهر حال شیخ الاکبر از الاعیان میباشند
 راجع به الوجود و وجود ممکن که بعد عدم در مرتبه و بهر صورت ته ازل در وجود و حقیقی او تعلق به غیر
 نیاید نه اول آن که امکان این توسیع که عبارت از نفی وجود کمالات است خواهد بود باشد که بسبب غلبه
 محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق مخفی گشته بود و احدهی در نظرش هیچ مانده که در حقیقت وجود
 منتفی گشته یا وجود و حقیقت غیر او تعلق میبود باشد چگاه از حلول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری
 و بهر دو نهاد و تعالی ذات و صفات صورت در ذات و صفات او تعالی که میگویند اینهمه در مراتب علم
 میگویند نه در خارج و تحقیق امر آنست که چون بسبب این صفات و عبارات صحبت شیخ کامل کامل بلکه بعض
 فضل الهی صوفی بجای میبرد که او را اگر ای دائمی بحق و سیان از وجود و توانج وجود خود دست میدهند
 آن زمان تخمین علوم و معارف در غلبه عشق و محبت منکشف می شود و از زبان او راقی تعالی قدرتی بیخود
 سابق و علوی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب عادت باشد که امت پیغمبر را میپندارند و اولیای
 ائمه بر وجهی که از رسیدن که انکار آن توان کرد پس از زمان مصداق حدیث صحیح قدسی می شود که انزال
 عبدی یقرب الی البواقل حتی اجبته فاذا اجبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصیر الذی
 یبصر به وید القوم یطیش بها ورجله الذی یشی بها وایحدیث محمداً مثل قوته تعالی خلقه
 میدی و نجات فی ه من روحی و مانند آن و همچنین الفاظ که صرفیه اهل سنت گفته اند بعض
 متصوفان شیعه نیز گفته اند قال المقلد دشیخ الشیعة فی شرح الوصول الی علم الاصول
 فی ذکر الاحوال السالفة للسالك المرام من الاتحاد هو ان لا یظن الا الیه من غیر
 ان یتکلف و یقول ما عداه قائم به فیکون الكل واحداً بل من حیث انه اذا
 صار بصیر ابنه و تخیله لا یبصر الا ذاته لا الی و لا المرئی و دین حقیقت ممکن است لیکن شیخ
 از دخول جنبه واقع نیست و بعد دخول جنبه مسلمانان حق تعالی را به بیند و در کان و نه در جنبه بی قصه سال شعاع
 را می و بی ثبوت مساوی میان ای و مرئی با و از طبیعه سمیه قال الله تعالی وجوه یومئذناضی الی ربها
 ناظر و در حدیث متواتر آمده است و ان ربکم یوم القیمة کاترون القریة الی البدر و یطیحون و ان ربکم

بر آنکه این بانه و انما لکن محمول اند بر ظاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی بوزن ادب
 پیغمبر عزم فرموده که از یادگار و این حدیث از علی کوسن محمد باقر مرقوم و موقوفه است و اخبار
 صحیح و مرصع مثبت روایت بسیار اند بر چه توان رسید بعضی از صاحبان تجرد و تشراف کرده و بایستند
 انما از انکه دیدیم امامیه قال حسین بن علی و معتزله انکار روایت الهی میکنند و میگویند که روایت را شریک است
 از سلفانیه حاشیه بودن مری سبی کثیف و بوسه کثیفه متین طمیان را می مری و شریک با بدو سدم
 حجاب میگویند که روایت بدون مکان و بدون جهت و بی این شریک اند کوره محال است و حجتی از ان
 از معیانت قوله تعالی لا تذکره الا بصدا و قوله تعالی لکن فی راجع انکست که این قیاس است
 بر شباهت و این شریک که ذکر کرده شریک عاده عاده است خلق روایت مبتدیان شریک با شریک است
 و در حقیقت بجز وجود را می و مری شریک دیگر نیست و اگر این همه شریک برای روایت شریک با بدو از روایت
 الهی ممکن است و این را باینکه محتالی از حاشیه مخره است و اتصال شریک و شریک متوسط بین را می
 و المری متوسط و نه محتالی از حاشیه اجسام کثیفه را بصلیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیرت و چون
 روایت الهی ممکن است بدون شریک شریک که ذکر شده است باشد پس روایت بنده خالی را با اتصال و شریک شریک
 جایز باشد کمالی و ادراک عبارت از توقف بر حاشیه فی و حدود و احوال پس نفی ادراک مستلزم نفی
 روایت نیست و نیز در آنکه که الا بصیرت است نه عموم است شریک که بعضی بصیرت را ادراک
 نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله علیه و علی ابن مسعود روایت کرده عناه که لا تذکره الا و هاهم و هاهم
 الا و هاهم و قوله تعالی لکن ترانی بمقتضی جری عاده خطاب بمو آمده برای نفی روایت مسلوکه که برای
 نفی امکان روایت بلکه قصه سوال موی روایت را حجت است بر جواز روایت الهی چرا که انبیا را عرف الله فی
 اگر روایت الهی محال بودی محال است که موی از پیر سر که از اصول دین است خافل بودی و اگر موی روایت
 الهی محال نیستی نوال روایت کردن شریک بود انبیا از ان منزله اند چنانچه موی در جواب انشدنا و انشدنا
 اعوذ بالله ان اکون من الخا هلیل و نوح گفته اعوذ بک ان اسئلک ما لیس بک عالم
 و الله اعلم و اعتقاد داریم بدانکه حق تعالی برای اصلاح معاد و متعاش یعنی نوح این ان تضرعنا

از حدیث شریف به پیامبری بر سختی انبیا و رسل را تا از میان را بمعرفت الهی که محفل از او را که ان قاصد است
 آگاه سازد و در احکام از واجب و حرام و مکروه و مباح مطلع گردانند و بعد از انبیا و رسل بپیل قطعی
 نباشد و حق تعالی میفرماید منم من قضضنا علیک و منهم من لم یقصد علیک اگر چه در بعضی
 احادیث حد و رسل سه صد و سی و نه و بعد از انبیا یک لکه و سی و چهار هزار آمده و یکی در میان نبیا و رسل
 عدد و خط و شاید که تا کفر بعضی پیغمبران یا اقوام نبوة کسی که پیغمبر نیست لازم نیاید و لهذا گفته شده انبیا
 یک نیکو ذکر آید و قرآن یا متواتر از حدیث آمده باشد تفسیر و اقرا به نبوة او باید کرد و کما یک ذکر آنها
 در متواترات نیامده از نبوة آنها انکار باید کرد و نه اقرار بلکه با جمالی و صحت بالله و در سله باید گفت مثلاً
 کسی که گوید در وقت نبی بودن انکار باید کرد و نه اقرار و اول انبیا اوست و آخرشان محمد است صلعم و علم
 اجمعین که معبود است محمد کافرانم قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافراً للناس بشیراً و نذیراً
 و شریفاً و موبداً و او خاتم پیغمبران است بعد از الله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کسی که از
 خداوند شد تابع دین محمدی خواهد آمد و نبی و ان ساله غایب میگویند که محمد نبی نیست بلکه خدا بر پیل را بر سالت
 نزول علی فرستاده بود و بعد از محمد آمده و گفته می کنند ان ملعونان جبرئیل را و فضلیه و اسحاقیه و منصوریه و حلیه
 میگویند که رسل منقطع نخواهند شد ابد و او بر منصور نبی است خطابه میگویند که الله انبیا و ابوالخطاب نبی است
 و سمریه میگویند که جعفر بن محمد نبی است و بعد از ابوالخطاب بعد از سمریه ابوالخطاب وی بود از نبی آمد و ابو
 منصور از نبی علی بن ابی طالب و خود جعفر صادق میگردند چون صدق و حقا و آنها و اذ انما تری انوارها
 از صحبت صادق میگویند پس ابوالخطاب عوی نبوة کرد و ابوالمصور اول عوی اما توفی و پسر و عوی نبوة
 کرد و گفت که من بر آدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا و ست خود بر سر من آید و گفت ای پسر بر پس پس
 از من پس بر زمین فرستاد و میگفت که مرا اگر کس در قرآن تعالی و ان یروا کسفا من السماء ساقطاً
 یقولوا اسحاب محروم منم و اسحاقیه میگویند که جایز نیست خانی بودن بر این پیغمبر و ختاریه میگویند
 که ختار بن ابوعبید ثقیفی را عوی می آمد و سبیه میگویند که خاتم الرسل مهدی است فقیر شاد الله میگوید
 که هر چند انکار ختم رسالت بران سرور هم ازین فرقهای مذکوره صریح است لیکن اثنا عشر ملک سایز و قتها

از حدیث شریف به پیامبری بر سختی انبیا و رسل را تا از میان را بمعرفت الهی که محفل از او را که ان قاصد است

امامیه مگر شتم نبوه اند برین در علی السلام هر که غرض از معنی است نه از لفظ نبی شخصی را گویند که موسی
 الیه باشد از خدا فرستاده شده و او را مقتضای بسوی خلق برای تبلیغ احکام و واجب است بر خلق ایمان
 بوی و تصدیق وی و کفر باشد تکذیب و هر که با یکی از این غیران هم تصدیق کرده او کافر است قال الله
 تعالی لا فرق بین احد من رسله و قال الله تعالی ان الذين یكفرون بالله و رسله و یدعون
 ان یرفعوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا
 بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا و اعتدنا للکفرین عذابا مهینا و الذین
 امنوا بالله و رسله و لم یرفعوا بین احد منهم و الذلک سوف یؤتیهم اجورهم و در تفسیر
 شریف حنفیه و کتاب جدید بشرط نیست و نه جمیع احکام پیغمبر اول بعض آن هم بشرط نیست و عصمت بشرط نبوه
 است و طاع بودن از او لازم نبوده و شک نیست که از بشری که باین صفات خواهد بود از آنکه باین صفات نخواهد
 بود البته افضل خواهد بود و ایند اهل سنته و جماعه میگویند بلکه جایز فرق اسلام قائل اند بدانکه انساب
 در سلفی فضل خلائق اند و محبوب ترین خلائق اند بسوی خدا و غیر نبی هیچگاه بدرجه او نبی از پیغمبران خود تفویض
 و تفویض را چه احتمال مایه میگویند که حقیقتا بر پیرایه پیغمبر صلعم بسوی علی مرتضی و لکنه یسمع
 صوته و لا یأمره و لا یمنعه یعنی از امر او روایت کرده و نیز امامیه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه
 و هر اسمی آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچه فرشته بسو فاطمه وحی میکرد علی آنرا حج کرده در کتابی نام آن مصحف
 فاطمه نهاده اند و چنانچه امامیه علی را میگویند که محدث یعنی او از فرشته حق شنید و صورتش نمیدید
 و همچنین حال نمیکویند امامان را موقوفه ائمه را مثل حارث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی ائمه ثابت
 کردند و در وحی رویت ملک شرط نیست قال الله تعالی و ما کان للنشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
 وراء حجاب و یدرس رسولا فوحی باذن ما یشاء بلکه ان طاعة از وحی ترقی کرده میگویند
 که حق تعالی دین را تفویض کرده است بایم بعد پیغمبر چنانچه تفویض کرده بود پیغمبر پس ایشان
 خواهند حلال کنند و هر چه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صادر شود و احتیاجی اعلی ذلک
 غار و اهل محمد بن جمهور القی فی النوار عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

واجبیت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله لم یزل یفرد ابوخدا نیته ثم خلق
محمدًا وحملاً وفاضلاً وکرمًا وکرمین فمکنوا الله دهر خلق الاشیاء واشهد هم
خلقه واجرهم وایعظم علیها وفضله وورثهم الیهم یجلون ما یشاؤون ویمضون ما یشاؤون
ومارواه الکلیفی عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله قال ان الله ادب نبیه صالم
فاذا انتهى الی ما اراد قال له انک لیخلق عظیم وفضل الیه دینه ومارواه ابی
عن محمد بن الحسن المثنی عن ابی عبد الله قال سمعته یقول ان الله ادب رسوله
حتى قومه علی ما اراد ثم فضل الیه دینه فقال ما اناکم الرسول فخذوه وما نهکم عنه
فاتهموا فما فضل الله تعالی الی رسوله فقد فوضه الینا واینها باطیس موضوعات یجب
اعوانها انکم دین خود بخلاق سپارید بلکه گفتا در قرآن می فرماید وان کادربالقینونک عن الذی
او حینا الیک لتفتی علینا غیره واذلا تخذوک خلیلا ویمیزنا به ولو ان ثبتنا لیک لقد
کدت تزلزل الیهم شیئا فلیلا اذا اذ قنالك تضعف الحیوة وضعت السمات ثم لا تجد الی علینا
نصیر یعنی ترا عصمت داده بودیم و ثابت محکم کرده بودیم بروین حق تا بسوی کفار که از قومی خواستند که با قمر
کنی تا از دست گیرند صلا میل نکردی که عصمت منی بود و اندکی بسی آتایل میکردی از زمان حشیشینیم
ترا عذاب دنیا و دوزخ و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی امر محترما الحل الله
لک ان تقویض میبوی از تو میگویند پس گفتا تو میفرستی ای محترم او او و گفت قد فرض الله
لکم تحلیه ایما نکره و اگر آنحضرت صلعم در خلیل تویم تقار بودی برافون بر خلف از عروه بودی کسی را که السلام
ظاهر میکرد و بر گرفتند فدیة از اساری بدر مقام سب نیامدی پس تا بهشت نکره در شریع امر و در صلعم هیچ از طرف
نمود میگفت آنچه میگفت بوحی الهی میگفت و در امتثال او امر و نواهی مثل سایر بندگان بود و میگفت قال الله
قل انما انشر مثلکم بوحی الی انما الهکمال واحد و نیز اثنا عشر مرتبه قائل مذبحصته الله و با انکه
التصدیق بآنها واجب است و تکذیب بآنها مکمل از آنها کفر است چنانچه کذب به نبوة پیغمبر ان کفر است پس
اطلاق لفظ نبی یا رسول که بر آنکه کردند لیکن صفات و نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

بر توبت لازم آنکه عرض میمانی است نه با آنکه بگوید آن ملعونان از توبه و سالت هم تری کردند و گفتند
 جا پیرا میماند که علی افضل و مقدم است از همه رسولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است و فضل و همچنین
 انما زادوا و در بعد علی روز قیامت فوق در جهنم یا رسول باشد و بعضی گفته اند که علی افضل است از جمیع
 رسل مگر از اهل العزم و برابر اهل العزم است و همچنین دیگر آمده و این مطهر علی افضل است بر اهل العزم
 توقف کرده و نیز آمده که پسند که مشتغالی علی را مخصوص کرده و فضیلتی که نداشت دیگر بر او رسل
 بلکه کسی با وی در آن شریک نکرده مگر محمد صلعم و پسند که محبوبترین خلایق بسوی خداست
 و علی و انما زادوا و پسند رسل و انبیا تعالی محال بن با کوبی اعتقاد یافت و غیره ان الله لم یخلق
 خلقا افضل من علی و لا عترة و هو لا احب احب الله و ان الله یحبهم اکثر من جمیع
 خلقه و سائر بریت و میگویند که اگر علی نبوی جنة و نازد بلکه و انبیا مخلوق نشدی و میگویند که
 مشتغالی چنان گرفته اند جمیع بنی آدم از انبیا و رسل و غیرشان بولایت علی و طاعت و بولایت و طاعت نه
 از ذریه او و او را بلکه نیز نکرده و میگویند آن ملعونان که انبیا از انوار ائمه اقتباس میگردند و روی انار
 نشان مینمودند و میگویند که سیرت بر سر و ملک مقرب روز قیامت علی بن ابی طالب است و خواهد بود و برین
 کفریات و زرافات خود مغفرت و موضوعات خود ستد لال میکنند و نه ما و اده ابن الراوندی عن ائمة
 علیه السلام قال فضل اهل العزم من رسل علی الانبیا بالعلم و ورثنا علمهم و فضلنا
 علیهم و علم رسول الله صلعم مالا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلوی
 قوله تعالی قل هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و ان الله یراهن بن
 کس عن الله ذنبا قال نظر البی صلعم الی علی بن ابی طالب قال هذا خیر الذین
 و خیر الذین من اهل السموات و الارضین و ما رواه عن ابی و ان الله عن عبد الله
 بن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال قال علی جبرئیل علی خیر البشر من ابی نعمت کفر
 ابن راوندی از زمانه بود در زمانی و بلادی که روافض و اوفق آنجا بسیار بودند و با دست
 بود و فاض بود و برای تقریب امر خود را در زنی تشیع پوشید و کتب مذمت آن تشیع نمود و در

ثاني وثلاث جهولان وضعفارا انهما خيرا علما ان كل اثنان هم بان خصيص نموده اندو منها مارواه سعيد
ابن عبد الله بن ابي خلف لغني في النصاص عن ابي جعفر ومحمد بن يعقوب الرازي في الكافي عن ابي عبد الله
انهما قالوا في تفسير قوله تعالى ويسألونك عن الروح قل الروح من امر ربي وهو خلق عظيم
من جبريل وميكائيل والروح من مضي غير محمل صلح وهو مع الائمة
بوفهم وسيدهم وفسدنا بشام بن الحسن بن ابي بصير الكندي قد ذكرهما وكرار ابن ابي جعفر ورض
كرده شود لازم فضيلت يكره انما بر خاتم الرسل صلح ابا بكر عصمت يكره انما بر خاتم الرسل
عناج بر روح نموده پس خاتم الرسل فضل شديد كفي تاثير ورم مصوم نموده اند وكره عصمت محتاج روح بود
روح ناميدان مكره پس عصمت شان من فوقه وشت والعيان زاننده من كل العقيدتين ومنهما مارواه ابي
بابويه وغيره من الامامية عن ابي عبد الله ان النبي صلح قال العلي يا علي ما عرفت الله
الا انا وانت ولا عرفني الا الله وانت ولا عرفك الا الله وانا ومعاض خيرة شيعة بن بابويه
وزخر طويل حديث سراج از ابي زرارة بن عبيد الله بن ابي بصير صلح روايت كرده انه قال لما خرج بي الى السموات جائي
ملك كل سماء وسمي اعلى وقالوا اذا رجعت الى الارض فاقرا عليا منا السلام واعلم
ان شوقنا له قد طال فقلت لهم ملكة ربي هل تعرفوننا حق معرفتنا قالوا له لا نعرفك
ومنهما مارواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان شيخ الرازي وابو جعفر الطوسي الملقب
عندهم بالمفيد وغيره عن محمد بن الحنفية قال قال امير المؤمنين سمعت رسول الله
صلح يقول اناسيدا الانبياء وانت لا اصفياء ولا انا لم يخلق الله الخيرة ولا المنا رايعة ولا انبياء
والملكوت ومنهما مارواه محمد بن الحسين الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر يقول
ان الله تعالى اخذ ميثاق النبيين بولايتهم علي منها مارواه محمد بن بابويه في كتاب
التوحيد عن داود الرقي عن ابي عبد الله في اثر طويل قل لما اراد الله ان يخلق الخلق
نظرهم بين يديه وقال من ربيكم فكان اول من نطق به رسول الله وامير المؤمنين
والا عند فقالوا انت ربنا فخلعهم العلم والدين ثم قال الملكة هو لا حجة علي في ديني واما انت

من خلقهم قال سبحانه وانا الله تعالى بالابوبيتيه ولولا ان الله بالبطاعة فقالوا نعم
ربنا انقرنا ومارا ايتنا في خبر طويل عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله
وكبره قال بعد كلام في علمك رسول الى خلقى وان عليا وليي واهل المؤمنين اخذت
ميثاق النبيين واوليائهم وجميع خلقي بولايتهم بيان احوال صفاته ابن بابويه بالا
كثرت واساتيدنا اثار بر اصول امامية قسم قابل تحميت ومنها ما ذكر ابن بابويه في غير واحد
من كتبه انه وجد بخط الشيخ محمد الحسن بن علي العسكري بما صورته اعوذ بالله من عتق
حد فوا حكمات الكتاب نسوا الله ربا لا رباب والنبي وساق الكون والوحسب والظي الطامنة
الكبرى ونعيم دار المؤمنين فحق السام الا عظم وفينا الجنود والولاية والكرم نحن منار الهدى
والعروة الوثقى والانبيا كانا فتنسون من انوارها وتيقنون انارنا وسينظر حجة الله على
والسيف السلوك لظهور الحق وابن ازا كاذب بن بابويه يلمون است ومنها مارواه ابن بابويه
عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا كان يوم القيامة لم يبق من ذلك قريبا ولا نبي ورسول ولا مؤمن
استحق الله قلبه بالايمان الا وهو محتاج الى محمد وعلى في ذلك اليوم هما فاسم الله رب است
باتفاق وابن بابويه كذا في كتابه است ومنها مارواه محمد بن يعقوب الجلي عن ابي الصامت الحلبي
عن ابي جعفر انه قال قال امير المؤمنين لا يتقدمني الا احمد صلعم ومارواه الفضل بن سادان
في كتابه لقيام عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابي عبد الله قل قال امير المؤمنين
عليه السلام الكوفة ما يتقدمني الا احمد صلعم وان جميع الملكية والرسول والروح خلفنا ومنها
مارواه ابن بابويه في معالي الاخبار وغيره عن جالدين يزيد عن امير المؤمنين انه قال نا يوم
القيامة على الدرجة الرفيعة دون درجة النبي واما الرسل الانبياء فدونا على المراتي وروى
ابو الهمالي عن ابي عبد الله عن حماد بن عمار عن امير المؤمنين قال قال لي رسول الله صلعم يا علي انت
ابن في الدنيا والاخرة وانت اقرب الى الله مني في يوم القيامة في الوقت بين يدي الجبار
وروى سعد في الاربعين عن ابي صالح عن سلمان الفارسي عن النبي صلى الله عليه وآله

حکایت او میفرماید رب انی دعوت قوی کن و لها را اثری در دعوتهم جهارا نشود
انی انزلت لهم واسعت لهم اسرا و موسی و مارون و کس فرعون را با ان شوکت
سلطنت دعوت کردند و از خوف نکرند و گفت انی لا ظنک بیا فرعون میثرا و چون تنهای
بهری اندکی خوف بران بر آنها طاری شد محتالی فرمود لا تخافا اننی معكما اسمع
وادی پیغمبر با صلح و با ابتداء اسلام بان غیبت تنهایی که سوا میانی بیکر و چند کس دیگر از مردان
رفیق او نبودند محتالی امر کرد به قتل فاند ز و آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما او ذی هجی مثل
ما او ذیبت و در آخر هجرت کرد لیکن به تقیه نبوه خود را مخفی نکرد و علی نه در ابتداء اسلام بان صغیر سن از
پدر خود ابوطالب بیک کنایه ترش تر رسید و اسلام آورد پس علی اگر در نبوه شریک بودی یا موسی اله بودی
چرا در دعوی خود میگوید حال آنکه در حیات پیغمبر هم رفیق او بود و دین پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و در دین خدا
انوار و اهل میشد و بعد وفات پیغمبر صلح هم با علی افواج مصاحبت کردند و در واقعات جل و صفین در
منافرة او با ان باختند پس در واقعه پیغمبر ضرر و بودا که اخفا کرده حجت الهی بروی قایم شد فان لم تفعل
فما بلغت رسالت و بر خلق هیچ حجت قایم نشد چه ایمان بر پیغمبر کسی که معنی او باشد بدو کسیدین
خبر که عیسی لم باشد و انجیل و ایند انجیل حق تبار که او را نبوت رسالت رسیده ایمان پیغمبران و ابا
نیت و الا تکلیف لا اطاق لازم آید و اگر نبوه میگوید البته متواتری شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبدالله
بن عبدالمطلب نبوی نبوه کرده هجرت برست و ظاهر شده و کلام خدا نمانده و بر نه صحابه از معاصره
آن حاضر آمدند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتداء اسلام ایمان آورده و خد متهای پیغمبر کرده و چنانچه پیغمبر
تا وقت مرگ او ظاهر شده و علی پیغمبر و صغیر سن اسلام آورده و در پیغمبر در کمال او آمده و چنانچه
پیغمبر کرده و رضای پیغمبر وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم توازن در پیغمبر عقل و شرف عاقل و اثر آن ضرر و
دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلا اگر کسی گوید که امر و از آفتاب کوفت کرده این پیغمبر
متواتر نبوه و خبر کس نبوه کس روایت نمکنند بلکه دیگران نمکنند بیهنا کنند یقین کرده شو و بکذب آنها
پس بطالان مصیفت ظاهر و این بدان ظاهر شد و ختم نبوه در پیغمبران شایع گشت انبیا و رسل

سوم آنکه بعضی از کفر پیش از وحی و بعد از عارف بودند پیش از نبوة با اعتقادات صحیح و ایمانی میگویند
که بعضی از اهل عارف نبودند یا آنچه واجب است بر تکلف از اعتقادات پیش از نبوة بلکه بعد از ان بهم
این بابویه قتی در کتاب اخبارش و کتاب توحید از علی بن موسی الرضا از اباء کرام او از علی بن ابراهیم و محمد
بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران هم سوال کرد پروردگار خود را
و گفت که ای پروردگار تو بعد از من از کس پس از من بگذرانی تا من را یاری کنی پس سخن به تنگی گویم و کلینی از ابی
جعفر الله روایت کرده که یونس سجود و میگفت که ای قوم مرا عذاب خواهی کرد من خاک آلوده کردم
برای تورو و تو مرا پس در سجود یا عذاب خواهی کرد مرا و من شسته کردم برای تو خود را آیا تو عذاب خواهی
کرد مرا و من بسیار شستم برایت و شستنی در آیا تو عذاب خواهی کرد مرا و من باز ماندم برای تو از گناهان پس گفت
کرد و حق تعالی بسوی وی که سر برداشتن بدستی که من ترا عذاب نخواهم کرد پس گفت یونس اگر گفتی
که عذاب نخواهم کرد پس ترا عذاب کنی مرا چه تا تو عهد کردی و تو پروردگاری پس می کردی تعالی که برادر
پس من ترا عذاب نخواهم کرد آنچه وعده میکنم وفا کنم این شایسته من است اندوخته منم و انداخته منم و انداخته منم
و صفای منم و خطای منم و عظم منم و شرف منم و حق اسفرائی و ابی اسحق و سبکی و قاضی حیاضی و جماعتی
از مالک و بعضی گفته اند که صد و صفای منم و در پیش از وحی جایز است و یعقوبیه از ابی امیه میگویند که صد و
معصیت از ابی امیه مطلق جایز است و نیز ابی امیه میگویند که بعضی از اهل عارف بعد از نبوة گناه می کرده اند که موت در آنجا
موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبد الله را که دست برداشته
بسوی آسمان می گفت رب لا تکلفنی فی النفسی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلک پشرو
آورد و بر من گفت ای ابی جعفر یونس بن حنی را حق تعالی مکر از طرفة عین پس از او باز گذارشته بود و در آن
حالت گناه کرده و گفت که آن گناه بکفر رسید گفت نه لیکن من در آن حالت هلاک بود و نیز ابی امیه میگویند که آدم هم
در وقت افتادن از آفرین با خطای منم و لعنة خدا بود بر آنها که گفتند یونس میگویند که فرستادند و محمد بن
جبرئیل را از ابی جعفر در خبر می یافت روایت کرده که الله تعالی در تیر آدم از پشت او برآورد و با دم و ذریه
او گفت است بر یکم این پروردگار شماست و این محمد است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در بیان او و ائمه از ان حضرت حق است مهدی انتقام خواهم گرفت از دشمنان خود
و عباد کرده خواهم شد طوفا و کرنا ذریه آدم گفت قرار کردیم باین پیر یاوست بدینیم باین آدم
اقرار کرد و او را غم برقرار نمود و نیز امامیه میگونی که آدم بر مشایق الهی قائم نباشد و ترک کرد آنچه حق را
از و عبد گرفته بود و اوج صغار و تفسیر قوله تعالی و عهدنا الی آدم من قبل فشی و لم یجد له عنده
گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد از عیسی آدم ترک کرد این عهد را و او را غم و فتنه
بود باینکه محمد و ائمه چنین باشند و این اثر نزد امامیه و اخبار فرقه هست فی الحقیقه موضوع است آن
ملعونان آدم را برابر علی گفتند که اقرار با خطبه بعد نکرد و ترک عهد نمود و صغار بر بدین عهد خود
فروغ مولی موسی بن عیسی اشتری کافر بود بظاهر در بدین شیع آمده و اقرار با امامیه که در حقیقت است
در نامه دو امان اند از ان قدر پاک است و میگوید که خدا علی بود فرستاد و محمد را برای و خود خلق
بسوی وی پس عده کرد محمد بسوی خود پس محمد خالفه امر خدا کرد و امامیه میگونی که محمد خالفه امر خدا
کرد و بار در غدیر خم و بار وحی می آید که علی را خلیفه کند او وحی را بخوبی اصحاب خود رو کرد و استغفار
نمود و باریوم چون سخت عتاب آمد از ان قبول کرد شیخ ان ملعونان محمد بن اسمان در در فضیله خود
روایت کرده که حقیقی جبرئیل بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بعد از ان از حجه الوداع و توبه شدن
بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پر در و گار تو بر تو سلام بخواند و میگوید بنمایم کن علی را
بر امامت پس فرمود نبی صلی الله علیه و آله ای برادر من جبرئیل حقیقی می آید بفضول اصحاب من با علی و من از
اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند بر اضرار من پس بنمایم کن برای من از پروردگار من پس
جبرئیل نزد پروردگار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر پس باز فرستاد حقیقی جبرئیل را و گفت چنانچه اول
گفته بود و استغفار نمود پیغمبر چنانچه اول کرده بود باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکرر جواب عرض کرد پس
حقیقی جبرئیل را با عتاب شدید باریوم فرستاد و این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک وان الی فعلی فما بلغت رسالتی و الله یعصمک من الناس پس
چون جبرئیل باریوم باین آیه نازل شد پیغمبر فرمود که چون حقیقی بنمایم نگاه داشتند

من و خواجه پس سبیل خود را هم کرد پس جمع کرد با آنها ای استر از بعضی را بر بعضی نهاد و منبر را بر
 درویشی که خدیو نام دارد در میان مکّه و مدینه بر آن برانده گفت ای مردمان علی امیرالمومنین و
 ابی طالب است نمی رسد کسی را که با من خلیفه بعد من سوا من علی صلاوات الله
 و آله و عاده علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن را وصیت کرده و کلینی در کافی از بعضی
 از آن روایت کرده حق تعالی گفته که من ملعونان را که پیش من خلیفه و جانشین من پس از من نیست می کنند حجتی که
 بر من پس از آن بکنند بیاورند رسالات الله و خیشونه و لایحشون احد الا الله یگوید اینها
 در حق محمد و پیغمبر آن میگویند که خوف اصحاب سبیل نکرد و دو بار درود می نمود و راستی که اسلام با و
 نهایی و علیه کفار ترک سبیل نکرد بعد از آن که دین کامل شد و نعمت الهی تمام شد خوف اصحاب سبیل
 نکرد حق تعالی ببالیف قلوب اصحاب نیست می دهند و میفرماید که منم اعداء فالق بین قلوبی بکنتم
 فاصبحتم تبعثه اخوانا و میفرماید که انما فی الاصل جمیع ما بایق قلوبهم و لکن الله
 الف بینهم این گرامان بعض صحابه علی که نبی را کافر و بدو ثابت میکنند ما اصلهم ما جاهدیم
 و ما احقهم این مظهر علی میگوید لیکن لا یتضح الامامه این ملعونان نسبت خوف و ترسید را
 که مقتضای جهنم است بر پیغمبران میکنند و چون حاشا حق امانه است شایسته نبوت چگونه باشد پس بایست که از نبوت
 مینمایند و حق است که آنرا در هم کاری از غیر خدا نترسند اگر کسی گوید که پیغمبر علی علیه السلام
 خوف اعداء داخل نماز شده بود گفته شود که آن از خوف بود بلکه با امر الهی بنا بر حکمت بود و بدل علیه
 قوله علیه السلام لای بکرا لخرن ان الله معنا و پیغمبر می دانست ان الله بالغ امره پس
 خوف اعداء را میکرد و این که در فرض معاصی بیا نیست می کنند کفر است و حق است که انبیا از کفر و
 معاصی مطلق معصوم اند لقوله تعالی لا ینال عهد الظالمین الذنوب الخ و برای آنکه حق تعالی امری
 بلکه میفرماید لا یصون الله معاصیهم و یفعلون میائید و در این عصمت بلکه ثابت نمیشود
 و انبیا با اتفاق از ملک فضل اند پس البته معصوم باشند برای آنکه ارسال رسل برای است که پیام خدا را
 به پندگان رسانند و پندگان را تنبیح و تعلیمشان کنند چنانچه حق تعالی میفرماید ما اتاکم الرسول فخذوه

و ما لها كرمه فالتقوا به و اگر از انبیا صد و هجده جا نباشد اما قابل اتباع نباشند و اخبارشان
قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالى ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا و فی مسأله فتبينوا
یعنی بر خبر فاسق عمل نیاید که تا که تحقیق کنی صدق او و نیز خبر احاد و مفید علم نیست که احتمال کذب و
در فهم و ضبط دارد پس اگر عصمت انبیا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبار احاد و مفید علم نباشد
سبب عصمت احتمال کذب غلط از اخبار پیغمبران و آورده و اخبار انبیا موجب علم یقین نیست پس اگر در انبیا
عصمت نباشد اخبارشان موجب علم نبود و حجه خدا بر خلق قائم نگردد و روشن که آثار از برای معاصی انبیا
می آید موصوع اند و یونس گاهی گمائی نکرده و آنچه در قرآن وارد شده و ذالنون اذ ذهب مغاضبا
یعنی عصب یونس لله علی قوم کفر و ابی الله حتی ضاقت صدره فی حجر من یدهم بغیر روحی
و لا ضعیف فظن ان نقد بر علیه کافی قوله تعالی الله یسطر الزق لمن یشاء و یفقد
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضم النفسه
و استعظام الما صد رحمتهم ترک الاولی و هو الکفر و جر من بین القوم بغیر روحی مبالغه
فی النضی و الا بهتال و انبیا اگر کذب بطریق اولی مطلقا محصور اند چه کذب در خبر باشد و اخطا است
از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و اما میگوید که کذب بر انبیا نبایز تقیه جایز است بلکه واجب
و قول ابراهیم عم الی تقیم دروغ نبایز تقیه بود و این مایل است و آنچه در حدیث صحیح وارد شده آنکه لم
یکذب ابراهیم الا ثلاث کذبات پس نسبت فهم سامعان است و در حقیقه کذب نبود بلکه از قبیل انحراف
بود و تقیه بغیر تقیه برای دشمنان و ثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند در اصل خلصه از رزائل
اخلاق مثل عجب و حسد و حق و حین و مانند آن چرا که رزائل از اخلاق معاصی قلب معصی میجوئد
اشد اند و شیطان را بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لك علیهم سلطان
و اما پیغمبران انجابت بحجب و حد و تسلط شیطان نمیکند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه می
اخبار رضا و سخنان اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون آدم را جنتی گرامی کرد بر سر
گردانیدن خوشگمان و دخل کردن بهشت آدم و نفس خود گفت که من بزرگترین شیطان اسم الله تعالی

م ای ان یضیق

شدند و ادو که سر برداری او بمسوی ساق عرش آدم سر برداشت و بمسوی ساق عرش وید و ریجا نوشتند
 یا قاضی الله الا الله محمد رسول الله علی و الله امیر المؤمنین و منی و جنته
 فاطمه زهرا سیدة النساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة
 پس آدم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا فرمود اینها از ذریه تو اند و بهتر اند از تو و از جمیع
 خلق من و اگر اینها منی بودند ترا سپیدانیکردم نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را
 پس در حدیثی از امام موسی آنجا چشم حسد به منی پس تراز جوار خود برد کرد پس آدم در اینها
 چشم حسد پس محتالی شیطان را بروی مسلط کرد تا شجره منی عذاب خود و نیز ابن بابویه
 در حاتی اخبار افضل بن عمار از ابی حمزه اندر روایت کرده که گفت چون اسد غر و جل آدم و زوجه
 او را کن بهشت کرد و فرمود آنها را بخورد از آن نخل از هر جا که خواستند و نزد یکدیگر درخت نشویدند
 نزد یکدیگر نشویدند از ظالمان خواستند بود پس آدم بمسوی منزله محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را انداخت
 بعد از آنها بودند پس آنها را شرف منازل این بهشت یافت پس آدم در نش گفت ای پروردگار
 این منزله برای کیست اسد جل جلاله گفت سر برداری بسوی ساق عرش پس سر برداشتند آنجا نوشتند
 یا قاضی الله محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آله بر ساق عرش بنوری از نور جبار جل جلاله گفتند
 ای پروردگار چه بزرگ است این منزله بود و چه محبوب اند اینها بسوی تو و چه شریف اند و تو حق تعالی شریف و
 اگر اینها بنودی شمارا سپیدانیکردم و اینها زینت داران علم من و دین من اند و حدیثی شما از دیدن
 بسوی آنها چشم حسد و آرزو کنید و ترسیدشان را که نزد من است و جای شان را از کرامت من
 پس شما در نهی و نافرمانی من در آید پس از ظالمان بشید پس کس که در شیطان در اینها
 و فریب داد و بر زمین انداخت و برداشت آنها را بر تنی کردن منزله شان از این بد بسوی آنها چشم
 حسد پس خوار گردشان را لعنته خدا بر وضع کنندگان این آثار موجب کفر و تیرانیا محصور اند از سهو
 و غلط و در فهم و مانند آن آنچه در تبلیغ رساله متعلق دارد و مگر آنچه حق تعالی منع آن خواهد بود از فراموش
 گرداند قالی اسد تعالی ما لعنته من آتیه او و نفسها نالت بخیر منها و الله اعلم و قال الله

[illegible]

و بعد وفات محمد صلعم شش ماه جاریست مقرر میگوند که احکام منوحن بودند بنی چون ابی الخطاب
مقرر بنی شد احکام و فرائض و تکالیف همه ناطق کرد و مجرات را احلال کرد و منصوریه می گویند هر که ملاقات
کرد با مروی که حکم کردیم بوسی او تکالیف شرعی از وساطت شد که بهشت نزدشان عبارت از همین است
و جمیع پیغمبرند که امر شریعت مفوض است بجهت و امام مایه خامسه بن اوی بود او تکالیف شرعی را عیاقط
کرده و امامیه میگویند که بعضی احکام مخصوص قرآن را امام نسخ میتوان کرد محمد بن بابویه قتی از ابی عبد الله
روایت کرده که گفت ائمه تبارک و تعالی برای وی دایمیان ارواح در ازل پیش از پیدا کردن او بدو هزار
سال پس اگر استاده شود استاده غنوده اهل بیت وارث گردانند برادر را از آنها که برادر گرد آمده
بودشان از احتشالی در ازل برادر را از ولادت وارث نهند و تکلیف بالاطلاق جاریست قال ابی جعفر
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و ایمان بائمه تعالی فرض است عقل و ادراک فرضیه آن
کافیست و ایمان عبارت از تصدیق قلبی انقیاد و اقرار و فقط تصدیق ایمان قیاد و استیوار
منفیه است قال امده تعالی و محمد و ابیها و استیقتنها انفسهم ظلما و علوا و قال الله تعالی
یعرفون کما یعرفون ابناهم و اقرار بعد رساقطی شود و چنانچه از احسن مکره تصدیق و اعمال اخلاص
ایمان است لقوله تعالی الذین اصلوا و علوا الصلحات عطف دلیل منبیره است و خفیه میگویند
که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد چرا که اگر تصدیق نیست مؤمن نیست و تصدیق عبارت از علم یقین
و ایمان زیاده کنجایش از پس آنچه در خصوص زیاده ایمان دارد و مجاز است از زیاده اوصاف بکثرت
اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیاده را قبول میکند نقصان پذیرد که بعد علم نخبه توان از روتیه سعی
یقین زیاده میشود و لهذا ابراهیم علیه السلام روتیه بصری طلب کرد و آن زیاده اطمینان قلب تعبیر فرمود
قال امده تعالی اوله تو من قال بلی و لکن لطمش قبله و این از دایما ایمان از کتاب
است و اقوال صحابا است میشود قال امده تعالی لایز داد و ایمان جامع ایمانهم و زادتهم
ایمانها و قول صحابه یس بن یونس ساعده و مانند این بسیار است و صرف از ظاهر ضرورت و هر که خدمت
او داشته اند مکرر است بر وی بالبداهته واضح میشود که هر چند پیش ازین در ایمان یقین بود شک را

الحق این بود که فیض صحبت این بزرگان ایمانش رنگی دیگر گرفته و مرکب کبریه از ایمان بر نمی آید چنانکه
مستزله گویند چرا که تقدیر بقا بقیت و گنه کار اگر بی توبه بپیر و پس از وراثت الهی است اگر خوب
بخشد و اگر خوب عذاب کند و اگر خوبد کبریه را بخشد و برضیه عذاب کند لکن جفتالی بفرمانی بخشد
قالی الله ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء وقال الله تعالی
لا یغفر لمن یشاء و یغفر لمن یشاء وقال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و یمننا ان
و یطعنا بر ایمان و طاعت ائمه توب و بد بنا بر وعده خود ان الله لا یخلف الی بعد و قطع نظر از وعده
الهی توب و دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست کما در روغن میگویند که توب و دادن
عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست کما در منفرقه بی توبه نزدشان محالست و این مطلبست
بخصوصی هر که از یک کبریه توبه کرد و کبریه دیگر اصرار دارد توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبایره توبه کرد و در
توبه و ضعیف هر چه ضرورت و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوارج مرکب خیره یا کبریه کافر است و نزد
مستزله با کتاب کبریه از ایمان خارج شود و کافر شود و نزد مرجع گناهی با ایمان ضرر ندارد چنانچه
چند طایفه با کفر فائده ندارد و اما میگوید که تورات مرجعیه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که توب
و دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجبست میگویند که عجب علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نمی
شد و بر آن عذاب نخواستند و در نیامده اما از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و دیگر در قبر و هر مرد
صغیر و کبیر حق است با عاقبتست تنفیض ثابت شده و قوله تعالی یشک الله الذین آمنوا بالاقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة درین واردست و عذاب قبر کفار و بعضی عصیان مومنان را حق
است و انعام در قرآن طاعت را حق است قال الله تعالی اعزقوا فادخلوا ناراً و قال علیه السلام
القبر و ضمه من را ضاحی الجنته و حفره من جفوات النیدان و انجذبت هر چند از احادیث لیکن بعض
مبتغیضت بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب روح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق است
که هر دو است و احتمال بر کیفیت آن ضرورت و در روغن عذاب بر آن مخصوص پیدا اند بر تنفیض غایب
این پاپویه قتی ز عمر ابن بن زید روایت کرده که گفت گفتیم ابی عبد الله را که شنیدیم ترا که میگوئی

نامش در بهشت پادشاه است و او را بگوید گفت راست گفتیم بخدا که همه آنها بهشت روزگرم که گمان
 صفایز و کبایر بسیار اند گفت در روز قیامت همه بهشت شفاعت نبی یا وصی نبی لیکن بیشتر هم بهشت در روز
 گفتم برنی چیست گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و بعثت بعد الموت بخش اجساد حق است و در امیه
 و کمالیه منصوریه و حمیری و باطنیه و قریطیه و جاحیه خطابه میخوانند و مصلحه و خلیفه و جاحیه و مصلحه میگویند
 که خشم نیست نه اجساد را و نه ارواح را و در غیر این عالم بلکه قایل از تسخیر و در زمین عالم همیشه عتلا را
 و جاحین و صبیان و جن و باطین و بهایم و طیور و حشرات همه را بخیمه خوانند شد معلوم شود که تعالی
 قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو یکل خلق علیم پس سباع و بهایم و غیره قصاص
 یکدیگر کرده اند و خبر کرده اند و خبر شده و جن و انس و باطین تا ابد در روزی یاد در بهشت باقی خواهند ماند
 حساب حق است و دادن ناهای اعمال مسلمانان است و کافران را بدست چپ است و حق است
 و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند
 که ناهای وزن اعمال کرده اند و بعضی گویند اعمال را که اعراض اند صورت جوهری داده خواهند شد
 و اعلم عند الله و پل بر بهشت و در بهشت بار یکبار از مودیر تر از شمشیر که آنرا احاطه گویند حق است
 بگذرند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون آب و جواد و بعضی پویان و بعضی
 روان و بعضی چون مور پس نباتات مانند سالم و بعضی جروح و بعضی در روزی افتند و شبها و جوارح
 بر گنایان حشمت و جود و کرم حق است و شفاعت انبیاء و اولیاء و صلیاء و اطفال صغار حق است
 بعد از آن الهی شفاعت قال صد تعالی من ذالذی یشفع عنده الا باذنه و بهشت و در روز
 حق است امر و در موجود اند و قیامت آنها خواهد شد تا ابد که آنی و جمیع گویند که بعد از مدید بهشت
 و در روز و اهل آنها فانی شوند و جن کافر و مشرک با بدوزخ اتفاقا و در جن کلمات است و بعضی
 و در کینت ثواب جانی توقف کرده لیکن حق است که مانند انسان عالم در بهشت ثواب داده شود
 و تعالی بویوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و ان به نعمتهای بهشت و می فرماید لطمه
 انزل قبلهم و لا یحجان فبای الاء ربکم انکم انان و این خبر داده و تعالی بخود و قصور

و انهار و اشجار و طوبی و اشتر و بل بهشت و ز توهم و عظیم و سلاسل افعال و انواع عذاب بل دوزخ
 بهر جهت و مقتضایه و زاریه و فراموشی و خنایه و باطنیه و ظلالیه و زاریه و میمونیه و خلیفیه و مقتضیه
 از دوزخ و بهشت و غیره آنچه گذر شده انکار دارند و مشرکان مخلصی انرا باشتند با جماعه منته و سوا
 ال شرک سلمانان بهشت و دولت که بسبب سوء عطا و بد مزاج روند و کث طویل نسبت بکبار معاصی
 پس بسبب طویل انهار و دوزخ باشد لیکن خبر کار از دوزخ برآورده داخل بهشت کرده شوند و آنهار را
 مخلوق در زاریت قال الله تعالی من یعمل مثقال ذره خیرا یراه و شک نیست که توحید خدا و اقرار بجهنم
 از بهترین خیرات است پس باید که بنده ثواب آن بهشت و غیره بطلیه سلام فرمود و بخیر من التا من قال الله
 الا الله فی قلبه و ذنبتی حل من و انشاء عشره یگوید که تمام فرق اسلام مخلصی انرا خواهند بود
 مگر شش عشره و صاب تقویم از اثنا عشریه گفته که شیعه را مقتدا و دوطه است ناجی اذان اثنا عشریه است
 دیگر ان از شش عذاب کرده شوند پسر بهشت روند و سوا شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلصی انرا باشند
 و این مظهر علی در شش تجرد گفته که در فرق اسلامیه سوا امامیه امامیه راستی یکی انکه مخلصی انرا
 باشند و دیگر انکه داخل بهشت شوند سیوم انکه از نار بر آیند برای عدم کفر و بهشت روند برای عدم ایمان
 بلکه در اعراف باشند و انچه از این باب و یاز این عکس از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود و الذی یبعثی لا یعذب
 بالدار و موحدا بد او یکلیفی باشند و صحیح روایت کرده عن زراره عن ابی عبد الله قلت اصلحک
 الله اذ ایت من صام و صلی اجنب المحارم و حسن بر عن لا یعرف و لا یضرب ال ان الله
 یدخل الجنة برحمته و لاله دارند بر رد قول اثنا عشریه و صحت ایمان حالی خود حکم قطع باید کرد و باید
 گفت انما من حقا بفضل الله و نه باید گفت انما من انشاء الله که ولایت دارد بر شک لیکن از ایندیش
 خاتم و در خطر باید بود و این نباید بود و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون در حدیث صحیح آمده
 منهم من یولد مؤمنا و یحیی من ویموت کافرا و منهم من یولد کافرا و یحیی کافرا و یموت
 مؤمنا و یاین سنی اگر انما من انشاء الله تعالی گوید مضائقه ندارد و نایس رحمت خدا و قطع باینکه مختار
 انما من انشاء الله تعالی گفت قال الله تعالی ان الله لا یبیس من روح الله الا القوم الکافرون

قال عز وجل من يقنط من رحمة الله الا القوم الكافرون وهم الذين يكونون از عذاب خدا
 و قطع ما به شغلی از گناهان من مواخذه نخواهد کرد و البته خواهد بخشید نیز گفته است که انکار آیات
 و عید و مختل معاصی لازم می آید و این گفته است ضعیفی و نه بطلان از ائمه اربعین روایت کرده
 که تا ما بنشینیم این عذاب الله بقول الله سبحانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاؤون
 و لا یناسن بشر هذه الا ملة من روح الله لقوله سبحانه لا یناسن من روح الله الا القوم
 الکفرون و با وجود این اثر واضح کتب نما اما هیچگونه که هر دوستی علی کند اگر چه صفت خدا کند صغیره
 یا کبیره معذب نخواهد شد و هر که دوستی علی نکند اگر چه طبع خدا باشد معذب خواهد شد و درین
 قول انکار من عمل مثقال ذره خیر بدو من عمل مثقال ذره شراره لازم می آید و این قول معارض قول
 سابق است که تو اربع و عذاب منی بر خدا واجب است و ازین قول انکار جمیع شرایع فرایض و واجبات
 و سنن و مستحبات و مکروهات لازم می آید چرا که هر که محبت علی ندارد کافر و محله فی النار است
 اتیان او امر و استهای منهای او را فایده ندارد و هر که مومن اثنا عشریه است او اگر چه ترک فرایض و واجبات
 کند و از کتاب محرمات نماید بلکه اگر بدو خود را بکشد و با مادر خود عیشتی بخورد و با پسر خود ولو احمه او را هیچ
 باک نیست و معذب نخواهد شد و اما میرین قول خود حجتی از مذات یا منهای او را به ابن بابویه عن
 مفصل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی فتمیم الجنة و النار قال حبایمان بغض
 کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان و النار لاهل الکفر فممن فتمیم النار لا ید
 الامم بغضیه و روی ایضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله جاءنی جبرئیل
 و هو فرس مستبشر فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و قال محمد بنی و رحمتی و علی حجتی
 لا اعذب من و الا و ان عصائی و لا ارحم من عادی و ان اطاعنی الی غیر الله من الالهات
 و روی ابن المعلم الملقب عندهم بالمفید فی کتاب المعراج ان الله تعالی قال یا محمد ان الله
 عبد فی حق یصیرک الشریک البالی ثانی جاهد ابولایة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین ما
 اسکتهم جنتی و معارض ابن ابی اسفل است اینچنین روایت کرده اند و سید هم حسن بن حسین

عن ابی اذرق قال قال النبی صلی الله علیه و سلم لم یصل من ابی اقبال هذا خیر الاولین فی الخیرین
من اهل البیوت والادریین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقائد
الفر المجملین اذا کان يوم القيامة کان علی نوح من نیاق الجنة قد اضاءت للقیامة من ضوءها
علی راسه تاج مصع من الزبد والیاقوت فیقول للملکة هذا ملک مقرب ویقول المینون
هذا نبی فنادی منادی من تحت العرش هذا الصدیق الکبیر وهذا صی حید الله علی ابی اقبال
یفق علی بن جندب فخرج منها من یحب یدخل فیها من یخص ویاتی ابواب الجنة فیدخل
فیها من یشاء بغير حساب ثم ان جبرئیل لآله وار ویکلم بعضی کما ینکار ان مومن دخل وخرج ثم یستمر
انهارا از دوزخ برآورده بهشت آرد کس که آنها عیب لی بودند چرا دوزخ رفتند و اگر محب علی بودند
پیش از آنکه بهشت شوند و همچنین این بابویه و غیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال ان عبد الله مکث فی النار سبعین خریفا والحقیف سبعین سنة قال ثم الله سال الله الحق
عن ذلك ان یخرجنا من النار وحق له بما ان معبد الله عیب لی است چرا دوزخ چهل نه هزار
سال سکونت کرده و اگر بعض علی است چرا دوزخ شد بهر تقدیر عقیده باطله بطل گشت ان البطل
کان نهوقا و تنزع ارواح بطل است خلافا للمصنوع والمفضیة والمیمنیة والحقیفة المقننیه الحسائیة
والزاریة والقرامطیة ورمه را پیش از قیامة رجوع بسوی دنیا نیست امامیه میگویند که علی و بعض شیعیان
علی بسوی دنیا رجوع خواسته و دوزخ ششمان علی را عذاب دوزخ کرده و ما بهشت و این باطلت که دنیا و
علی است و از عزایت و جابر جعفی از قداد و وافض بود گفته که علی بود دنیا رجوع خواهد کرد و همان
است و ابی الارض که در قرآن آمده ابو حنیفه و شافعی گفته اند که جابر جعفی از کذابان و ضالان است
و هیچ ولی بدر جلدی از پیغمبران برسد چنانچه بالاند کور شد و انبیا افضل اند از ملئکة قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و آل الحسین مراد از آل برائیم آل عمران
انبیا اند و اولیا و زنادار علما افضل گفته اند از عوام ملئکة چرا که حق تعالی جنت برای انسان پیدا کرده
و برای ملئکة و فضیله را بر این مسئله یعنی فضیلت عوام بر انبیا و اولیا بر عوام ملئکة حجتی

شانه نه شده و بر آوردن مقتضای ذریه آدم از پشت او گرفتن منشی از آنها بر تو حید و رفتن منشی
غالب خاص از آن چند آن صلح آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و تبلیغ و نصبت
بعضی بعضی را حق است ولی و علم و آنچه در آن مسطور است حق است و حقا علیه السلام بگویند ما خطا
العبد کم یکن یصید یا صایه کم یکن یخطیبه و عازندگان برای مردگان و صدقه زندگان از طرف
مردگان برای مردگان غلبه است و بر عیوب لدعات و قضی الحاحات و آنچه سیم صلح از آنرا طرست
خبر داده از خروج و حال و خروج و ذریه الارض و خروج و خروج و نزول عیسی علیه السلام و خروج
آفتاب از طرف مغرب و خفگی و در شرق و یکی در مغرب یکی در خیمه و عیبت و کرام کاتبین
و مسلط بودن ملک الموت بر نفس ارواح حق است متزلزله انکار کرام کاتبین دارند و همه کاکه است
میکنند و میگویند بهیچیک از قول تعالی حق است اذ جاء احدکم الموت فوفته رسلنا و هم
لا یفرحون و قوله تعالی کاتبین یعلمون ما تفعلون و شقاق آسمانها و خنثی تارکان
و چیدن آسمان مثل سبیل و پریدن کوه مثل لیشم مندوف و دراز شدن زمین و انداختن آنچه درون
از خراین و اموات و کشته فیه صوری کی فیه فزع و درویم فیه صقی سیدم فیه نبض و باقی ماندن آنچه چیز
بجز واحد قهار حق است و دیگر چیزها که کتاب بسته بدان مطلق است حق است و تاویل مخصوص با تنوع کفایه و تفسیر
فطرت نفوذ یافته منها مقاله ثالثه در بحث امانته که آنرا اصول عقایدی شمارند و لهذا خود
را امامینام نهاده اند و اهل سنت و جماعه و غیر هم سلسله امانته را از فروع میدانند اول معنی امام باباید
دانست تا محل نزاع ظاهر شود بدانکه امام نزد اهل سنت و جماعه شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
بطریق تسلیم یا قهر و غلبه و چون بدانسته باشد که بدون وحده قهری صلاح امور عباد و از معاش
و معاد متصرفیت و نظام علی برسم میخورد و اقامه حدود و تقویر و نظیر مظلوم از ظالم و غیر
چپوشش اعلای کلمه اید و حفظ و امان خلایق و دیگر فوائد لایحسی بر وجود سلاطین و باندشان
موقوف است و خصوص قطعی از کتاب بسته و اجاز مطلق است بدانکه اطاعت مولی الامر واجب
است و نه فرمانی او موجب و هیچ قتل و اسیر قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله

واطيعوا الرسول واولى الامر منكم وقال النبي صلى الله عليه وسلم اسمعوا واطيعوا ولو كره
 عبد احشيا كان راسه ذبيبة واحاديث وديابيار اند قال سده تعالى قاتلوا التي تبغى
 حتى تفي الى امر الله وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذ ابوعب الحليفان فاقبلوا الحياها واجار الله برين منعقد
 گشته صحابه كرام بعد موت آنسور وعلاليه السلام نصب امام را از ديگر اميران بپخته بجان شغل شدند
 واز اوقات تا اين وقت جامعه مسلمانان اهل سنته واهل بدعت وپير وفتي را خالي نكند شسته اند تا قيام كرون
 بادشاه عادل را بپايم نهي بپي كه چنانچه شام در روم و هند و توران كاري از بادشاهان خالي فائز
 چنين ايران كه مقرر فرض است تيز از بادشاهان خالي فائده تا انجا بپايم اهل سنته و اماميه نزاع
 ميست بگرانكه اگر باشند اينقدر نزاع باشد كه نظر بر اوله عقل و نقل كه نكند كور شده اهل سنته و چا كه كند
 كه نصب امام بر بندگان واجب بلكه از هم واجب است كه اگر كند و اجابت بران موقوف است و جسد را
 واجب نيگويند چرا كه بپير بر خردا واجب و چون اماميه بگويند كه اصلح و لطف خدا واجب است پس
 آنها را لازم مي آيد كه گويند نصب امام يعني بادشاه بر خدا واجب است ليكن چون آنها را بپير معني ديگر
 انصراف كرده معني آن شده اند ايه چنانچه بكار بره بادشاه كرون كي را از مسلمانان واجب نيگويند
 پير اهل سنته كه نصب امام بر بندگان واجب نيگويند و امام چيزي نيگويند بكي اسلام قال سده تعالى
 ان يجعل الله لكافرين على المؤمنين سبيلا و لهذا شاهد كه كافر بر مؤمن حرام است و پير
 و كورچه چركه كه تمام امامه بدون عقل كامل و شجاعت و افر بر انجام نميشود و آن در نسا و فقو و كشت
 سيوم خزيه چهارم عقلن جسم بلوغ كه بدون اين چيزها بپير نفس خود و ولايت و ولايه عامه چگونيه باشد
 ششم ادي كه فاسق اهل شهادت نيست و ولايه امير عامه فوق ولايت شاهده است بپير تمام قمرش
 بدون بقوله علي السلام لا يه من قريش ليكن عدالت و قورشيه شرط اند در حاله اختيار پس و پير
 و دهنه فاسق يا غير قريش و اگر اهل علم كند انهم باشند اما امامه او مشقه شود و بعد از ان سرچ بروي بپير
 نباشد و اگر بسلطه فاسق يا غير قريش باو شاه شود او خود اتم باشد و بر مردم اطاعت و فرض است
 و خروج بودي ارام لموم قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم

اگر شتر اسلام تسلط یافت می شود چرا که لفظ اولی الامر منکم کار در شامل نیست پس اگر کسی تسلط
 شود بر مسلمانان اطاعت او واجب نیست و خروج بی روی حلال است قال الله تعالى ان جعل الله لکم دینا
 علی المؤمنین و ذکره و تریه مثل عیالت است پس اگر زن یا عیبه تسلط شود اطاعت او واجب گردید که
 لفظ اولی الامر منکم از شاملیت و حدیث اسمعوا و اطعوا ولو کان عبدا حبشیاً کان راسه زبیه بیدان
 ناطق است پس اینست که سولی السلام در امامت شریعت است و **فان** حسن مجتبی نه بن علی رضی عنه
 چون خلافت بجای نیلیم کرد و بر آن مسلط نمود ازین سلیم اسلام معاویه بنی قطعاً ثابت می شود که اطاعت
 بادشاه کافر جایز نیست و هیچ است که حسن بن علی نه سب قبله و ذلت خویش تسلیم خلافت کرده چرا که پسین
 جماعتی بود که از مهاجرین و انصار و تابعین و شیعه او که جنگ و دوت می شدند صلح را کرده می
 چنانچه رضی عنه پیشوای روضه است و صاحب قبول انبیا و ائمه است کرده که حسن بن علی
 در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه بنی نزل نمود در آنچه حق من بوده حق او نیستی خلافت پس
 در صلح امام قطع فتنه و صلح شایسته کرده بودند و آنکه صلح کند کسی که من کنم و جنگ کند کسی که من جنگ
 کنم و بهتر دانستم آنکه نگاه داشتن خونهای مسلمانان بهتر است از بختن خونها و اراده نکردم ازین صلح مگر صلح
 شما و این صلح امام حسن بن علی علیه السلام من مقبول فداوه که پیغمبر علیه السلام من او فرمود و گفت ای بنی هاشم
 لعن الله یصلح به یمن فقیه عظیمین علی المسکین پس این صلح اسلام و عدالت معاویه ثابت می شود که اطاعت
 و عزت خودی تسلط و کرده امام حسن بوی خلافت پیروز گردید و حق فتنه قتال بین المسلمین تسلیم خلافت کرد و یک ازین
 تسلیم فضیلت معاویه بر دیگران است می شود که خلافت او مثل خلفاء از بعد از جبرائیل صلح معقد شده
 و امام تر و امامت شخصی را گویند معصوم با از صغار و کبار و خطا و غلط مثل نبی محدث باشد عیسی بنی ملک
 ای سخن می گفته باشد بی آنکه بر چشم او ظاهر شود پیام الهی بوی می رسانیده باشد
 بر خلائق مثل پیغمبر اطاعت او واجب شد و تحمیل و سبایر امور دین بوی معوض
 باشد هر چه خواهد بکند و هر قدر می خواهد بکند از هیچ کس را بر قول و فعل او محالی
 از غیر این نباشد و هیچ کس را بعد فرمان او اجتناب نباشد و امام را دعوی امانت

و اظهار بخیر و صلح از پیغمبر یا امام اول شرط میگویند و الحق چنین باید که این چنین نصب علی
 که مثل نبوة یا قریب ازان باشد بلکه بالاتر از نبوة چرا که نزد انبیا المفضل اند از انبیا
 سواى محمد صلی الله علیه و سلم یا عوای اولو العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
 معجزة و نص صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیید یا انتخابی این خبر است و عاده مقتضی
 است که اگر چنین دعوی مسلم نشان بود و آنکه نبوة بدان شهادت و بدو نص صریح علی رئیس
 المشاهیر و یا فقه مشهور البتة متواتر گردد و لهذا امامیه دعوی قوازی می کنند و چون قوازی مستحق
 فتنه بلکه سواى امامیه نیست و دو دلیله ازان انکار دارند و روایات امامیه بر وجه صحت
 نمیرسد تا بتواند چه رسد بلکه روایات امامیه با هم اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
 و لهذا امامیه چندین فرق گشته اند که بالا ندر کرده و در متواترات اختلاف محال است پس معلوم
 شد که دعوی امامت و اظهار معجزة و نص صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افتراء و فتنه است
 پس معلوم شد که امامت بخیر و نبوت مکرر در آن تحقیق و ثبت المدعا و امامیه بر وجه نص یا م
 می آید بلکه باید آن جمعی که فتنه بر وجه نص یا م یعنی پادشاه بر بندگان که اکثر و نص و
 اقامه حدود و اخذ خزایع و جهاد و مانند آن که سابق ذکر یافته و آن موقوف است پس نص
 امام لطفت و لطیف و صلح بر خدا واجب است و این باطل است بوجهی که اصل و لطیف بر خدا
 واجب است و دوم آنکه اگر امام مسیحی یا پادشاهی گویند پس البتة اصل است لیکن پادشاه یا پادشاهی
 که ظاهر و مسلط باشد کسی که محقق باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد و اگر پادشاهی گویند
 و وجود او متضمن مصالح نیست که شمار پادشاهان مذکور کردند و اگر دیگر مصلحتی در وجود آن بیگونی
 پس استدلال این مصالح باطل است و همان مانع مصلح باید که کتاب قبول یار و آن رده شود
 و اگر کسی گوید که در وجود امام مصلح است مثل موجود دنیا جواب اول آنکه برین دعوی بران می آید
 و علم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق بصلحت ممنوع است و چون در امام تقیید
 فرض بود و اخبار امامیه نبوده الا نادراین مصلحت بطریق اولی مفقود گشت و البته اصل

فصل چون سخن امامته موافق رای اهل سنت و جماعت دینی پس بدانکه خلافت انحصار است
از امامت و طلاق امام بر سلطان جائز و ملک عضو من غیر بر سلطان حرامی آید لیکن طلاق خلافت
منی آید خلافت یعنی خلافت نبویه است که از پیغمبر صلعم بعد نبویه در وقت خلق و اعلان کلمه است
ترویج شریعت و نشر علوم دینی و استیصال کفر و بدعت پس آن سیکره خلیفه پیغمبر صلعم آن امورات
بعده نیابت بی نزاع و میل است از تمام مردم و منشی شیطان را در آن دخل نباشد و این خلافت
پیغمبر صلعم سی سال شده لقوله علیه السلام الخلفاء بعدی ثلاثون سنة ثم يكون ملكا
عصوفا و امام بر حق و خلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابو بکر است پیغمبر عمر پیغمبر عثمان و پیغمبر علی
پیغمبر حسن بن علی و پیغمبر حسین و در ورض میگویند که امام بعد رسول قد صلعم علی است نه و اختلاف
کردند در امام بعد علی چنانکه گفته شد و حجتی بر او نیست آیات نه و احادیث نه و آثار و اشیاء
منها قوله تعالى و عد الله الذين امنوا منكم و علموا الصلوات ليستخلفهم في الامم
كما استخلف الذين من قبلهم و ليعلم انهم دينهم الذي ارضى لهم و ليعلم
من بعد خوفهم امناء من ان يثبت شد که حق تعالی اصحاب پیغمبر را وعده کرد که بعضی شما را
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه بنی اسرائیل را کرده بودیم و خلفه فرودنده الهی محال است و
استخلاف بر همین ترتیب موقوف است پس ظاهر شد که همین بودیم یعنی و موعود الهی اگر کسی گوید
که مراد از این آیه استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافت علی بر مردم ورض علی و
مشیه او و این خود را به تقیعی پوشیدند خوف اعدای سر قتل حق تعالی لیکن انهم دينهم الذي
ارضى لهم و ليعلم انهم من بعد خوفهم امناء بعد و بنی لا یشترکون این شایان برز عاقلان
بگونه صادرش آید و بدیم قوله تعالى قل للخلفين من الاعراب يستند بحون الى قوم بلان شدید
تقتلونهم او يسلمون فان طيعوا يؤتكم الله اجر احسن او ان تتولوا كما توليتم يجمع بينكم
عذابا باليما مراد از داعی ابو بکر است نه و از قوم دیان شد بد قوم بنی حنیف است و مراد از داعی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست چرا که این آیه بعد نوحه بتو که نازل شده و بعد نوحه بتو که

ورسایه پیغمبر علی سلام پیش نیامده رضی الله عنهما بن شریح و غیره و نه مراد از این داعی علی است
 چرا که علی را در خلافت خود قتال برای طلب اسلام میسر شده بلکه طلب ایامه در حمایت حقوق آن
 و احتمال است که مراد از داعی عمر باشند یا عثمان چه جهاد و در وقت آنها علم بیا شده سیوم فوله قتال
 من یرتد منکم عن دینہ ضلوع یا فی الله بقوم یحکم و یجوز ان ذلک علی المؤمنین اخره
 علی کفرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لامة لا تم و جسته لال انکه گاه
 قبایل عرب بنی حنیف و بنی سدد و غطفان و اهل بحرین و عمان و غیره بعد فانت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 مرتد شدند ابو بکر برای قتال شان قیام نمود و سواى ابی بکر کسی با اصحاب روة قتال نکرده که
 محل این آیه توان گفت و علی رضی الله عنه یاران جزو الکفنة نیستیم بقتال اهل القبلة و نیز علی
 کفرنا اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیہ من الزینج و الاسود حجاج
 و البشہة و التاویل و از نجاست که علی رضی الله عنه منع کرده انسی چنانچه رضی در بیج البلاغه آورده
 و نیز اصحاب علی نه موضوعات با صفات بودند که در آیه مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه کسایت آنها
 میکرد و قال الذی نفسی بید لا یظہر ان هؤلاء القوم علیکم لاکانتم اولی الحق منکم و لکن
 لا سراعکم الی اطل صلحکم و ابطاکم عن حق و لقد اصبحتم اوم تخاف ظلم رعائہا
 و اصبحتم اخاف ظلم رعیتک استغفرکم للجهاد فم تنفروا و اسمعتکم فلم تسمعوا و دعوا
 سرا و جهرا فاستجبوا و نصحتکم فلم تقبلوا استهود کعب بن عذیر کارا با تلو علیکم
 الحکم فتنفرون منها و اعظمکم بالموعظة بالالفة فتنفرون عنها و اختلفتم علی جهاد اهل
 البغی فما اتی علی آخر قولی حتی انکم متفرقین ایا دی سبأ ترجعون الی محاسنکم و
 تنجادون عن مواضعکم اقوله غدا و ترجعون العشیة کظهر الحجة و عجز المقوم و
 اعرض المقوم فیها الشاهد بانهم الغائبة عقولهم المختلفة اهاوهم المبتلی بهم امرهم
 صلیحکم بطیع الله و انتم تصیون و صلی اهل الشام یصی الامر و هم یطیعون لوددت و الله
 ان یتوا و یتلوا و یقرئکم صر و الدیار بالدرهم و اخذ منی عشرة منکم و اعطانی بجاه منهم

این حدیث از علی رضی الله عنه در کتابت اصحاب بسیار آمده است و در روایت کرده اند چهارم قوله تعالى
 و من هم جبرین میفرماید الذین اخرجوا من ديارهم یعنی حق الاوان یقولوا ربنا الله و لولا
 دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع و صلوات و مساجد یدک
 فیها السلام الله کثیرا و لیدضر الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین یستکبرون فی الارض
 اقاموا الصلوة و اتوا الزکوۃ و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و الله عاقبة الامور ان یتدبروا
 و ادبروا انک اگر چه جبرین را مکتوب و قدرت و وزیرین شایسته اقامه صلوٰه و اتیان زکوٰه و امر معروف و نهی
 از منکر گفته و بر آئینه خدا تعالی یاری آنها کند که بغیر حق از خانه های خود با بدر کرده شده اند برای
 همین که گفتند ربنا الله الحق تعالی یاری آنها نکند بر آئینه مساجد خراب شده و شکست که حقیقتا
 چهارمین را قوه داد و او کفار را با آنها دفع کرد و اقامه صلوٰه و زکوٰه و امر معروف نهی منکر از آنها بوقوع
 و بوقوعی بر آید و من اصدقه من الله حدیثا و چون از چهارمین سوای خلفاء اربعه کسی مکتوب
 خلافت نیافته معلوم شد که مراد از این لافقه خلافت همین خلفاء اربعه و نه فی الواقع اگر این خلفاء اربعه
 نمی بودند مساجد خراب بود و دین مهدی رواج نگرفت و احادیث که بر خلافت خلفاء اربعه می باشد
 مخصوص بر خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه و لا اله الا الله و از حد بسیار اندازا بخواند که پیغمبر صلعم دیده
 یاکسی از صحابه نجیب بن عمر و علی بن ابی طالب و سلم بن عبد الله و غیره که در خلافت فرمود
 حدیث ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول بیننا و اناناه و ایتنی علی قلبی
 علیها فلو فرغت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافه فرج عیضا و نونا و ذوبین و فی نزع
 و الله یغفر له ضعف ثم استی ان غریبا فاحذها ابن الخطاب فلم یرعق یمن الناس ینزع
 نزع عمر ابن الخطاب حتی ضرب الناس بعطش حدیث ابن عمر نحوه و رواه البخاری و مسلم
 حدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال رأی البلیه رجل کمال ان باک
 یطرب رسول الله صلی الله علیه و آله و ینظر عمر بن الخطاب فینظر عثمان فینظر جابر فلما اتمنا عن عبد
 رسول الله صلی الله علیه و آله قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه و آله و اما نوبه بعضهم ببعض

انهم ولا هذا الا هو الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم احبوا دودا وكالحا حشر
 ابن عباس ان رجلا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي رايت الليلة في المنام ظلة من ظلال السموات والارض
 الناس تكلفون منها المستكثر والمنقل واذا سبب واصل من الارض الى السماء فاراك
 اخذت به رجل اخر فانقطع الحد ثاخر وجهه الى ارضي حشر ابو بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم قال ذات يوم من راي منكم روبا فقال رجل انار ايت كان فينا نازل من السماء فوزنت
 انت يا بوبكر فوجت انت يا بوبكر ثم وزن ابو بكر وعمر بن الخطاب فوجت ابو بكر وعمر بن الخطاب
 عمر بن الخطاب فوجت ابو بكر وعمر بن الخطاب فوجت ابو بكر وعمر بن الخطاب فوجت ابو بكر وعمر بن الخطاب
 حشر سمر بن جندب ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم رايت الليلة في المنام ظلة من ظلال السموات
 ابو بكر فاخذ يراقبها فشر بها ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ يراقبها فشر بها حتى تصلع ثم جاء عثمان
 فاخذ يراقبها فشر بها حتى تصلع ثم جاء علي فاخذ يراقبها فانتشطت وانتصر عليه منها شيء
 انوحيه ابو داود حشر شعبة بن سليمان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم اذا صلى الصبح ثم اقبل على اصحابه قال اليكم راي روبا فقال رجل انار ايت كان فينا نازل من السماء
 فينا نازل من السماء فوضعت الكفة ووضع ابو بكر في الكفة اخرى فوجت بلي بكر بعمر ثم رفع ابو بكر
 ونزل عمر مكانه فوجت بعثمان بن عفان فوضعت في الكفة الاخرى فوجت عمر وعثمان ثم رفع عمر وعثمان
 قال فقير فوجت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلاثون عاما ثم تكون
 ملكا اخر جبر الحاتم وازنجله انت كنيمة محمد صلى الله عليه وسلم ثم وازنجله انت كنيمة محمد صلى الله عليه وسلم
 عائشة رضي الله عنها قالت اول حجر حملته النبي صلى الله عليه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بكر
 ثم حمل عمر بن الخطاب ثم حمل عثمان بن عفان ثم حمل علي بن ابي طالب ثم حمل ابي بكر بن عبد الله بن
 فقال لعائشة هذه الخلفاء من بعدي وازنجله انت كنيمة محمد صلى الله عليه وسلم ثم وازنجله انت كنيمة محمد صلى الله عليه وسلم
 كتاب اختلاف الراي ابي بكر حشر عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم في مرضه ادعني يا بكر يا اباك واذا كنت حتى اكتب لك كتابا في اخوان يميني

حشر ابو بكر وعمر بن الخطاب
 حشر عثمان بن عفان
 حشر علي بن ابي طالب
 حشر ابي بكر بن عبد الله بن

حشر ابو بكر وعمر بن الخطاب
 حشر عثمان بن عفان
 حشر علي بن ابي طالب
 حشر ابي بكر بن عبد الله بن

٩٨
تسمى او يقول قائل ناولى ويا لى الله واللى منون ايا ابا بكر متفق عليه خرجه البخارى
والمسلم له وازاخره است انه موم لم يفرموا به يروى شان وادراكه وورافعة فخصومات خود يوسى
ايشان كه تعلق بخلفاء واراد به حديث عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لغيره
فيهم ابكر ان يؤمهم غيره اخرجه الترمذى حديث عرياض بن سارية مرفوعا عليه كـ
سبنتى وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ واه ابن ماجه والترمذى
واحمد حديث خزيمة بن اسود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدين من بعدك
الى بكر وعمرهما الترمذى والحاكم حديث انس قال العتي بنو المصطلق الى رسول الله صلى الله
فقالوا اسل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من نفع صدقاتنا بعدك قال فانيته فسالته قال
الى ابي بكر فانيتهم فاخبرتهم قالوا ارجع اليه فساله فان حدثت باي بكر حديث فالى من فانيته
فسالته فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فساله فان حدثت بعمر حديث فالى من فانيته فسالته فقال
الى عثمان فانيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فساله فان حدثت بثمان حديث فالى من فانيته فسالته
فقال حدثت بثمان حديث فسالته فسالته فسالته فسالته فسالته فسالته فسالته فسالته فسالته
رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فامروها ان ترجع اليه فقالت يا رسول الله ~~بعض~~ ايشان جئت
فلم اجعل في معنى الموت قال فان لم تجدوا فاني ابا بكر وعمر الصادى وسلم قال ابو عمرو والاسيبيجاب
قال الشافعي هذا الحديث دليل على ان الخليفة بعده رسول الله صلى الله عليه وسلم ابكر من غيره است
انه يغير صلى الله عليه وسلم ابكر وعمر بن الخطاب ان نظير مرفوع حديث ابى الدرداء قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبة قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابو بكر فخطب فصرخون
النبي صلى الله عليه وسلم فلما فرغ ابو بكر من خطبته قال يا عمر قم فاخطب فقام عمر فصرخون النبي صلى الله عليه وسلم
وسلم ودون ابو بكر رواه الحاكم وازاخره است انه يغير صلى الله عليه وسلم ومروى عن ابى بكر باي
ومروى باقته اذ اوامر مرفوعة اذ امت غير الى بكر بوضع من حديث ابى موسى كاشتهى
قال مروى النبي صلى الله عليه وسلم فاشهدوا فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت عائشة يا رسول الله

انه رجل قبيح اذا قام مقامك لم ينطق ان يصلي بالناس فقال ابو بكر فليصل بالناس فحدثت
 فقال مري ابابكر فليصل بالناس فانك صانع يوسف فاما الرسول فليصل بالناس في حياته
 رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري وسلم وحدث ابن عمر نحوه رواه البخاري وروى جماعة من حديث
 عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال هو ابابكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله
 ان ابابكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامرني فليصل بالناس قلت فقال هو ابابكر
 فليصل بالناس لعائشة فقلت لحفصة قولي ان ابابكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
 من البكاء فامرني فليصل بالناس فقلت لحفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكن لانك صواب
 ابو بكر فليصل بالناس قلت لحفصة ما كنت لصيب خير **حديث**
 عبد الله بن ربيعة قال لما استمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعلوا ناعدا في نفر من الناس عاه يداول
 الى الصلوة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابابكر يصل بالناس فخرجنا فاذا عمر في الناس ابو بكر فاعيا
 فقلت يا عمر فصل بالناس فقدم قلبه فسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر جلا محرا قال
 فابن ابوبكر يا اي الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابوبكر فاجاء بعد ان صلى عن تلك الصلوة فصل
 بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلى الله عليه وسلم صوت عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى اطلع راسه من حجره
 ثم قال لا لا يصلي بالناس ابني فحقا يقول ذلك مغضبا حتى جاءه داود وابو عمر في الاستبابة
حديث ابن بن مالك ان المسلمين بنواهم في الفجر يوم الاثنين وابوبكر يصلي بهم فجاءه النبي
 صلى الله عليه وسلم فذكر شجرة عائشة فظفر الهميم وهم صفوف فقبس بضحك فخلص ابوبكر على عقبه و
 ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلواتهم
 فوحا بالنبي صلى الله عليه وسلم حين رواه فاشا يريد ان اتوا ثم دخل الحجرة وادخا الستة فاولوا
 ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخو حبيب البخاري **حديث** اختلاف بني سلمة ابو بكر راو ما تها زور من
 موت بدر بن رواثر سبيده واز عمر بن الخطاب على بن ابي طالب وابو جندب بن عبد الله وغيره من المشركين
 وفتحاى صحابة مثل عمرو بن ابي سلمة اختلاف استدلال كونه برقيقه ساخن الى بكر وسائر صحابة مكوت

لیکن چون احادیث این باب در جمیع آثار رسیده انکار در آن مجال نیست مگر یکباره و گنبد از او انقض
 احادیث مرویه این باب بر تفسیر عمل میکنند و بطلان تفسیر و قرآن عدم تفسیر بیشتر مذکور کرده شده
 لهذا این احادیث را آورده شد اکنون آثار مرویه کتب روایض درین باب آورده می شود
 منها ما اوروه النسخی فی فیج البلاغه من امیر المؤمنین **ع** کتابه الذی کتبه الى معاویه
 اما بعد فان معینی یا معاویه لزمته وانت بالشاهد لا نه باغضی القوم الذی بایعوا
 ابابکر وعمر وعثمان و علی با یعهم فلم یکن للشاهد ان ینتار ولا للغائب ان یرد و
 انما الشوری للمهاجرین و الاصل انما ان اجتمعوا علی جمل و سموه اما ما کان لله فان خرج
 منهم خارج بطعن او بغير روه الى ما خرج منه فان ابی قتلوه علی تباع غیر سبیل الخ
 و ولا لله ما قوی و اصله بصحیفه و سبیل مصیر و نیز در جمل و انکه از امیر المؤمنین گفته
 شمع خیمه که فغانی بها و کرده با کفار و قتال کرده با مردان تا که آنها را قتل کرد یا مسلمان شد و اسلام سبب
 او شد این شد و وضع کرد و نیز و بنا کرد و مساجد و واقع شد در خلافت و ختمه و مراد از فلانی ابوبکر باشد
 یا عمر و منها ما روه انه لما مات ابوبکر قام علی باب البیت و هو سحر فیه و قال کنت و الله
 یعسوب المؤمنین و کنت کالجبل لا یجرحه العواصف و لا ینزله و روی بحفظ ابوسعید بن یحیی
 و غیره عن محمد بن عقیل بن ابیطالب انه لما قبض ابوبکر الصدیق و هم و سحی علیه ارجحت
 للذین به بالبکاء کیوم قبض رسول الله فقام علی بابک یا مسترجعا و هو یقول الیوم انقضت
 النبوة فوقف علی باب البیت الذی فیه ابوبکر و سحی فقال رحمة الله بابا بکر کنت ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و انیس و ذکر الحدیث بطوله ففضایل ابوبکر و مناقبه و فیه خلیفته
 فی دین الله عز و جل و امتنه احسن الخ و قد حین ارتد الناس قمت بالامور الیه فتم خلیفه نبی
 فی صفت حین و هن اصحابک و برزت حین استکانوا و قویت حین ضعفوا و لونت منها ج
 رسول الله صلی الله علیه و آله ما ذکرت خلیفه حقاً و نیز در کتب و فی مرویت از ابی جعفر علیه السلام که
 گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه جنازه عمر بن الخطاب نفراد میگفت و الله ما احب

من الناس احب الى الله بصيغته من هذا المسحوقين اين اثر از محمد باقر مرسل روايت
 کرده است ابو حنيفه در کتاب الآثار و اين اثر را حکم از محمد باقر از جابر بن عبد الله متصل روایت کرده
 و اسم از ابن عمر و ابی حمزة روايت کرده و بخاری از ابن عباس روايت کرده که علي بن جناد عمر بن زاذبه گفته
 من خلقت لحد الحبا الى ان الله بمنزل علمه دائم لله وان كنت لا اظن ان يجعلك الله مع
 صاحبك و حبت اني كنت تثير الصبح النبي صلى الله عليه وسلم فيفوق هبلانا و ابوبكر و عمر و دخلت
 انا و ابوبكر و عمر و خرجت انا و ابوبكر و عمر و منها ما نقل لا ريب لي في كشف الغمة في معرفة
 الاثر من الاخبار التي اتفق عليها اهل السنة و الشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين
 هل يجوز قال نعم قد حل ابوبكر الصديق بالفضة قال الواوي تقول هكذا فوشب الامام
 عمر و كانه فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله تعالى
 في الدنيا و الاخر **فصل** وروايت بر دعوى خود استدلال می کنند بذكر
 مطاعن خلفاء و مطاعن غير القرون و صاحب السال الهمداني عليه السلام چنانچه آن مطاعن و جواب هر يك
 از آن در مقاله راجع ذكر کرده شود ان شاء الله تعالى ميگویند كه خلفاء ثلثة قابل خلافة نیستند
 و صاحب قبل صحت اجماع نبودند و نیز استدلال میکنند بآيات قرآن كه در آن تكلفات بسیار
 و فایده بسیار و دیگر ادو عملیه كه زرافات اند و نیز تك میکنند باخبار كه دلالت بر مدعا و دیگر اخبار
 مرفوعة اما آيات كه بدان استدلال میکنند پس منت اندكي قوله تعالى انما وليكم الله و رسوله
 و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتوا الزكاة و هم را كعون ميگویند كه انهم تفسير اجماع دارند
 بر آنكه اين آية نازل شده در حق علي رضي الله عنه و تشييكه خاتم الصدق كرد بر سائل در ركوع
 و الولى المتقون پس حقتعالى و لايت بعلي بن ثابت كه در چنانچه برای خود و برای رسول ثابت كرد
 شك نیست كه ولايت خدا عام است پس چنين ولايت على فهو الامام و دون غيره برای خصم كلام
 و اين استدلال طلبت بوجهي آنكه دعوى اجماع التي تفسير طبل است نقاشين ابی حمزة محمد باقر
 روايت کرده كه اين آية در حق صحابه از مهاجرين و انصار نازل شده و ظاهر همین عبدالله بن عمر بن الخطاب

و ضایع است و بسیار از حکم روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ابی بکر صدیق رضی و تعلیمی روایت کرده
 که در حق علی نازل شده و تعلیمی صاحب دلیل است اخباری تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شتر
 الدین بن خلکان گفته که تعلیمی از اصحاب بخند اندین جا بود میگفت که علی نمرده و بدینا باز خواهد آمد و
 با وی ضم کرده میشود و روایت محمد بن مروان سده ضعیف و آن جمله کذب است و این مروان کذاب ضایع
 را ضعیف است و صاحب الیاب روایت کرده که در حق عبادۀ بن الصامت نازل شده و فقیه اهل حلفان خبر
 نیز بری کرده و از سنن قتال بن ابی و سیاق قصه مخفیین بخوابد **قال الله تعالی** یا ایها
 الذین آمنوا اتقوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء و جماعتی از محدثین اهل سنت گفته که این
 آیه نازل شده در حق عبادۀ بن سلام و فقیه گفته یا رسول الله قومنا یجرون و ما برهم تعدیه تخصیص سبب
 نزول مخصص عموم لفظ آیه نمیشود و ویم آنکه لفظ ولی مشترک است در چند معنی محب و صبیبتی
 و النصیر و الاولی بالتصرف و الجار و ابن اهل و المحسن و جایز نیست حمل مشترکی بر یکی از معانی بدون
 قرینه و قرینه ایجاد دالته دارد و حمل کردن لفظ ولی بر یکی از معانی ستمه کانه اول یعنی سیاق قصه
 که در آن نهی است از اتخاذ یهود و نصاری اولیای پسینی دوست و یار و مدد کار ناماد ولی بالتصرف
 و صیبه جامع نیز قرینه پسینی است بیوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند و مراد بودن علی
 ازین آیه و این قصه نزد اهل حدیث ثابت است و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوة نیست پس او برای
 حال نیست بلکه برای عطفت او و او عاطفه است باتفاق علماء عریته یعنی آنها را کوی کند کانه در نماز
 نه آنکه مثل اهل کتاب غازی رکوع میگذارند و اگر او برای حال است پس حتی را که چون خاصه است
 که ضعیف معنی ضعیفی است که با ذکر اهل اللغه چهارم آنکه کلمه انما زود و مجرور غایه کوفه موصوع برای
 نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس ستمه لال باین آیه روان باشد و اگر ستمه لال باین آیه تمام
 شود پس چون لفظ ولی موصوع است تحقیق برای کسی که با مثل حضرت با این صفت علی رضی الله عنه
 باین صفت امانه و خلافت بعد از پیغمبر تصدق و فقیه تحقیق و ویم قوله تعالی انما یرید الله لیس
 عنکم الذین اهل البیت و بطریق که قطعه یک **ع** میگویند که علماء گفته

انچه بدست ران بران با هم روايت کرده و بهر چي خوان دوم انگار اين آيه بر عصمه دلالت ندارد چرا که در چي طاهر
نميگويند بريد الله از بطرح او مراد از جس عزرات شيطان است و از تفسير نگاه داشتن حق تعالی
است آنها را چنانچه در حق اولي الامر مي باشد چنانچه قوله **لَعَنَّا قَيْمًا وَاصِدًا طَيْبًا**
فاحسن او چو هکله و ايد بکرم منده ما بريد الله ليحبل عليكم من جرح و لکن بريد لي طهر که
وليتم نعمته عليكم و اعلم که تشکون دلالت بر عصمه ندارد دوم آنکه عصمت بر ائمه نيست بلکه با وجود
مقصود هم جايز است که امام غير مقصود باشد چنانچه طاعت را حق تعالی با وجود موجود بودن قبول
نبي مقصود در اوقات موجود بودن او و فلک و او سيوم قوله تعالی قل لا اسئلكم عليه جزا الا المودة
فانتم بري ميگويند که چون اين آيه نازل شد گفتند يا رسول الله کيفيه قرايت تو که بر ما مودت است
واجبت بر ما مودت و فاطمه و پسرانشان و محبت غير علي واجب نيست و وجوب محبت تلزم و وجوب
طاعت است پس علي واجب الطاعة شد فهو الامام و ما بين ائمه است لان اطاعت بر وجهي که روايت
مختلف است و مراد از اين آيه احمد و طبراني و بخان روايت کردند که مذکور شد و اين روايت ضعيف
است چرا که اين سوره تمام مکيه است و حسين در مکه بودند و کشته شدند در مدینه بعد هجرت شده و در
اروايان اين حديث شيعي غالی و صحاح روايات روايت بخاري است از ابن عباس که مراد بقريني کسی است
که ميان او و ميان پيغمبر صلي الله عليه و سلم قرابت است بابران اکثر از آنکه تفسير از ابن عباس روايت کرده
اند که معنی اين آيه است و سوال نميکنم از شما بر سر الا هجرة مکر دوستي که دوست و اريد بر السبب است که مرا
باشماست و بهمين سني خرم کرده سدي کبر و عبد الرحمن و جماعتی از اهل تفسير گفته که نمودن حج واجب بيلاز
قبيل قریش مگر آنکه پيغمبر صلي الله عليه و سلم با وى قرابت بود و قريب يا بعيد دوم آنکه وجوب محبت
مخصوص باين چهار کس نيست چرا که ابن بابويه در اعتقادات خود ذکر کرده که اماميه اعتقاد دارند و وجوب
محبة علويان و اهل سنته ميگويند و وجوب محبت اهل بدعي و اصحاب او صلي الله عليه و سلم و ائمه فني محبت
غير علي ميگويند که نسبت در حديث صحيح وارد شده حب بي مکر و عمر ايمان و بعضها گفته چهارم قوله تعالی
فمن حاجك فيه من بعد ما ملأ الله من العلم فقل تعالوا بنا ننبأ ونعلم و اينان گفته و نسا و نسا

و انفسنا و انفسکم میگویند که اجماع مشران هست بر آنکه مراد از انبیا انما حسنین اند و از انبیا با قاطره و انفسنا
 علی است چرا که همین چهار کس پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سبیل و فتنه نبی بخران همراه بوده بود پس
 مقتضای علی انفس محمد صلی الله علیه و سلم گفته و مراد از انبیا و است و مساوی اولی بالتقریر
 است فمرالامام این استدلال باطلست بوجه یکی آنکه دعوی اجماع بر آنکه مراد انفسنا علی است و دروغ است
 بلکه مراد انفس نفس نبی است صلی الله علیه و سلم و در کلام عرب شهرت و بار که میگویند دعوت نفسی الی کذا
 و امرت نفسی بکذا علی اصل انبیا است در عرف طلاق این بر حق نمیکند یا آنکه مراد از انفس من متصل
 به نسب است و بنا باشد و هو است اطلاق نفس غیر بهتر اتصال نسبت بین خصوص بصیغ جمع قال احدکم
 لا تحسبوا انفسکم من ديارکم و قال الله تعالى تقتلون انفسکم قال عز وجل ظن المؤمنون
 و المؤمنات بانفسهم خیر و قال الله تعالی و لا تلهوا انفسکم و در آیات انفس اهل مذمت میم
 آنکه اگر از انفس علی مراد باشد مساوات معنوی است چنانچه در آیات سابق میوم آنکه مساوات علی مرثی را در
 جمیع صفات اتفاق باطلست و بعضی صفات فایده نمی بخشد چرا که مساوی اولی بالتقریر و بعضی
 صفات ضرورت است که در این اولیه بالتقریر مساوات نباشد چهارم آنکه اگر از این آیه مدعی ثابت شود لازم
 آید امام بودن علی و حجة پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحکم قوله تعالی انما انت منذر و کل قوم هاد
 ثقلی از این عباس پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که گفت انما المنذر و علی الهادی و این
 حدیث ضعیف است و حال ثقلی و مرادیات او سابق مذکور شده پس استدلال باین آیه باطلست و معنی این
 آیه اینست انما انت منذر و هاد کل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید قسمت
 و القسمت تنافی التکلیف پس لازم آید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لازم آید انکار قوله تعالی و انک لتهدی الی
 صراط مستقیم ششم قوله تعالی و تقوم انهم مسئولون و علی و سند فردوس و واحد در تفسیر از ابی
 هذری از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولائی علی و این حدیث باطلست
 و حق سندی من که بخواهم بهر تقدیر حدیث لازم مدعی ندارد چرا که مراد بولایت محبت است و وجوب خفتن
 بلکه جمیع صحابه و اهل بیت پس باطل است پس وجوب لایه و لایه بر امامت ندارد و واحد

[illegible]

للدين اتبعوه وهذا النبي والد يوافق الله ولي المؤمنين واللفظ مولى مشرك استمران
 معق ومعتق وصاحب ويب كابر العمد ونحوه وبما يمتهم ويأروهم وداروهم ومنعهم عليه رب محب
 ومحبوب تابع وظهره خاتمه حديث يسني جمله وعائنه قرينه است برآنكه مراد مولى محبوب است وفاقا بحكم كلام
 ولانه بران ندارد كه مراد امانه باشد بلكه عرض از ان كلام است كه اين سخن در فريش معال ثبت است و اگر
 مراد آنحضرت امانه بودي بچشمي سلم واضح تر فرمودي و قد اخرج ابو نعيم اللد المني عن الحسن المشني عن الحسن
 المجتبي انه لما قيل ان نهم من كنت مولا نصل عاقبة علي قال لما والله لو يعني النبي صلى الله
 عليه وسلم بذلك الا عاقبة والسلطان لا فاضلهم فانه صلى الله عليه وسلم كان افضلهم الناس المسلمين
 وسبب روايته حديث است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم يعني ائمه را حاكم كن ساقند بود علي رضي الله عنه بامارة شكري
 بيمينت و از انجا مال غنم يك جاريه را سري نمود مردم از اين سري بر علي الكار كرد و چهار كس از اصحاب رسول
 اصلي الله عليه وسلم اتفاق كردند و گفتند كه سرگاه كه بايسته صلى الله عليه وسلم عاقبات كنيم از اين امر شكنايت
 علي بن ابي طالب را پرسيدند و علي بن ابي طالب گفت كه اين امر شكنايت علي رضي الله عنه
 پيش نهادند و در روايتي است كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم دو شك فرستاده بود بر كي علي را و ديگر خالد را پيغمبر کرده بود
 پس علي بن ابي طالب شمع كرد و از انجا يك چهاريد گرفت و سري نمود خالد كايه علي بن ابي طالب را و خطي نوشته است
 بر اين نازك پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرستاد و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از شنيدن شكنايت مردم
 و خواندن آن خط و غضب آمد و فرستاده فرمود شاپري خواهي پيدا ز مروي كه دوست مپدا را خدا و رسول
 و دوست مپدا را و خدا و رسول خدا و خطبه خواند تا شكنايت علي از دل مردم دور شود و محبت علي
 در قلوب مردم شكنگد و در آن جاريه را علي رضي الله عنه در حصه خود كه از خمس غنيمت است گرفته بشري
 نموده بود و در آن احتمال محصيت بود مردم از غلط فحني خود و اقراض کرده بودند چون پيغمبر عليه السلام
 ان خطبه خواند عمر رضي الله عنه گفت كه او را باد تراي اين ابی طالب اصحت و بيت مولى كل مؤمن مؤمنة
 دينيم اين بخاري و سلم از برادر ابن عباس زبني ايتد كه ده كه رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن طالب را و خود
 بتوك در مدينه خليفه گذاشت علي گفت يا رسول الله تخلفني في النساء والصبيان فقال

اما از حنی ان تا که بنی غیر تها دون من موسی الکا اند که بنی بعدی میگویند که منکر اسم
جنس است مضاف بنوی علم پس عام است بر مراتب الصفه الاستثنا و چون مرتبه نبوة را استثنا
نمود دیگر مراتب بشمول باقی ماند و بارون خلیفه بود موسی را منقرض الطاهره و این استدلال باطل است
پرا اگر این خبر دلالت نمی کند بر شمول بسبب مراتب که دارد و از بود بلکه سابق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد
استخلاف است و رده غیبیه اعتقاد برای مذهب است و اختلاف در رده غیبیه دلالت از آن ندارد بخلاف بعد
وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کلامه ایچنی غیر است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوئیم که منکر لیه
نارون منحصر بود و در دیگر استخلاف و رده غیبیه نبوة چون نبوة را استثنا کرد باقی نماند بلکه استخلاف
دلت غیبیه و بارون را خلافت بود است علی السلام بود بلکه بارون پیش از موسی رحله کرده معنی بنی
بعدی بنوی است بعد از بنی چنانچه در قوله **لَعَلَّاهُمْ** من بعد از بنی بعد از موسی بعد از موسی بعد از موسی
بریده علی بنی صلی الله علیه و سلم ای علی می توانا من علی و هو ولی کل مؤمن بعد از موسی میگویند
الولی اولی بالتصرف و الامام است و این حدیث صحیح است نهیم است پس نه اصولی استخفاف نیست
این چنین ظاهر اند و گفته اند علیه گفت لیکن این حدیث را ابن ابی شیبہ از عمران بن حصین بنی صحیح روایت
کرده و جواب است که وی در بنی معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استدلال بر امانته بدان باطل است
چهارم حدیث شمس بن ملک انه کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طایر یقید بطیخه له فقال اللهم ائنی
باحب الناس لیك یا کل منی فاجعل علی فاکله رواه الترمذی شمس بن ابی عبد الله محمد بن حماد و بسبی
و تخفیف گفته که من از زمانی تا بویل سیدم حدیث طبر که حکام در مستند کرده اند و نه نیک و بد پس چون
تعلیقات آن کتاب کرده ام شمس بن محمد بن را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و بسبی
جزری تصحیح کرده است و وضع این حدیث و نیز این حدیث بر امانته دلالت ندارد و کما لا یخفی و مراد از آنست که
من احب الناس لیك است کافی توأم فلا یحق للناس بحیثی که دیگر خلفاء و اوقات حاضر باشد
و همچنین حدیث در حق عباس بنی امیه که آورده شد روی این که هر مطرانی بسبی عن حیه قال قلن
و الشاه و احدث النبی صلی الله علیه و سلم و اکتفا به من متفق و لود و کعک فقال اللهم

اینست بجا اهل البیت یا کل منی فطلع العباس فقال ان یا عم فجلس فاکل لکن سند
 واه وینجم حدیث جابر عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم انما بدینة العلم علی بابها رواه ابی نزار الطبرانی
 عن جابر وانه ثوابه من حدیث ابن عمر و ابن عباس علی و اخریه صحیح الی کم و ذکره ابن ابی شیبہ فی المصنوع
 و قال یحیی بن معین لا اصل و قال النجاشی و الترمذی انه منکر و لیس بوجه صحیح و قال ابو نعیم و ابو نعیم
 قال الحدیث ان جبر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح و من قال انه موضوع
 فان حدیث حسن صحیح و کا موضوع غیر گوید نظر بسند قول ابن جبر صواب است اما کثرت ثوابه حکم بصحت
 توان نمود جواب بخیر بر امامت دلائل ندارد ششم حدیث انه صلی الله علیه و سلم قال من اراد ان یظهر
 الی ادم فاعلم و الی نوح فنی تقواه و الی ابراهیم فاعلمه و الی موسی فی هبته و الی عیسی
 عبادته فلیظهر الی علی بن ابی طالب جواب بخیر حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر علی در کتب
 خود آورده است که گاهی بسوی یحیی و گاهی بسوی بنوی نسبت کرده و در کتب بنوی به یحیی نسبت
 و نیز بخیر حدیث دلائل بر می ندارد چرا که حدیثیه یا انبیاء و انبیاء از هم نمی آید و بخیر حدیث دلائل ندارد که کسی دیگر
 را با انبیاء بهشت نیست بلکه در بعضی احادیث ابو ذر را مشابیه یحیی در زهد و ابو موسی اشعری را در
 محن به و او علیه السلام دارد شده هفتم حدیث ابی ذر عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم انه قال من اصاب
 علیا فی الخلافه فهو کافر جواب بخیر حدیث هم از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر علی نسبت این حدیث
 بسوی خطب کرده و علی خاین است و نقل و مرویات از خطب صحیح است یا منکر یا موضوع اهل حدیث آنرا قوی
 و فیهما بران ترجمه نمی آرند و کسی از لغات از وی روایت حدیث نکرده و اگر صحت بخیر حدیث فیهما کرده شود
 بر مدعی دلائل ندارد چرا که معنی بخیر حدیث آنست که هر که نزاع کرد علی را که ابن عمر و صهر بنی ادریس و او کافر است
 نعمه مرا و نزاع منصرفیت مگر بعد از آنکه در وقت خلافت خلفا نمائند علی دعوی امامت نموده پس از آنکه بخیر حدیث
 بخیر حدیث بود نه بر خلفا بلکه هفتم حدیث مروی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان علی بن ابی طالب
 نوابین یدی الله قبل ان یخلق آدم باریقه عترة الف عام قسم ذلك النور خیرین خیرنا و خیرنا و خیرنا
 جواب بخیر حدیث موضوع است جامع اهل حدیث و در روایت بخیر حدیث محمد بن خلف مراد یحیی بن معین گفته که او

که از است و در اقصای او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاتب بودن او و در طریقی دیگر جعفر بن
 احمد راضی غایت که از است و ضعیف است اکثر احادیث در قیاس صحابه وضع کرده و شافعی بسند خود روایت
 کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت انا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق الخلق بالف
 عالم فلما خلق الله کنا ظهیر فلیم یزل یثقل فی الاصل الطاهر حتی نقلنی الی صلب
 عبد الله و نقل الی بارک الله علیه فحانق و نقل الی صلب طاب نقل عثمان الی صلب
 عفان و نقل علی الی صلب بیطالی بخیریت هر چند ضعیف است لیکن در اسناد او و هم بکذب است و بر تقدیر
 صحیح بخیریت که بر فرض بیان استلال میکنند بر مدعا و لایزالند از حدیث عمر رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم در ذریعہ اعطیان الی انی غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحیی الله و یرسله و یحیی الله و
 رسولک و یخیر بین صحیح است لیکن و لایزال بر مدعی ندارد و درین صنفه اکثر صحابه شرکت دارند در شان علی نازل شد
 یحییهم و یجیبونه و در شان مجیدین نازل شده ان الله یحب الذین یقوالون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان صفا
 و در حق ابن مسعود نازل شده فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المتطهرین و هم ما روی انه
 صلی الله علیه و سلم قال رحم الله علیا اللهم ادر الخلق مع علیا حیث دار جواب بخیریت بر مدعی لایزال
 ندارد و مثل بخیریت در حق عماره الحق مع عمار حیث ما دار و طبر بن و ویلی از فضل بن عباس روایت کرده
 که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم الحق بعدی مع عمر حیث ما کان و در بخیریت آنها است و جمله
 خبریه از جمله عالیه نظر است بر اثبات مدعی بلکه بخیریت که در حق علی تجر است اهل سنته را برای اثبات
 خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی اذ الحق مع علی حیث دار چه که علی با خلافت از انکه بود و رفاقت آنها
 میکرد و غیر خواری آنها می نمود و منازعت و ارام خلافت نکرد و چون عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه سب
 مشوره خواست که خود برای قتال و م رود با فوج بفرستد علی رضی الله عنه گفت که صلح است که خود حرکت
 نکنی و مردم را بر نفسی بر آید اگر استخما بیند بهتر و انقضای پناه آنها با شمی و همچنین مشوره داد علی رضی الله عنه
 بعد از در قتال غار پس خلافت ان بزرگان موافق رای علی بود اگر کسی گوید که علی با آنها منازعت
 نکرد برای چیست بفرموده صلی الله علیه و سلم که از منازعت ابی بکر و عمر و عثمان منع کرده بود یا آنکه

بسیب قدامه و انصار ممتازة تلو کویم که وصیت منوع است و اگر وصیت ثابت شود دلالت دارد
بر آنکه خلافت آنها بر حق است و لهذا منع کرد از منازعه با آنها و اگر خلافت آنها درست نبود خلافت علی
لطیف با برای تکفین محال است که پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف محروم دارد و علی را از
لطف باز داشتی و قلنه انصار نیز منوع است روی ابان ابن عباس عن سلیم بن اسلمانی
و غیره ان عمر قال لعلی و الله لئن لم تسایع ابا بکر لقتلک قال لعلی و الله لو لاحد
عنه ان یخلفه لست اخوته فقلت ایضا ضعف ناصر و اقل عدد کذا ذکره الرضی
فی نهج المداخعة و عن جوفه قال ابو سفیان بن حرب الی علی بن ابی طالب ان ابی طالب
هذا لیس فی قل فویش قتلة و اذله ذلایینی ابا بکر و الله لئن عشت ملأتها
عليه خیل و رجاله فقال له علی الطال ما عادت الاسلام و اهله یا ابا سفيان فامض
ذلك شيئا انا وجدنا ابا بکر لها اهلا اخو الجاهلک یا زیدم حدیثی فی مسند الجندی
ان النبی صلی الله علیه و آله قال لعلی انک تقابل علی و یل القرآن کما قالت علی تنزیه
و این حدیث دلالت دارد بر خلافت علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و اخبار است باینکه علی رضی
را در خلافت خود با خوارج اتفاق قرار داد پس این حدیث چه است ای اهل سنت و مرجع اهل
خوارج و از دهم حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله قال فی تارک فیکم ما ان
تمسکت به لنقض لو کتاب الله و عمر فی اخو الجاهلک و روی مسلم عنه قال قام
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطیبا جاء یدعی خطابی من مکة و المدينة فحمد الله و ثنی
عليه و وعظ و ذکر ثم قال ما بعد ایها الناس انما انابتم لی و انابتم لی ان یاتینی رسول
ربی فاجیب و انما تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا
بکتاب الله و انتم تسکون به فحی علی کتاب الله هو جبل الله من تبعه کان علی
الهدی و من ترکه کان علی الضلالة جواب این حدیث مثل حدیثی مثل
سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك این بر و حدیث دلالت بر امامت

و در حدیثی که در کتاب مسند الجندی آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای اهل بیت من من بعد منی انما انابتم لی و انابتم لی ان یاتینی رسول ربی فاجیب و انما تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله و انتم تسکون به فحی علی کتاب الله هو جبل الله من تبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضلالة

این مخصوص علیه بودن از طرف ثانی شرط است برای ظهور عصمت که شرط امامت است پس نفس هم
شرط امامت است و این شرط یعنی عدم سبق کفر و عصمت نفس علی را یافته شده در غیر او چه دیگر خلفا
است پس می گوید و در غیر او امام جواب این استدلال چند وجه باطل است یکی آنکه عصمت در امامت شرط
نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که حقیقتی طالبوت را با وجود اشعریل بنی معصوم امام کرده و رضی در
سج البلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که گفت لابد للناس من امیر یبکوا و فاجرو
بعد ثبوت این اثر در کتب امامیه شرط عصمت باطلست و نیز رضی در نهج البلاغه این عبارت
از امیر المؤمنین در جواب کلام خوارج روایت کرده قال کلمه حتی ردین به باطل انعم لاکم الله
ولکن هو کلام القوم یقولون لا اسی و انه لابد للناس من امیر یبکوا و فاجرو یقول فی امیر
المؤمن و یتتمع فیها الکافر و یدلج الله فیہ الاجل و یجیح به الفی و یقاتل به العدو و یلین
به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یتترک به من فاجر ازین اثر ثابت
میشود که عصمت در امام شرط نیست و اما در فاجر جایز است امام غیر معصوم را جمع کردن فی وجهها و با کفایت
کس خصوصیات جایز است و حکمت از نصب امام بر اینست که از امام معتزل و فحقی این حکم سرافراز نیست
والله اعلم و استدلال بر شرط عصمت بقوله تعالی کذلک اعمدنا الظالمین جملست چرا که مراد از امامت
و رایت نبوة است نه سلطنت چرا که ابراهیم علیه السلام سلطان نبود و نه مرتبه و اکن و فحق ترا اثر راسخ
نموده اند از اثر و شریعت و نه اهل نیست و ابراهیم علیه السلام مرتبه دیگر سوای نبوة و رسالت متعین نبوده
و شک نیست که در نبوة عصمت و عدم سبق کفر شرط است و نیز تائید بر عدم سبق کفر و لا اله الا الله و هر که در اسم
کامل دهم مقبول انصاف باشد اشتقاق در زبان حال میباید و انصاف و در جمیع از منتهی باید
پس کسی که کافر بوده و باز اسلام آورده اطلاق ظالم بر وی ظالم است و همچنین از منتهی اگر کسی را که کافر
نهاده و باز توبه کند او را فاسق و ظالم نهان گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما الظالم
من الذنب یکن لا ینب له و بعد توبه اطلاق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید انما یعصم
الله العبادت من القیمه یخلفه فیها انما الامن نواب امن یعمل عملا صالحا فایضا لای

بیدار الله سیاهتم حسنت و كان لله عفرا و رجا الى قوله تعالى يقولون و ساهلنا من
از و لاجنا و ذرا تناقروا عین و اجعلنا للفقین اماما و انچه گفته اند که سر انجام بهرام امامت
از غیر مصوم می آید اگر مرد جمیع بهرام امامت است پس علی رضی الله عنه هم بر سر انجام جمیع بهرام امامت قادر
شده چنانچه بگویند فی قصاص از قاتلان عثمان قدرة نیافته و دیگر انچه طلق قدرة نداشتند
اما آنکه محمد مهدی از نه سال مخفی است پس سر انجام جمیع بهرام امامت از مصوم هم نشده اگر مرد
سر انجام که بهرام امامت است پس سلاطین سلیم عالم عادل اگر سر انجام میشود از امام که ششین باشد یعنی
و انچه فی طوسی گفته که احتمال نظام امام موجب تسلسل است و آنکه امام حافظ است بر حق و واجب
الاستیصال است پس معتد باید باطل است چرا که مخصوص کتابست و ناطق است با کلام طایفه المخلوق
فی معصیت الخلق این عبارت را رضی در پنج ابلاغه روایت کرده پس تشال اولی الامر تعقیب است
اما که غایتش حکم کند **قال الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**
فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الی الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر
و حافظ شریعت و دفع خطا امام تمام است و مستقر نزول نبی صلی الله علیه و سلم و اجماع انچه مصوم است
که تشال فرموده انا نحن نزلنا الذکر انما له الحفظون و قال سلیم السلام لا یجمع احد
علی الضلالة پس تسلسل لازم نیاید و اگر حفظ شریعت موقوف بر حفظ بودن امام باشد پس بعد
غیبت امام تا نه سال باید که دین و شریعت محفوظ باشد و انچه طوسی گفته که اگر از امام معصیت صادر شود
از عوام در رجه کمتر باشد این قول طوسی مخالف قول امامیه است که حق تعالی دین را با همه تفویض نموده است
تواریک بکنند و چون جهت غیبت امام باشد پس منصوص علیه بودن هم شرط امامت شده و وجه دوم برای
ابطال استدلال مذکور آنکه طوسی معصیت در علی رضی الله عنه طاعت رضی در شیخ ابلاغه آورده که علی
اصحاب خود را گفت لا تکفروا عن قتال بنی اوش و شریعت بعد از بنی نسطاس بنی و لا آسن من ذلک
منشی علی چه اگر مصوم بود محتاج به شوری مردم و متعالی نبودی و نیز رضی در شیخ ابلاغه از رضی
رضی الله عنه روایت کرده که در دعای خود میگفت اللهم اغفر لی ما تقرت به الیک ثم یغفر له

و به پیغمبر امیر المؤمنین میگوید که نفس حلی برای خلافت در حق علی است نه در حق غیر او از خلفا ثلثه باطل
 است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه نفس حلی برای خلافت در حق ابی بکر است و آنچه در حق علی
 انصاف طلب هرگز ندانند جواب آن گفته شود و اگر نفس خلافت علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد
 اما آنکه در خطی که معاویه پیش نوشته نوشته ایم الله شادی للمهاجرین و الا نصاد ذکره الرضی فی
 ریح البلاء نه دلیل و دیم بر خلافت و امانت علی رضی الله عنه و نفس بدین چه میگوید که علی رضی الله عنه
 دعوی امانت کرده و مجزیه ظاهر نموده موافق دعوی نحو مثل کندیدن در خبر و معارضه چون و برداشتن سنگ
 که جمع عظیم از مثل آن عاجز بودند برای بر آوردن آب از زیران در و افتابهای نماز عصر پس دعوی
 او در امانت مثل دعوی پیغمبر است و در ثبوت یعنی حقیقت خود امام جانش است که اگر دعوی امانت خلیفه
 ثلثه را داشته پس امانت او بعد خلفا ثلثه حق است و در سبب بل شده جانش است و اگر دعوی امانت بعد
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم را داشته اند پس که در نفی است و مخالفت و آیات متواتره و دعوی امانت علی
 بعد عثمان متواتر شده اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شده حال آنکه
 هیچ روایتی ثابت نشده بلکه کلام امیر المؤمنین چنانچه گذشت صحیح است بر خلاف آن بلکه در آن
 اینهم دعوی میکند که نبی صلی الله علیه و سلم امر کرده بود و علی را بسکتان که بچند عوالت لاذق
 الصلوات و آنچه دعوی خواری عاده کرده اند ظهور کرامات مسلم و خواری از جمیع خلفا و اکثر صحابه بصحت
 بلکه از اولیاء ائمه کرامات و خواری عادات متواتر گشته و لیکن ظاهر خواری متعارفان دعوی امانت با
 با ائمه پس علی با پیغمبر و حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم در شش از حجت بنده نه بعد وفات و چنین
 محاربه چون اگر اهل سنت بصحیح رسیده لیکن شیعه از روایت میکنند که در غزوه نبی المصطفی بود و
 همچنین شش مجزیه روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بعد نماز عصر وحی آمد بر مبارکات در
 جلوی علی بود و علی نماز عصر خوانده بود و او را وحی فراموشی حاصل شد که نماز عصر از علی نوشت و پیغمبر
 خدا او حاضر نمود افتاب بر او در علی نماز او را بخندید و طحای و ابن مردویه و ابن شهابین
 از جمله صحابه نیست روایت کردند و طحای و غیره چه گفته و این خواری موهوم گفته حق است

که اگر صحیح باشد از حسن کمتر نیست و الله علم پسین عوی مختار نه این عارقی بدعوی امامیه ظاهر الطالان
است و بر دشمن سنگه برای بر آوردن آب از زیر آن اگر چه در روایات اهل سنت نیست لیکن
شیعه روایت میکنند که علی چون توبه یحیی بن کر و یاران خود پیش بر یاران غالب آمد پس آن گاه است
ظاهر شدن که است مختار آن است بدعوی امامیه که بعد عثمان بود و از اهل سنت متمایز نیستند
و دلیل سوم آنکه که فیض طوسی بر امامیه علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفاء مگر نه سخاوت و کذا و کذا
مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامیه منقول با وجود فضل تسبیح است جواب کلی آنست که امامیه
منقول با وجود فضل جایز است چنانچه امامیه طالوت با وجود اشیاء از فضیلت قرآن ثابت شود و دوم
دعوی فضیلت علی بر خلفاء گذشته جلست و حق آنست که فضیلت موافق ترتیب خلافت است چنانچه
در موضع آن ذکر کرده شود و الله تعالی دلیل چهارم بر امامیه علی می آرند آنکه در حق علی کسی از
موافق و مخالف موجب قبح در امامیه آورده و روایت مکرده و در حق خلفاء گذشته موجب تسبیح و در خلافت ائمه
بسیار روایت کرده شده جواب این سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنت و در حق تسبیح یکی از خلفاء از حق
موجب تسبیح روایت مکرده اند و آنچه از احادیث اهل سنت در فضیلت موجب تسبیح است شایسته است که
از سوی فهم آنها است جواب هر یکی از مطاعن آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و در اهل
باطل از در افضل و خارج موجب تسبیح در اهل کرب و دین از سوی عقیده خود و بکذب و افتراء روایت میکنند
خارج که مخالفان علی اند رضی الله عنه بسیار قبح در آن جناب یک نسبت میکنند و در افضل و در حق
خلفاء گذشته هم چنان افتراء میکنند بلکه در افضل و در حق علی نه از آن بدتر شایسته نسبت میکنند چرا که
دیگر خلفاء را گفته میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل
میکنند گفته که منم که انچه یتقاکم از ذرات آدم منم بد گفته و خلفای و دعوی الوهیت بدترین است
که است و نیز در تسبیح از خود تسبیحی دیگر که جناب پاک مرتضوی و الله نسبت می کنند
خضعتی ان ملعون از بدترین تهمت آنکه بر اهل کرب و دین بسته جز او و مخالف را بجه و در مطاعن خلفاء
و دیگر صحابه کرام و چهار اهل سنت و جافه و این تمام است تسبیح منقول تقسیم کرده شد فصل اول

در جواب طایفه از جمله اول ابوبکر الصديق الاکبر السابق المبین رضی الله عنه ان لموتان در حق ان
 خیر خلق الله حمیدین بعد الاکثر بیا و المسلمین یا زیاد و مطاعن ذکر میکنند اول آنکه پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم فرمود و جسد الحسن اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابوبکر از جیش اسامة
 که در جواب این حدیث صحیح است لیکن جمله اخیر یعنی احسن الدین تخلف عنه در صحیح روایتی از روایت
 اهل سنت ثابت نشده و بیشتر اهل صاحب طل و کل گفته که این موضوع است و این امر پیش
 اسامة در مرض موت آنست در حدیث مسلم شده بود و از حدیث طعن در حق ابی بکر طل است و بوجه یکی
 آنکه این امر شامل جمیع صحابه نبود و اگر نه این طعن در حق علی رضی الله عنه لازم آید که او هم در جیش اسامة
 نبرته بود و دویم آنکه این امر ابوبکر را خاصیتین شامل نبود که او در مرض موت امر با باشد نماز
 تر بود و دو بامانه دیگری رضی الله عنه پس ابوبکر یقین از امر خروج خارج بود و سوم آنکه اگر با همه
 ابوبکر هم در آن امر داخل باشد امر با مانه در حق او ناخاست امر خروج را چهارم آنکه در آن حدیث
 امر جمیع جیش است نه خروج و در شک و تخمیر جمیع عبارتست از آنکه خود و بشارت و دیگران را
 بر آن یکم کند و آنچه شکران بدان محتاج باشد از امر انجام کند و شک نیست که ابوبکر رضی الله عنه
 بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تخمیر جمیع اسامة کرده دویم آنکه ابوبکر گفته لی شیططان
 لیغانی فان استعنت فاعینونی وان زحمت فقومونی و هر که شیطان او را فریب دهد
 و او را کسند او قابل مامنه نیست جواب چند وجه است یکی آنکه این اثر باطلست لاهل علم و روایت
 صحیح از ابی بکر آنست که گفت مر عمر را وقت موت خود و الله ما عنت فخلعت و ما سفهت
 فزهدت و انی لعل السبیل فما زعت و لعل جهدا و انی اوصیک بتقوی الله
 و دویم آنکه اگر این اثر ثابت شود خلل در امامت نمیکند که عصمت در امام شرط نیست و امیر المؤمنین علی رضی
 الله عنه نیز چنین کلام با صاحب خود گفته چنانچه از نهج البلاغه بالاندر آورده و نیز در نهج البلاغه آورده که
 از کلمات امیر المؤمنین است که شریکان و عامیکر و آنکه الله جع اغفر لی ما عفت الیک بلسانی
 ثم خالعه قلبی یومر آنکه خطرات شیطان غل و عصمت انبیاء نیست چه جای او بیا و قال الله تعالی

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا عصى الفتي الشيطان في اعنيته فيسخر الله له
الشيطان الاية قال الله تعالى قد علم ما نغزوهم وسوسا له الشيطان چهارم انما انجمن كلامهم
بنظم من كثر ادا كابدون سر وگفته وولاته بر وقوع آن ندارد و چون بستم قلوب بر فهم نفس و انتمثال
قوله تعالى لا تزكوا انفسكم بما وردت پس از كاذب ميگويند بلكه از قبيل لا يوطأ خذل الله بالاخو
فيما انكم است قال يوسف الصديق وما ابوء نفسي ان النفس لا مارة بالسوء و علي بن الحسين
وردا خو و ميگفت قد ملك الشيطان عنا في سوء الظن وضعه اليقين و اني اشتكوا سوء
مجاودة و وطاعة نفسي بچم انكه قول ابى بكر شريه است صدق ان مقتضى صدق طرفين نيست چنانچه
قوله تعالى قل ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين بخلاف قول زين العابدين كه قضيه حليمه است
سوم انكه از عمر بن الخطاب نيست كه گفت كانت بيعة ابى بكر فقلت وفي الله المؤمنين من شهد
من عاد المشركين فاقبلوه ميگويند كه اين سخن تو را كه خلافه ابى بكر مبنى اصل نيست پس نام بر حق نماند
جواب مني انچه نيست كه خلافه ابى بكر مبنى تامل و تردد واقع شده چنانچه در رد و بدل و تردد
در آن واقع نشده براي ظهور بر اين صحت آن كنيد كما قال عليه السلام اذا جوبع الخليفة ان
فاقبلوا اخوه و امره و ان نيست كه اين بنيه صحيح نيست و چه احتمال بر اين است كه عمر و ابو عبیده
بصورت مهابرين و انصار گرفته اند ابو بكر خيرنا و سيدنا و ليس بيننا من هو افضل منه و كسى انكار اين
قول نكرده و اضافت شريه بسوى بنيه از قبيل اجنا و فعل است بسوى زبان كما في قوله تعالى بل ملك الليل
و النهار من سنى وفي الله المؤمنين من شهد من شهدني فتعالى سلمان السبي نيست
كه ان بابي بلكه از عرفان كما به نيست يعني اگر بنيه نكرده در آن وقت شريه مي آيد چهارم انكه از ابى بكر مبنى
گرفت سب بخير كه و علي فيكم ميگويند كه اين شريه و اوست پس و قابل مانه نيست و اگر كاذب
است كاذب قابل مانه نيست جواب بده و چه نيست كلى انكه اين از تردد و اول نيست ثابت نيست دوم انكه اگر
صحيح شود و مجوب است بر فهم نفس و انجمن كلام شريه از انچه و است كرده اند و حقيقه كاملا على الحسين كه ميگويند
و رد عا و خود انا الذي انكسرت الذنوب عري اين صادق است يا كاذب بايد فخل و را نده با شده

والجواب الجواب بنحو آنکه مرویت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را برای اقامه سوره برات در سال نهم
از هجرت بکه نخست ادب را نزل فرمود و علی را برای ادای سوره برات فرستادیم که برای او ادایک سوره
صالح نباشد برای امانت که مقتضی این اوج احکام است چگونه صالح باشد جواب این بچند وجه است یکی آنکه قول
باطل است که ابو بکر را نزل فرموده حق آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر را هیچ گاه فرستاده بود پیشتر علی را
برای ادای سوره برات فرستادیم که عادت ب بود که در اندام عهد و بنده عهد و الی مر خود مقصدی شود و یا کسی از
طبیعت او که از کفر بخاری فی صحیح و غیر برای آن علی را فرستاد که اول سوره برات بعد از خروج ابوبکر نازل
شده بود پس علی را بی بکراته نبوده بودیم آنکه اگر باقر من غل ابی بکر ثابت شد و غل برای مصیحتی قبح
در حد الله و تحقیر امامت می کند و موجب نیست پنهان علی را و عمر و حسن علیه السلام را
از لانت برین تمیز و تمایز بن عجلان و رقی را میسر کرده حال آنکه عمر و حسن را از رقی حساب و نیا و قد
احسن الولاية و ادای الامانه چنانچه خود در کتابت سوره نوشته احسن الولاية و ادایت الامانه
فا قبل غیور ضیاع و لا صلوم و لا ستم سیوم آنکه ابو بکر قایل و ارسالت نبود چگونه او را پیغمبر صلعم
و لا ایچ وادی پس این سخن بنیکو دید کسی که از طعن پیغمبر صلی الله علیه و سلم باینکه از دشمنان ابوبکر
سارق و دست پر قطع کرده اند آنست که قطع نمی نماید جواب آنست که نزول غن ثابت نبوده که ابو بکر سارق
اولی قطع دست پر کرده باشد بلکه از حدیث عمار بن عاصب سانی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند که در دفتر
سوم قطع دست پر نمود و قال حکم صحیح الاسناد و همچنین لک موطا از عبد الرحمن بن قاسم عن ابیه روایت کرده
که سارق قطع و الید و الرجل بود لهذا ابو بکر قطع دست پر فرمود و آنچه ابو بکر فرموده از رسول صلعم
نیز مرویت روی عن ابی سلمه عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی السارق ان
سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یدیه ثم ان سرق فاقطعوا رجله و نیست در دست بتاوه
و مالک شافعی و حنن ابن ارمیه اینها در دست نیست و باطل است که بقطع یدین در رجل میری در سرقه ثالثه قطع
نیاید که در سبیل بگردانیدن دست از علی را اند قال فی لا یتیمی عن الله ان لا یکن له ید یا کل
منها و یتیمی منها و نظر بقوله اصول قول ابی بکر ایچ است چرا که اشعنان عقلی در تعابیر نظر

سبب است مسئله فقال لعالمی بها و درین قضیه شکی نیست البتة معانیه این بجای طعن که در سبب
احادیثی نیست بود که در تفسیر حدیث می آید مخصوصا حدیث میگرداند اگر نمی یافتند مشاوری چه جای رسول
و بعد مسلم میگرداند تا آنکه جمیع معتقد همیشه و حکم شان بر خطائی شدند اکثر اجماعات وقت چنین گفته
شده و اصل سوم از اصول دین که موجب قطع است مرد را بدست آمده و سبب لا فتنی اهل الله
احد فی خیر الخلق و هم انما ابوبکر فاطمه امیرات پدرش نداد و گفت فاطمه یا ابی تهاذرت ایاک
و لا در شبانی و ترجمه گرفت بخبر و احمد که خوب روایت آن منزه بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاشر
الانبياء لانزلت ما نزلناه صدقه و این حدیث مخالفت قوله تعالى است یوصیکم الله فی
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین که این آیه عام است شامل است پیغمبر و غیر پیغمبر را قوله تعالی و ورت
السلامان با و دو و لا تعالی در قصه که یا هب لی من لدنک ولیا یورثنی و یرث من ال یعقوب گاب
اگر روایتی از حدیثی که بگویم بودی تا اسم آن حدیث را در حق ابی بکر حدیثی را گفتن محسن است چرا که حدیث
اعاد و ترا میگویم که راوی آن حدیث است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احاد باشند و در حدیثی که از پیغمبر رسیده باشند
اما حدیثی که کسی بگویند خود از زبان مبارک آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده باشند از حدیثی از خبر مشاوری
تواتر است یا نه یا سابق بشوق اقصی ذکر یافته پس این حدیث در حق ابی بکر قطعی است که در حق غیر او نباشد
و علی آنست که ابوبکر متصرفیت بروایت آن حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل خدیجه بن لیثان و زبیر بن العوام
و ابوالدرداء و عایشه و ابوسهر و غیره از حدیث را روایت کرده اند و بخاری از مالک بن انس بکسر روایت کرده
که عمر بن الخطاب بعضی را جماعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
و غیره را با هم پیوسته در آنجا جمع بودند گفته اند که والله الذی یاخذ بنزوم السماء و الارض لتعلمن
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا نورث ما ترکناه صدقتم بل ذلک نفی صحابه جواب دادند
الله ما هم بیهة من ربه و ابی علی و عباس آورد و گفت انشد کما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله
صالح و سالم فی ان سر و غیر الله هم قد قال لا لک پس عمر گفت پس حالا من سخن می گویم یا شما ازین
مذکره سخن می گوید یا نه شما نه تعالی خاص که در رسول خود ازین مال فی آنچه که نزد او پیغمبر میگوید و عمر آن سخن

از جماعه ساجده حاضران مجلس ششم خوانده و ششم بخدا داده آنهمه علی و عباس نیز شهادت میدادند
 چنانچه روایات اینجمله صحاح که در کورشدند با جمعی دیگر در سائید نشان موجود است پس اینجندیت
 در حق ما و هم هم برجه تو از کسبیده و امامیه نیز موبدا پنجدیت صحاح خود روایت کرده اند چون محمد بن یحیی
 الرازی در کافی از ابی النعمانی از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق از وایت کرده که گفت العلماء
 در نه الا نبیل و ذلك ان الا نبیل لم یورثوا درها و لا دینارا و انما اولوا الحادیت من جادیتهم
 فن اخذت منی منها فقد استند بخط و اخذ و کلمه اما از امامیه مضمون است برای همه و تخصیص کتاب
 بجز واحد جایز است نزد اکثر اهل سنت و جمهور امامیه غیر اینها از شیعه نفس علی بن ابراهیم منادی الاصول
 الحلی تلخیص و غیره من الاصول و غیره اکثر ائمه یعنی در نه را میراث ندانند از بعضی نیز که میت مانند سید مصطفی
 و غیر آن و احتجاج کرده بفرموده که خود روایت آن متفرد است و در وی خصمه باطلت ثابت و در کرمه در نه
 سلیمان و او دو کرمه بر منی و بر نه منی آل یحیی و آنکه علم و نه است نه و را نه مال را ولی الکلی منی
 ابی عبد الله سلیمان و در نه داود و از نه جدا و در نه سلیمان و اگر میراث مال مراد بود
 سلیمان میراث و او منقض نبوی چرا که داود را چند پسر و نه تر بود که داود و اله کلینی و یحیی را از فرزند
 ممکن است که میراث مال بگیرد و یکبار اهل یعقوبیه میگویند میراث مال منصوص و سیاق **قوله تعالی**
 و در نه سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر برین دلاله دارد که مراد میراث علم
 است و نه مراد منی اموات مؤمنین بر جرات است نه آن بود که آن حجرات ملک آنها بر منی حضرت
 صلی الله علیه و سلم در حیره آنها را مالک ساخته بود و **قوله تعالی** و قون فی بیوتکم من اضافت بیوت
 با آنها بر آن دلاله دارد و نه حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حکم ساکنان است بعد وفات مرد نکاحش منمنج
 میشود و اندر انش را بعد از وفات عده نکاح با شوهر دیگر جایز است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم که نکاحش بعد
 وفاتش منع شده قال صلی الله علیه و سلم و لا ان تنکحوا الذوات من بعد ابدل پس نفقه و سکنی برای
 اموات مؤمنین از بیت المال واجب بود و در حدیثی است پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ابو بکر مرغان را داده و پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم بدان وصیت کرده بودند از عده میراث که علی بن ابی طالب و اوست پیغمبر نبوی پس قول فضل ابی بکر

احکام نیست باز هم انکه ابوبکر فاطمه را فدک نداد و فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فدک
 مرا بخشیده است پس ابوبکر فاطمه را با وجود عصمت تصدیق نکرد و پس فاطمه علی را و ام ایمن را شوه و او را و شهادت
 آنها را رد کرد پس فاطمه غمگین شد و پیغمبر علیه السلام فرموده فاطمه بضعتی منی ان غضبها غضبنی
 به جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام به فدک را و گواهی داد ان علی و ام ایمن و حسن و حسین
 بطل غرض است هیچ روایتی باین شیخ نشده که انا قال شیخ ولی الله من فی تیره لعینین بدی بود او
 عن الخیر بن شعبان عن عمر بن عبدالعزیز جع بنی مویان حیدر بخلاف فقال ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم کانت له فدک کان ینفق منها ما یعود منها علی صغیر بنی هاشم و بنی مویان
 ایهم و ان فاطمه سالتهم ان یجلبوها لها فابی فکان کذا فی حقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حتی مضی بسبیلها ان ولی ابوبکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی مضی بسبیلها
 فلما ان فی عید الخطاب عمل فیها عمل ما عمل حتی مضی بسبیلها ثم اقطعها و ان شجارت
 العزیز بن عبد الله العزیز فرایت ای امتعه رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه لیس لی بحق وانی اشهدکم
 انی و دنتها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و این کسر و عمر
 این شیخ صحیح مرع است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فدک فاطمه را بخشیده بود بلکه دلالت دارد
 بر آنکه فدک ملک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و تصرف و در آن مثل تصرف متولی بود و بیت المال
 چه که این چنین مرد که بعد و ال چنین فرزند عزیز بخشیدن آن اگر ملک او می بود با تمیز بود
 و بر تقدیر شایسته حصه گویم که ابوبکر بر قول مدعی اگر چه معصوم باشد حال آنکه عصمت نزد اهل سنت
 ثابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکم نکند غسل کرد بر کتاب الله تعالی فاست شهادت
 شهیدین من رجاله فان لم یکنوا رجلا من رجلی و اما انان پس این حکم است شهادت کامل
 است معصوم و غیر معصوم را و علی کرد بر سه رسول صلی الله علیه و سلم که همه بر حق تمام نمی شوند
 و بلکه هر یک از این آیه و کتبت که اتفاق و موافق و مخالف تا در زفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حضور
 صلی الله علیه و سلم بود و بر حق فاطمه علیها السلام نیامده بود و لهذا امیر المومنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

هم باو لایه فاطمه زاده و نیز علما امامیه مانند صاحب سراج ابوالکلیین غیره و علما از پیغمبر ذکر کرده اند که مسکاه
فاطمه خضبت و از ابو بکر حیره نمود و بعد از آن در امر جنگ سخن نگردان امرزدایی بکرگران اند پس خوست
الی بکر استرضای فاطمه را پس بنی فاطمه آمد و گفت فاطمه را راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آنچه
دعوی کردی لیکن من بدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که قوت پیدا و شمار از آن بعد از آن آنچه باقی میماند
مستحب کرد و آنرا از قهر او مسکین این سبیل بن فاطمه گفت بکن تو در آن آنچه میگردید من بوجوه خود را
صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر قسم بخدا هر آنچه بکنم آنچه میگردید و تو فاطمه گفت والله لا فعلن فقال
والله لا فعلن قال پس گفت ابو بکر اللهم استهد بصری شنی فاطمه و بود ابو بکر که میداد از آن
قوت آنها و قوت میکرد باقی را و قوت را و مسکین این سبیل و این مطهر علی و در هیچ الکره نوشته
از علما و عظمت فاطمه را که مکرر در فضل الکتاب آمده و در دعا علیه پس باین روایات که علماء
امامیه روایت کرده اند ظاهر شده که ناخوشی فاطمه را ابی بکر رضی الله عنهما باقی مانده و رضامندی حاصل
شده و بر تقدیریکه فاطمه را رضی الله عنه و خضبت وقت ترک باقی مانده است پس قرائن برای آن لازم می آید
و وعده از انحصار فاطمه را انحصاری باید که نشان میدهد و اندیشه چرا که مراد از انضمام قول عامر بن انصاری
فقد انحصرت انت که انحصاری قولی با فعلی بر بنوا بر خود صادر شود که فاطمه را از آن انحصار و انضمام
فاطمه باشد نه آنکه انحصاری قولی نیست پس با بر شایع صادر شود که فاطمه را از انضمام دیگر که این قول فاضل
چون با بر شایع است و منسوب میشود بسوی شایع نمی بینی که متغیالی میفرماید فاضل بقیل مؤمن
منه جلاله فخر او و جلاله و با وجود این اگر امیری مسلمان را در حدی و قصاص بکشد و فعل این و عین دیگر
پس در طلب میراث یاد دعوی سیه بچهره می کشد و خضبت یعنی فاطمه و لم یسکمه از آن اعتراض
برای بکر لازم نمی آید بلکه اعتراضی فاطمه زهر لازم می آید مسلمانان آنستند و چنانچه از آن حاج
می باید داد و آن قرائن است که متغیالی میفرماید ما کان ملون و لا مؤمنه اذ افضی الله و رسول
احوال یكون لهم الخیر من احوه و غیره میفرماید چنانکه در این لا یؤمنن حتی یحلفوا فیها شیء یهدیم
نکته لا یحلفوا فیها شیء من احوه و غیره میفرماید و سبیل التسلیم از پیغمبر که ابو بکر در من میراث قبول نمود

لا فورت احتجاج کرد و یاد و روی به حکم قوله تعالی فاستشبهوا و استشهدوا من دعا لكم فان
 که یکونان جلیان و فوج و امانان از فاطمه طلب شه و نمود و که از رضا شهادت را در کرد و با اتباع
 انصوص کتابت منته موافق نهضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب پرا آمد و ناخوش پرا شد که منافیت
 قول تعالی لا یجحدوا فی انفسهم حواجا قضیت و سئلوا تسلما را بعضی علماء ازین اشکال
 جواب داده اند که فاطمه بشر و نفسی است و صفاتش گلی خطا پیشتر بی اختیار و تکلیف متوجه
 نمیشد و مگر بعد طاعت اختیار حکم ابو بکر چند موافق بشر بود لیکن چون مخالف است مع فاطمه افت
 بی اختیار غضب آمد و ناخوش شد و این جواب نزد فقیر ضعیف است که از چنین نفوس مطمئن مزی نه بود
 نه ساقی است و در تحقیق این جواب نیست بلکه ایست بظرف صفات انسانی که عمل خدا را نشانه
 و جواب پذیر نیست که در هیچ بخاری و قصیده طلب میراث با تعبیرات واقع شده است فوج در است
 که در کلام حقیر است و وحدت لفظی است مشترک در پی معنی یعنی غضب و نیت و نعمت آمده که با فی
 نهایت الجزی و اینجا وحدت اصل او یعنی نیست یا معنی نعمت استعمال کرده بعضی رواه شرح
 که روایت حدیث با معنی کردند وحدت را معنی غضب فهمید بآن قسم یاد و شته و لفظ غضب را و این
 کرده معنی این حدیث و تحقیق نیست که چون فاطمه جواب ابو بکر شنید و با شماع حدیث پیور یافت کرد
 که سوال میراث خلاف است شرح واقع شد ندامت کشید و بر سوال کردن خود میراث را نگذشت که این
 فعل چرا از من ظهور نمود و در حیث معنی که حکم حتی ماتت نیست که در دنیا طلب میراث باز
 سخن نکرده بود تا که در سوال فاطمه طلب میراث موافق نظر آن کرده بود و از حدیث لا نورث طلوع
 و بعد سماع حدیث دست از طلب میراث باز داشت و باز نازندگی طلب میراث نکرد پس بداند
 و غم از پیو چیز شد جواب فی الواقع در دنیا بانه فاطمه هر چه هستی صدور یافته لیکن حال اخضر
 ثواصل نیست که اگر از آنها قوی یا فعلی صادر شود و گوای سهویات بیان صدور یافته باشد و آنها در آن
 معذور باشند چنانچه اکل شجره از او نم نماند پس بیان صادر شده قوله تعالی فنی و لعمری که عذرا
 یعنی آدم فراتوش کرد و برین اکل شجره عزم داشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای است

پس خود که کافر بود بنابر وعده الهی نجات ایل و بود و حجت قال رب انی بک اهل و ان وعدک
 الحق وانت احکم الحاکمین و چنانچه اخذ فدیه از ساری بدر که از سر و پر سیمبر از بطور آواره بنا بر حکم الهی
 که موجب ایستادند و فدیه بود چنانچه تحت تعالی میفرماید و لولا کتاب من الله سننکم سکة فیما لکنتم عنده
 عظیم و این بزرگان و فعال عاصی نبودند معذور بودند لیکن چون بر توبه و در این قول یا فعل خلاف با مقرر
 الهی واقع شدند خصیصه این فعل در بنگاه مصیبه و ستمه استغفار میکنند و ندامت می کنند و بر صبر و
 آن عمر می خورند چنانچه آدم گفت ربنا طمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و تحسننا لنکونن من الخاسرین
 و نوح گفت رب اعوذ بک ان اسئلک عا لیس لی علم و ان لا تغفر لی و تحسنی اک من الخاسرین
 و سر و سیمبر ان در این طبقه پیغمبر خرد و بگریست و فرمود اگر خدا نازل میشد نجات منی یافت از ان بگریست
 زیرا که او مشوره داده بود و قبول ساری و الله علم انده گفته اند حسنات الا برار سیئات القربان شعهر
 کار یا کار نایاب من خود بگوید که ممانده خوشتر شیر و شیر تر آن باشد که آدم می خورد و شیر تر آن
 باشد که آدم بخورد **فصل ثانی** در جواب طعن فارق اعظم علیه ثانی امیر المؤمنین علیه السلام
 رضی الله عنه و آن یازده می آرند یکی آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند الله اشهد رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و بعد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یکتف کتبکم کتابا بالفضل و بعد
 ابدا فتنازعوا فیما استأثرت انما ساستنا هجر استغفر فی ذهاب و یزدون علیه
 فقال دعونی بالذی انا فیه حجة عائد عونی الیه و صاهم ثلث فقال خرجوا المشکین
 من حوزة العرب واجیزوا الوفد بخوما کنت اجیرهم و سکت عن الثالثة او قال فی سیدتها و فی
 روایت و فی البيت رجال منهم عن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجه و عندکم القرآن حسبکم کتاب
 الله و بطون آنست که آن ملعونان میگویند که عرض کرد قول آن حضرت را صلی الله علیه و سلم و در دو جمل را
 چرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یطلق عن النوی ان هو الا وجهی یوحی و روی که است
 و قال الله تعالی و من لم حکم بما انزل الله فاولئک هم الکفر و ن و نیز تر که او است که گردانست
 قد غلب علیه الوجه و نیز در قول فاعل اخرج شعهره نسبت نرمان است بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که شافی گفته است و از آنکه قصه آنکار بنده لازم می آید چنین عرفات است که اینها عیادت
میگویند جواب اول آنست که چون آیه و شواهد هم فی الامر نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در باب کیفیت تطهاری و طرق مجاهده با کفار و آنچه وحی در آن فرود نیامده بود مشاوری میفرمود و قضا
در مجایه بعضی مشورتها مامور بودند مخصوصا در شجاعت که در حق آنها حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
و ذریای من اهل الامر ضلی بولیکر و عمار خیرجه الذمیدی و فرموده که اغنی بی منیها الله ما من
الدین کالسبح و البصر خیر مما یبصر یعنی مرا از ابی بکر و عمر متعینانست که اینها از خود جدا کنم تا فاجر
برای تعلیم من و فریض بفرستم پس ایشان همیشه عرض مشورت میکردند و اکثر وحی موافق رای
ایشان فرمودی اند چنانچه قصه اساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن او نماز بر شجره منافی
و مانند آن مشهور است پس قیفت فاروق در استعداد اسباب کتابت که میثوره داد و آن است
چنانکه در کتابت لایق تراست و آنحضرت رای فاروق را در بنیاده مقصوب فرموده و لهذا بقیه
یوم پشیمبه و تمام روز جمعه و شب پشیمبه و اول روز و شب که آن حضرت
صلی الله علیه و سلم زنده بود باز متعین کتابت شد چنانچه در قصه شایسته فی کل لاله الله دخل
الجنة رای فاروق پسند فرموده انور بره لازم بدان منع فرموده بود از اینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کتابت هر حق تعالی مامور نبود اگر ماموری بود و تا یکدیگر تبلیغ با جفا و در طایف و اوقات
او میفرمود و منع کنند کار از او میفرمود چنانچه عایشه و حفصه و ابوباب امامت عمر برای نماز بر فرمود
و تا یکدیگر گفت هر و انابک لصلی الناس و هر که در تبلیغ امر الهی قائل نفرمود که مخالف عصمت است
عدم مثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالتک و الله یتصلک من الناس و قوله اتعابا یطعن عن الهوی ان هو الا حی یوحی
علمند پیدا القوی یعنی جبرئیل مراد از آن مستحکم مایطع القرآن عن الهوی ان هو فی القرآن
الا حی یوحی عام نیست جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الا لازم آید که علمشید الهوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادق آید پس فایس و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وحی بودی قوله تعالی لم اذنت لهم وقوله تعالی لم تحرموا اجل الله لک
 نازل نیست و اما چه می نماید بدانکه هیچ مشطوقی انحضرت صلی الله علیه وسلم وحی بود بکار و
 کرده اند از محمد بن الحنفیه از امیر المومنین که فرمود لقد کان کثیر الناس علی اذنه القطیة امر
 ابراهیم بن العباسی صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها و یختلف الیها فقال لی العباسی
 صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف و انطلق فان وجدت عندها فاقبلها فلما اقبلت نحو
 علی بن اریه انی فخلته فرقی علیه حاتمیری بنفسه علی قفاه و شرع بجلیه فاذا به حجاب منبر
 ماله مال الرجال لقلیل ولا کثیر قال فخذ السیف و رجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم
 فاجترته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الرجس اهل البیت کذا ذکره الشریف المتوفی فی کتاب
 الدر و الغرید کسب من یطیق الی النبی صلی الله علیه وسلم وحی بودی علی را برای قتل قبطی نفرستاد
 و راجحه قول بنی صلی الله علیه وسلم در مقام مشاورت محبته نیست بلکه امر است چنانچه بنی صلی الله علیه
 وسلم در شب معراج نه بار بشارت موسی بعد امر الی به بجا بیاورد راجحه کرد و موسی علیه السلام بعد امر الی
 انما ات القوم الظالمین فعم فیهم الا یتقون راجحه کرد و گفت انی اخاف ان یتکبرن الی قول فاجتره
 ان یتکبرن کسب راجحه عمر برارد وحی باشد و قول عمر قد غلبه الوجع محل اشکال نیست چرا که علیه و مرجع
 امری است بمقتضای شریعت انبیا و انوار ایشان درین برابر اند پس درین ترک و است نیست بلکه
 است و قول قاتل اهل بیت منتهو و متعل و منی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند متعوت
 قول خود کردند باین کلام و تفهام انکار است یعنی هر چه زبان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس
 آنچه منتهو باید چنانگی کنند و بگویند که جمعی که متعوت بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و منی بحد و مضور
 کلامی است که بضعف الایات حکم یا علیه شکلی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفت بطریق استقامت تقریر
 که مقتضیه ایم مراد انحضرت صلی الله علیه وسلم پس باید پرسید تا موافق امر بجا آید و از رویه چه
 معلوم نیست و که قابل است بجهت منتهو و چه بوده باشد و اگر غرض است که مقتضی انحضرت صلی الله علیه
 و سلم کتابت است اختلاف مرصنی بود پس باطل است بلکه بجا نیست که مقتضی و کتابت نیست اختلاف

با بشیر روی احمد بن محمد بن زید بن علی بن ابی طالب قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ان اتیه
 بطبق یکتب فیها الا یضلل منه من بعده فحشیت ان یفوتنی نفسه قال قلت انی لحفظ
 وای قال وای بالصالحی والکلی واما مملکت ایا لکم واکثر تصورات اختلاف بوده با البتة اختلاف
 حدیث بوده باشد بدلیل حدیث عایشه ادعی لی اباک واخلک الکتب لکن کتاب الحدیث
 عجبت از ان ملعونان و غیر این که خود بکذب اکثر از نبی میکنند باینکه عظیم چیزها که در آن مخالف رسول
 الله علیه وسلم حکم بر خلاف ما نزل الله باشد و با اینهمه دعوی میکنند میکنند و دیگر صحابه کرام را با و بیانات
 فاسده خود مخالف رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت کرده تکفیر آنها میکنند و چنانکه ما اکثر هم مجرب با بویه
 در امانی و دینی در اشد اتعلوب ایضا کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را بقتدر بهم داد و گفت
 که علی را بده و بگو که خرید کن برای اهل طحانی و غایب شده بود بر آنها گر سنگی پس فاطمه علی را داد و گفت
 که ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است که خرید کن برای ما طحانی پس علی گرفت و برای
 خرید طحانی برای ابلهیت از خانه برآمد پس از وی سایل شنید و آن در احم او را و ایدان هیچ
 است و در خانه امر پیغمبری که لا یطیع عن الهوی در شان اوست و تصرف و مال غیر بر خلاف اذن
 او و ختی کرد نیست بر اهل عجم ملاحظه گر سنگی نشان و ترک واجب نفقه اهل فعل مندوب و احتمال بلکه
 یقین چنانچه پیغمبر علیه السلام در فعل عمر علی نظر بر بزرگس آنها نشسته است و روایت میکنند از آنکه
 حکم بر خلاف ما نزل الله مثل حل و طی ائمه غیر باذن مالک حال آنکه حق تعالی میفرماید و الذین هم
 لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم و اما مملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین متن انتجی
 و در آن فاولک هم العادی و مشک نیست که ائمه متعارف و نه و نه ملک یمن وجود از نماز
 بارجه بلوت بخون نبل و زخم حال آنکه حق تعالی میفرماید و یشابک فطرس و استرقاق اولاد صغار
 ذمی که قتل مسلم کرده باشد حال آنکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعض و زنه بعض ترک و نفس
 امارت است بر عجم و روایتی کنند از صادق که نهی کرده از آن خنثی زن مسلمة اسلام و از کاظم نهی از
 امر خنثی خلق اصول و ن حال آنکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم عجم و در آنکه قصد اسراف

خانه فاطمه که جواب این باطل است از منقرضات و کلام رواقض در بحال مختلف است
 اگر میگویند که اراق کرد و بعضی میگویند که قصد اراق کرد پس اگر اراق میکرد باید سبب اراق حین
 میکرد و متواتری شد و اگر فقط در دل قصد اراق کرده بود اطلاق بر آن محال است بیوم آنکه موت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آنکه کرد و متواتر بود که میفرموده است جواب این محل طعن نیست و دلیل بر آن نیست که عمر را
 علم نبود بجز موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه این قصه دلیل است بر فطرت و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و سلم که سبب موت آن جوان را باخته و از معلومات خود در اهل شد چهارم آنکه از سایل شرعی علم
 نه است اگر در بر جمیع اهل علم علی گفت ان كان لك عليها سبيل فلين لك علي فبطنه سبيل فقال عمر
 لو كان علي الهلكة عمر و حكمه و بر جمیع از مجنونه علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول رفع
 القلم عن النائم حتى يتيقظ وعن المجنون حتى يعقل وعن الطفل حتى يحتلم و زود پس خود را
 شجره احد تا پس صد و تمام نشده بود تا که در پس آنی صد و ده بعد موت زده و ندانست که سبب نیست غیر
 سکنت اقبال زدن حدیث و ندانست حدیث بخراب معلوم شد که از سایل اطلاق نه است
 پس البته او هیچ نیست جواب هر کون عمر رضی الله عنه بر جمیع موضوع است ثابت نیست و اراده بر جمیع
 مجنونه در کتاب اهل سنت بدرجه صحت رسیده و اگر فرض این بر و او صحیح شود پس محمول است
 بر آنکه عمر رضی الله عنه بر جمیع از اطلاق نه است باشد واجب بر امام سوال رحل خیار غیر پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حکم کرد علی را با فائده حد بر زنی که در نفس او علی حد قائم نکرد و خوف آنکه میرود و
 کرد این سنی را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و میفرمود احسب انما حتى ينقطع دمه انما اقر عليه الحد
 فاعلمه محمد بن بابويه قتی روایت کرده در فقه من لم يحضره الفقيه که علی امر میکرد با فائده حد سرقه حبس
 قبل اختلاف این روایت دلالت دارد بر آنکه قصد امر کردن عمر بر جسم مجنونه و اغراض کردن علی بر
 موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول صلی الله علیه و سلم و برخلاف روایت خود حکم
 کند بحد سرقه بر هر ضعیفی و اغراض کند بر حکم کردن عمر بر یک مجنونه و قصه تمام کردن صد و ده بعد موت
 ابی شجره دروغ و باطل است و هیچ نیست که صد و ده زود و او شجره زنده ماند و احاطات او نه و بعد

[illegible]

آیه بر سر و تن و لاله و اورد لیکن عدم کراهیت و لاله ندارد و حکام را در اکثر موارد میباید که کراهت داشته
 باشد یا در آن ترک مصلحت بود منع از آن میرسد پیغمبر صلی الله علیه و سلم زید را طلاق داد آن ریش
 منع فرمود گفت ملک علیک زوجتک و ان الله علامه طلاق مباح بود و قول عمر بر انداختن زیاده
 در بیت المال بنا بر سیاحت و مبالغه و منع از مکرده بود و قول عمر کل اقد من عمرتی الخدرات بیاقره
 و هم نفس بودند آنکه متعلق زن حق است و خانه عمر طبل و اگر چنین می بود عمر بقول زن از قول خود
 رجوع میکرد و تحقیق آنست که عمر در ایام خلافت خود از مخالفات مهریه منع میکرد و میگفت ما خروج رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و لا زوج بمانه بکلف من ارجائه و هم رواه اصحاب السنن الا در بعض
 در بقیه بقیه یحیی بن طعن نیست اگر مردی علم واقعه در یک سله در جوابی خطا کند و طفلی باز می جواب
 درست دهد بلکه محل بیع است الزمان عمر از ابن جبر و ابن البرمن محمد بن کعب قال سال
 رجل علیا عن مسألة فقال فيها فقال الرجل لا یحکم لکن لکن لکن قال علی اصبت لخطا
 و فوق کل فی علم علیهم شعر پسندید و شما مردان جواب چه که من خطا نمودم و در حضور
 ششم نگذاشت که روایت از انس که سهیم ذوی القربی بود قال لعلی انما اخفتم من شیء فان
 الله خشمه للرسول و لذی القربی و البیتاحی و المساکین و ابن السبیل جواب در منع و اعطای سهیم
 ذوی القربی روایت از عمر بن الخطاب آمده و قد خرج ابوداود و عن عبد الرحمن بن ابی ملیح عن علی بن ابی طالب
 و عنهما سهیل و ذی القربی و اخرج ابوداود و ایضا عن حمیر بن مطهم ان عمر کان یطعی ذوی القربی
 من خشمهم و یوصد بیتاحی و یفرض علیه لفظ عبد العظم المذنب و این روایت مختار شافعی و مالک است
 که شمس غنیمت نزد آنها پنج سهم تمست می شود و چنانچه در حضور انحضرت صلی الله علیه و سلم
 مصد رسول امیر راست و چهار حصه چهار حصه است ذوی القربی و البیتاحی و المساکین و ابن السبیل
 در روایتی است از عمر بن الخطاب که گفته و این روایت ابو حنیفه ترجیح داده اختیار نموده و گفته
 که لام در رسول جای ملک نیست و الا واجب گرد و قسم شمس و زکوة بر وجهی که جمیع افراد فقرا
 را رسد و این مجال است و کسی بدان قابل نشد بلکه لام رای عاقبت است و بیان مصروف هم در

قوله تعالى انما الصدقات للفقراء وعلیه برای استحقاق فقر و مساکین این سبیل حاجت است و برای
 رسول صلی الله علیه و آله کفایت رسول و برای ذوالقربی مناصره و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم خضه ای را نقل
 به بنی هاشم و بنی مطلب و بنی نوفل و بنی عبدالمطلب را نهاد و چون بنی نوفل و بنی عبدالمطلب عرض کردند
 که این خضه را بنی هاشم بخارند و بگویند که این مال ما است و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فرمود که بنی هاشم و بنی مطلب و جابلیت همچنین بودند و بشک
 کرد و در اصابع از این خضه معلوم شد که عده دینی هاشم و بنی مطلب مناصره بود و چون موت رسول صلی
 الله علیه و آله سلم حصد آن در ساقط شد حصه دکاری نیز ساقط شد از وصال عده الاستحقاق نیست پس کرم کرده
 شود خمس غنیمت و فقر و مساکین این سبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوالقربی را و مساکین آنها
 را و این سبیل آنها را بر دیگر فقر و مساکین و این سبیل پس ترک عمل برآید لازم نمی آید که مقتضای
 آیه همین است که عاقبت خمس بذوی القربی و فقر و مساکین و این سبیل شش بهر سه نفر و آنها رسیدن ضرور
 نیست بلکه محال است و عمر و هم سهم ذوالقربی از جمع افراد آنها منع نکرده و همین است عمل روایت جبرین
 مطهر و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید که مذکور نادرست
 جماعتی از امامیه نیز موافق قول عمر وند پس بجهت است و مستند هم را روی عن الامامة نیز امیرالمؤمنین
 در شش بهر سه غنیمت مخالفه عمر نکرده و در دیگر اشایل موافق رای خود در فیه و مخالفه عمر کرده و محادی
 و در طعن از محمد بن اسحق روایت کرده اند قال سالت ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی
 ابن ابیطالب لما ولی امر الناس کیف صنع فی سهم ذوی القربی قال سالت به و الله مسلک
 الی بک و عمر بنیهم بلکه حد زنا بر غیره قایم نکرد و شاید را عقین نمود جواب این که انانی و اقرار است
 و حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن جوزی و سنن ابی یوسف و ابن جوزی و در تواریخ خود ما
 نقل کرده اند که منیره بر سر برود و مردم اخبار روی دعوی زنا کردند با زنی از جمیل و این معنی بهر
 یوشنند عمر منیره و شهود را بحضور طلب نمود چون حاضر شدند یکی از شهود بر روی منیره شهادت
 داد که دیدم و را در میان دوران آن زن عمر گفت این شهادت معتبر نیست شهادت منیره

که دخول کرد با وی یافتند و دخول جنین در شکم کرد گفت اری چنین دیدم پیشتر و دوم شما گفت شهادت
 میدهم مثل شهادت اول عمر گفت فی شهاده بده آنکه دخول کرده اند و دخول میل در شکم گفت اری
 یعنی سر و کلاه شهادت و او مثل شهادت بر دو پسر شهادت چهارم را طلبید و حاضر بنمود و چون حاضر شد
 از شنیدن برای جماع و دیگر متنبهات جماع شهادت داد چون عمر رسیدید که تکلیف فی الملک
 او گفت چنین نیست دیدم پس امر کرد عمر بن زون سر یک شهود پیش نهاد و در حد فدیست این شهادت
 عمر بن زون را عین صواب بود که انصاب شهادت تمام نشد و طین شهود او فدیست فاد بود و محمد
 بن بابویه در فقه روایت کرده که مردی پیش امیر المومنین آمد و اقرار کرد بقتل اقرار که قطع بر او
 لازم آید پس قطع نکرد امیر المومنین فقیر گوید چنانکه آنست که امیر المومنین بهرم نجاشیه پیرانده باشند
 که موجب فسخ حد باشد فان الحد و دقتند ری بالنسب شما شهادت کرده در دین زیاده کرد و آنچه نبود
 و آن تراویح است اگر گردان واقفانه آن بجایه و خود و انوارت کرده بآنکه بدعت است و قد ثبت
 عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال کل بدعت ضلالة جواب نماز تراویح بدعت است
 شهادت ثابت شده بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود و فرض علیکم صیامه و سن لکم
 قیامه و هم فعل او تراویح مانند سایر نو افل نیست بلکه جامع آن ثابت شده بفعل رسول الله صلی الله علیه
 و سلم در شب کمار راه بود او و الترقی و صحبه و احمد و النسانی و ابن جبر عن ابی ذر و عذر بیان
 کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ترک مواظبه روی البخاری و مسلم عن عائشة انه صلی الله علیه و سلم
 صلی فی الجحد صلی بصلواته ناس ثم صلی فی القابله قلنا لئلا ناس ثم اجمعهوا فی النائله
 فله یخرج الیهم فلما اصبحت قال قد ایت الذی صنعتم فله یمنع من الخروج الیکم
 الا فی خشیت لا فتراض علیکم و ذلک فی رخصه و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر عبادت ترک مواظبه
 یعنی خوف از اطلاع او معلوم شد که نبرد و الی انفعاله مواظبه ضرورت پس نه بودون ثابت شد
 و قول عمر نعمت الله نعمته از بدعت معنی لغوی اراده کرده یعنی نو پیدا و آن مواظبه بر جماعت و آنچه
 منج است بدعت معنی شرعی است یعنی احداث در دین غیر از که اصل آن در کتاب است بدعت رسول الله

صلی الله علیه وسلم سنت خلفاء راشدین و اجماع ائمه نبیانه شود و آنچه سنت خلفاء است فاعمل سنت
نه بدعت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعدی منکم بعدی فنی فی اختلاف فاکثیرا فعلمکم
بسننی و سنته الخلفاء الراشدین المهديین عضوا علیها بالنواجد و ایاکم و محدثا بالکفر
فما یکمل بدعت ضال له اخرجه الترمذی و ابن ماجه عن العراض بن یزید است بر اینها گفته که احدی است میکنند
در دین آنچه نبود و از آن در دین اصلی و نسبت می کنند آنرا بسوی ائمه مثل غیل فرج و نماز غدیر و نماز
نور و نماز روز وفات عمر و ندادن بعضی و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و کلینی نوشته اینچنین احداثاتی بی اصل میکنند و چون میکنند صحابه که پیام سنت از آنها شده و دعوی
آنکه تشریع مفوض بود بسوی ائمه طایفه است انکار ختم نبوة کما هر نیم آنکه حکم کرد در حدیث نبوی صید شایع جواب
اینهم دروغ و مفتری است و بزرگتر صحت زود صید شایع از دو صوت خالی نیست یا آنکه محدث و دام الاعضا بود
و شایع درست او را زود و این ائمه است پیغمبر است صلعم عن ابن النبی صلی الله علیه وسلم
ضروب فی الخمر بالحدید و النخل و جلد ابو بکر و عیین رواه البخاری و مسلم پس حدیث شایع
مردم در حدیث زانیع محضی زده باشد یا آنکه آن شخص ناقص الحلقه بود و حدیث شایع عبارت
از حدیث شریک است در یک موهول و آن نیز مانده است از سنت عن سعد بن سعد بن سعد بن سعد بن
ان سعد بن عبادة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اجل کان فی الحجة من حج سقیم
فوجد علی امته من امامهم یحنت بها فقال النبی صلی الله علیه وسلم خذوا له عتکالا
فیکفه شمر الخ فاضربه ضربة رواه البخاری فی شرح السنة و تحلیل که حدیث شایع در حدیث شریک
زده باشد در وقتیکه حدیث مقدم نبود و جسم آنکه متعنه کاح را منع کرد و حال آنکه در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود پس شایع که حکم خدا را و تحریم نمود و ما احل الله جواب متعنه کاح را به پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خود حرام کرده بود مگر آنکه جمعی از صحابه یسبب می بلوغ حدیث یسبب
تا و این آن اختلاف و شتمند عمر رضی الله عنه و ائمه نبی پیغمبر علیه السلام نمی بلوغ کرد و سبب
فاروق بن قحطی واضح شد و اجماع انعقاد یافت و اختلاف مضعف گشت و درین مسئله و امثال آن

مسائل جامعیه حقیقی است مرعرا بر آنه و معتقبتی است عمر را بطون و حرمه متعمر و است در جامعیه از اصحابه منهم
عمر و علی و ابوبکر و سید القبری و سید بن الاکوع و روی مالک و جامعین الحدیثین عن الزهري عن
عبد الله و عن الحسن بن علی بن علی بن ابیطالب عن ابیها عن علی بن ابي طالب عن رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان انا دی النبی عن المنع و حریمه با بعد ان کان اموها من بلغة النبی اکبر
عنهما من لم يبلغه النبی کان یقول با باحتها فلما علم ذلك عمر ايام خلافته نفی عنها و بالغ
فی النبی و اخرج مسلم عن یونس بن الاکوع انه قال رخص رسول الله صلی الله علیه و سلم المنع و اخرج طاس
ثلاثا نفی عنها و انما رخص المضطر من حل لیسکوا المسلمین کانه کما رخص بی الدین الحیر
لدفع قول الفل ثقیفام فیما مؤیدا و اخرج ایضا انه صلی الله علیه و سلم قال قد کنت اذنت لکم
فی الاستمتاع من النساء و انی قد احرمت ذلك الی يوم القیامة فمن کان عنده منهن شیء فلیحل سبیلها
ولا تأخذوا مما آتیتمی من شیء و ابن عباس بن ابیها بن منة فتوی نداده بود و در حاله اضطرار چنانچه
از طریق خطابی از سعید بن جبیر روایت کرده گفتیم ابن عباس که مردم از فتوی متبعه و ایتیه می کنند
گفت سبحان الله ما بهذا افئیت و انما هی کالمیتة و الدم و لحد الخیر لایحل الا للمضطر
پس ابن عباس بن منة فتوی هم رجوع کرده و مثل فتوی جمیع بخرمه متعمر مطلقا و موبدا حکم کرده سوال
حضرت مرتضی بنی از متعمر بود و خبر که در سال ششم از هجرت بود و روایت کرده و احادیث دیگر و لایزال
بر آنکه روز طاس در سال ششم بود و جعل شده بود پس متعمر از حرمه متعمر جواب این اشکال
به و وجه است یکی آنکه تحریم متعمر در غزوه و طاس است و غزوه و طاس در غزوه و طاس در غزوه و طاس در غزوه و طاس در غزوه
متعمر ذکر نکرده اند و تحریم متعمر در غزوه و طاس است و غزوه و طاس در غزوه و طاس در غزوه و طاس در غزوه و طاس در غزوه
و ذکر تحریم متعمر و حریمه در یک حدیث جمع کرده و تحریم حریمه را موقت کرده و غیره خبر مردم را گمان پیدا
شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشد و این حدیث بی دلیل و تحقیق است که چون ابن عباس
در تحریم متعمر و تحریم حریمه را موقت کرده و این حدیث را موقت کرده و این حدیث را موقت کرده و این حدیث را موقت کرده
و ذکر کرده دو تحریم متعمر و تحریم حریمه را موقت کرده و این حدیث را موقت کرده و این حدیث را موقت کرده و این حدیث را موقت کرده

آمدیم در غرض او حاصل کند شش که شده بود تحلیل و کرم آمده و اثر اینهمه سیریم متعنت چنانچه
استدلال علی بن عباس بر آن دلالت دارد و اجماع بر آن منعقد شده و نیز خبر بر مرمت متعنت قولنامه
است و الذین لهم فیهم حافظون الاصل از واجهم او ما ملکنا یما انهم فانهیم خیر ما یومین
فمن یبغی و راء ذلک فاولیک هم العادون چرا که زن متعنت از اوج نیست چنانچه ابو بصیر کازروانی
است و صحیح از صادق رها کرده اند سال عن المتعنت له من العدیع قال لا و من السبعین
و احکام زوجه از عده و ایلا و ظهار و احصان لعان و ارث هیچ چیز در آن نیست پس زوجه است
و نه ملک است و نیز اگر زن متعنت داخل در جهات بودی احصان بمتعنت باشد می گوید تعالی بعد
ذکر الحرات و اجل الکرم و اراء ذلک لکون یتبغوا با و الکرم محسنین غیر مسافحین و شتم با تفاو
قریبین محسن نیست چنانچه در فرض بر ابائتم متعنته قوله تعالی است فما استمتعتم منهن فان هن اجور
هن فربضیه گفته اند که مراد از این آیه متعنت است نه نکاح و به هر یکی آنکه در نکاح بجز و حقه نصف مهر
لازم میشود و بدین نوع تمام مهر و مقتضای این آیه آن است که بی دخول چیزی واجب نیست و جواب
ازین وجه آنست که هر چند ازین آیه معلوم میشود که دخول مهر واجب میشود ولیکن معلوم نمیشود که بی دخول
واجب نمیشود بلکه آن حالت سکوت عنما است و نصف مهر که پیش از دخول واجب می شود از آیتی
دیگر واجب میشود قال تعالی و ان طلقتموهن من قبل ان یغسواهن و قد فرضتم لهن فی حقهن
فخصم ما فرضتم الاینه و نیز به حدیث و اجماع واجب میشود و وجه دوم آنکه متعنت در شرع حقیقه محض است
را گویند که در آن حضور ولی و شاهد و شرط نیست و در غیر آن مجاز است پس اگر بر غیر متعنت عمل کرده شود
لازم آید عمل مجاز است امکان انقضیه جواب این وجه آنست که بودن متعنت حقیقه شرعی درین معنی است
لازم آید که بعضی عقد متعنت لازم آید و پس فلیس حق آنست که مراد از استمتاع درین آیه و طلی است
بعقد نکاح صحیح بقرینه منهن که فیما راجع است بوجهی متروحات که سابق در تحلیل تفسیریم آنها سخن
میرود و قال تعالی و لا تنکحوا ما نکل اباکم الا بالکراهات الی قوله لکذا استمتعتم بهن من قبل ان یغسوا
محضات چنانکه متعنت موجب نیست و به سوم آنکه در قراة ابن مسعود و ظاهر شتم متعنت نه من الی اجل

و متعنت است اگر از امور حقیقه شرعی درین معنی است

مسنی واقع شده و ابن عباس را بنی حبیب بن جهمین سزا دادند جواب ایشان را بنی حنن طلبت
 و بهر سبب صحیح و ثابت نشده و بر تقدیرت سیم صحنه منتهی است و علی القریب عن ابن عباس
 قال انما المتعة فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البیضاء لیس بها عیفة فیتزوج المرأة
 بقدر ما یروی انه مقیم فحفظ له متاعه و تصلی له شیء حتى اذا نزلت الایة الاعلا زواجه
 او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس کل فرج سواها فهو حرام یا زعماء انک عمر از متعجج منع کرده حالانکه
 متعجج از کتاب نبوت و اجماع ائمه ثابت است قال الله تعالی فمن تمنع بالجمعة الى الحج فاستیسر من
 الهدی جواب مرد عمر از منع آنست که عمر در شهر حج و بعد از آن حج و در همان سال یکبار حرام یا حرام
 جدید جایز نیست بلکه ایجاز است بجنبان نبوت و اجماع بکبر و عمر از منع منع است از منع حج یعنی شخصی
 احرام حج بسته در کعبه نخل شود و آن حج را منع کرده بافعال عمره حلال شود و پسر حج از سر گیرد و این
 که عمر رضی الله عنه منع کرده موافق نص شرع است منع کرده قال الله تعالی و اعطوا الحج و العمرة لکم امر
 باتمام حج متعینی است یا منع حج و این منع حج بعمره در سال حجة الوداع صحابه را منع حق همان سال
 جایز شده بود بجهت آنکه اهل جاهلیت عمره را در شهر حج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون بکعبه و صحابه
 احرام حج بسته آمدند حکم کردند منع حج و ائیمان عمره مخالفه للحج ایلانته روی مسلم عن ابی ذر ان قال کان
 للثقة بالحج لا یحج صلی الله علیه و سلم و لم یخاضه و اخرج النسائی عن جابر بن عبد الله قال قلت
 یا رسول الله فینما الحجة لنا خاصة ام للناس علی ما فقال بل لنا خاصة پس برودن من عمر از متعجج
 و متعجج موافق شرع بودند با تابع نبوا و آنچه از عمر روایت گفت متفقان کاننا علی عهد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و انما انهی عنهما بما جاز است مرد و آن است انا اظهر التحريم چنانچه میگویند نهی الشایع
 عن شرب کل مسکر فلیلا کان او کثیرا و این از ان قبیل نیست که امامیه تهرت آن میکنند برائمه و میگویند
 که انما سباح کرده اند تخلیل بر آنکه حکم نهی از شرب است نه مکات یمن پس در تخلیل نسخ حکم خدا و تخلیل حرام الله
 می آید **فصل ثالث** در جواب مطاعن جلیفه ثانی که ابی یونس عثمان بن عفان بن ابی العزیز
 رضی الله عنه و آن یازده میگردد بکسر و الی و حاکم ساخته بر کارای مسلمان کسانی که در آنها

حیانه ظاهر شده جواب نعمان رضی الله عنه علم غیب است باینکه حسن ظن و بیعت او را و الی میساخت
 و از هر کجی خیانه ظاهر شده او را عزل فرموده و المغانی عرف عند المعامله و همچنین علی رضی
 بکن ظن خود و الی ساخته بود چه کسی که از آنها خیانه ظاهر شده بود پس آنها را عزل فرموده و بعضی از آنها
 بی ایام او و در چنانچه دلالت می کند بر آن کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته ام بعد فلان التکلیف
 فی مانتی و جعلتک شجاری و نباتی و لم یکن فاعلی رجل و فی مانتی فی فنی کما ساء
 و موازرتی و اداء الامانة الی فلما رايت الزمان علی بن عقیل قد کلب العدو و
 قد حارب و امانة الناس خربت و هذا الامنة قد فکت قلبت و ابن عکرمه ظهیر المحقق و
 مع الفارقین و خاذلته مع الخاذلین و خنته مع الخائنین فلما ابن عکرمه و اسبیت
 و لا الامانة ادیت و چنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تشبع طعاما و شرابا و انک
 تعلم انک تاكل حراما و تشرب حراما و تنباج الکماء و تنکم النساء و علی اموال الینا فی السلیکین
 و المؤمنین و المجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته که لا ضررناک
 سیفی الذی ما ضرت احد الا دخل النار و یکی از آنها مندرین مابرو و عبدی بود علی رضی الله
 عنه او را هر چند جا عل کرده بود چون در امانه خیانت کرده بوی نوشته اما بعد فضاخ ابیات
 غر فی مانتی ظننت انک تنبع هذا و قتلک سبیله فاذا انت فیما رقی الی عنک لا تدع
 له و انک انصیاد اولی الاخری و انک عتادا و در آن نوشته تعمر بیک بخواب و یصل غایتک
 بقطیعة و بیک فن کان بصفیک فلیس لاهل ان یمد بک لغرا و یفقد به امر او یعلی له
 قد راویش ترک فی امانة او یومن علی خیانه فاقبل الی حین یصل الیک کتابی هذا انشاء الله
 و این دو کتاب از مشایخ میرکتب علی است رضی الله عنه ذکر کرد و هر دو کتاب
 را رضی در پنج السبلائے و اجماع اما بیهست که علی و سایر ائمه میباشند آنچه بود
 و آنچه خواهد بود تا روز قیامت محبت بن یعقوب کیست از ائمه اما بسیار

باین معنی روایت میکنند پس بر اعتقاد فاسد امامیه عمر بن بر علی رضی الله عنه لازم می آید که اینچنین
 کسان را جزاوی کرده بوده و بر اعتقاد اهل سنت نه تا عمر اصن بر علی لازم می آید و نه عثمان که هیچ
 کس را علم غیب نباشد بکنند لقوله تعالی لو کنت اعلم الغیب کنت لکافرا من الخیر و ما منی السوء
 و نیز علی رضی الله عنه بفرمانی که ده بود و زیاده را که مادرش سیمیه داشتند جدا بایستد با ابی سفیان تعلقی داشت
 و در آنوقت زوجه عبید بن جراح ثقیفی بود و همدان وقت زیاد و سمنولد شد چون بزرگ شد و فضاختم
 و بلا ختم و زکریا که پدید آمد روزی عمر بن جراح گفت که اگر این جوان از فرشتی می بود عرب بعضا
 می راند انگاه ابو سفیان گفت که من میدانم از وضع او در شکم مادرش علی رضی الله عنه از او پیش
 ابو سفیان گفت که این از نطفه است زیاد از فرط سفاهت بدون خود زنا زاده از نطفه ابو سفیان
 فخر سید و غرضیکه امیر المؤمنین صلوات دیده و برهنه و مجبور او طلع نهشته او را امیر فارس کرد
 و کارهای ضبط و شق آنجا از دست می درشت معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشید امیر المؤمنین
 بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه به نوشتنه است تا ترا بخود کشد و خود کن بدستی که او
 شیطان است از سر سوی آید و بن توار ابو سفیان بنی است و نه استحقاق ارث از وی داری انقضه
 زیاد و معاویه علی رضی الله عنه و زنا فتنه علی ماند و بعد از شهادت علی و صلح حسن رضی الله عنه با معاویه
 معاویه زیاد را زخمی که ابو سفیان بخصم علی و عمر و علی ص گفته بود یاد و او پس سال چهل و چهار هجری
 زیاد و معاویه رفاقت کرد و خود زیاد بن ابی سفیان میگویی یا نید چون معاویه او را والی عراق کرد از این
 ترین اعداد اولاد علی بن ابیطالب بر آمد پس چون بگرفتند او را آنجا سعید بن مرجع بود از دوستان
 و عضو صمدان علی بن ابیطالب زیاد او را توفیق نمود آن سیاره از آنجا که تیرش حسین بن علی بدینکه بود
 زیاد و خانه او را بدم کرد و مال عیال در گرفت حسین بن علی زیاد نوشت که چرا این حرکت را بسوی
 کردی خانه او بنا کن و مال او بوی مستمرد گردانم او در جواب حسین عجب بیار کلمات بی ادبی و تشناده
 نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد و معاویه نوشت که حسین بن علی زیاده و زنج بجهت ظلم بر سعید
 بن سراج و بی ادبی حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بنا کن و مال در او پس

۱۲۵

الفصل زیاده و زحاف غریزیه بسیار کرد و شوی هزار دینار بپایند کس را بکنانه گشت اگر امیرالمومنین
علی از خاشاکش و عواقب امور زیاد و طبع او سختی چرا و اورا امیر فارس کردی دویم آنکه حکم بن
عاص را رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مدینه بدر کرده بود و ابو بکر و عمر او را در مدینه آمدن ندادند عثمان
چون خلیفه شد او را در مدینه جواد جواب از بنی قریظه مردم از عثمان پرسیده بودند و جواب داده
که این پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجازت گرفته بود و دم و حلم
بزرگش ای که موجب تخراب بود و توبه کرده بود لیکن چون عثمان درین حقیقت متنهاشا بد بود
ابو بکر و عمر بر شهادت یکس عمل نکردند و او را در مدینه آمدن ندادند چون عثمان خلیفه شده خود
با یوشن خود اجازه بنی قریظه صلی الله علیه وسلم شنیده بود و عرب سلم خود عمل کرد و او را جواد و فاطمه
فیسوم آنکه اهل ندرایت خود را مالهای عظیم میداد جواب سلم رحم و سخا از مصالح حمیده است
و طعن و قتی راجع شود که از بیت المال زیاده از حق کسی از قارب خود داده باشد همچنین نیست بلکه
عثمان بحدود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم مال بسیار داشت چنانچه مجسمش عشرت کرده و نهضت
شریخه اسپ بغازیان داده و در خلافتهم از مال خاص خود صد رحمتی بسیار میکرد و عطای
او از بیت المال مخصوص با قارب نبود بلکه بیعی اهل اسلام میرسد عن ابن ابی عمیر قال سمعت
عثمان یخطب ویقول یا ایها الناس ما تقولون علی و ما من یوم الا و انتم تقسمون
فیة من غیره ابو سعید خدری عطاء ای عثمان بسیار ذکر کرده و ذی الذلیلین خود جواب سبطین گفتن
سهال و بن الجعد قال دعا عثماننا صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرجع عام بنی اسیر
فقال انی سأثله و انی لأحب ان تصدقونی انشدکم الله هل تعلمون ان رسول الله صلی
الله علیه و آله کان یوسف ثنیاً علی سایر الناس یوسف فی هاشم علی سابق فزیق فنکت القیم فقال
عثمان لو ان بیك مفاتیح الجنان لاعطيتها لبني أمية حتى يدخلوا من أخوهما قال فاروق
أنک تمیرهم از آنکه نبی امیه بر سر دشمنی قرار دهست بلکه ای ذی النورین در نیابت نتیجه نفع
خواهد بود و بعد از آنکه خود را در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمودی که با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از غمی نمی کرده بود

۲۹
و مسلمانی را در آن گدازید و بر سر آن همه جوانان و جوانی بی گناهی را کشتید که بجهت مال خاص خود و اتحاد جمعی نمیکند
و خلفا و همه شریفان و بزرگان و جمعی برای مواساتی بیت المال و دوستی که زمینهای جمعی کرده بود ملک خاص
عثمان بود برای مسلمانان گدازید و چون ضرورت پیش آمد جمعی کرد برای مواساتی بیت المال نیز مرد
که برای سپاس عبادان و مال قسط با جلع صحابه جمعی کرده بود و چون آنکه عبد الله بن مسعود را انقدر زد که آنرا از
پهلوی او شکست جواب نپذیرد و فرار و دفع است اگر تفریر و یاد ب فی الجمله ثابت شود و در آن حق
بطرف عثمان بود و خواست که تحقیق حق کرده مردم را بر یک مصحف جمع کند تا خلاف بر نبرد و آن مسعود
عاقبت میکوبد پس از اطاعت اولی الامر و عاصی المسلمون موجب تحریر شد و ششم آنکه عمار بن یاسر را
انقدر زد که او را قتل شد و جواب هیچ نداشت که عثمان نه خود عمار را زده و نه کسی را امر بر ضرب او کرده و بعضی
غلامان عثمان که از جلالت قدر عمار مطلع بودند و عمار را دیدند که بر عثمان آمد و سخنهای درشت که لایق الله نباشد
میگویند او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار غمناک و غمناک شد و فرمود که من اطلاع
نداشتم و در استرضای او مایل نبودم و او را زنی شد و حدیث فوق کذب است و تحقیق آنکه ابوذر را زد
و از بدین خارج کرد و بسوی ریزه جواب نپذیرد و فریاد است بن عبود و ابن عبد البر روایت کرده اند که ابو
بعد و قات صدیق اکبر از بدین بدوشی تمام گرفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابوذر در گفتن سخن
حق شده و در مزاج داشت و در خلافت عثمان معاویه شکایت او ب عثمان نوشت عثمان او را بدین طلبید
و محسنی را ترغیب نصیحت فرمود و ابوذر از عثمان اذن گرفته از بدین نه نصیحت یا عفو بر آید و بعد از آن
از نسک برشته ریزه سکونت کرد بی آنکه کسی او را از بدین بدوشی بداند و در ریزه مرد و اگر ضرب
و فریاد ثابت شود و در پیش آن باشد که رای او مخالف جماع بود و کعب صاحب را که سخن حق موافق اجماع
میگفت به عمار زد و بعضی گویند که او را زنی ساخت و در نیت تفریر و زنی او اگر از امام واقع شود
بجا باشد عن مالک بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انه جاء یستأذن عثمان بن عفان
فادنا له و بیده عصاه فقال عثمان یا کف انکم **سکون** فانی و ترک ما لا فائده
فیه فقال ان کان فیصل فیه فی الله عز وجل فلا بأس فوضع ابوذر عصاه و فصر کعبا

وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما أحب أن يفي هذا الجبل ذهباً الفقه
 وبقيل مني إذا دخل في ست وافي انشدك الله يا عثمان اسمعته ثلث محبات قال نعم احب
 احب غرضك ابو ذر سئلت كيف اذكر يوم الدين يكثر وزن الذهب المفضلة ولا ينفقونها في
 سبيل الله فبشر هو بعد ابليس انست كهكابه شتن مطلقاً جازيت انفاق تمام ان
 مان حبست اوقن نه اين چنین هست و انچه از پيغمبر صلى الله عليه وسلم روايت کرده و عثمان بابران
 گواه گرفته ان محمول است بر استجاب و فرض انفاق بقدر زكوة است نه زايد ازان چون
 ابو ذر از قول خود بگريشته و از كعب اخبار ان ترك کرده و او را يهودي گفته شايد كه عثمان ان خبر
 کرده باشد هشتم آنكه صحابه از وي تبری کردند و در حربه الدار کسی با وي شریک نشد و
 چون کشته شده او را بر مزیلی انداختند و تا سه روز و فن نکردند جواب این واقعه عظیم است
 مثل واقعه حنین علیه السلام در كربلا بلکه انشد ازان و لکن ان حواله کان قتل را
 مفقود و را اهل سنته و جماعه مثل روضه و در سه دو واقعه بجزیه مد و دوشق چوب
 و توجه و غیره اعمال جهلیه ترکب نمیشوند بجهت و زود بخی ازان و قالوا ان الله وانا
 الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم
 المهتدون و تبری صحابه از و کذب افرا و فرض است بلکه صحابه دفع فتنه و جهاد
 بابا غنیان خواستند و جمع شده پیش عثمان آمدند در انجا عبد الله بن عمر
 و زید بن ثابت بود زید گفت که انصار سیکویند که اگر بغزای باشیم انصار الله
 و بابه عثمان گفت لا حاجة لی فی ذلك و با عثمان در خانه احسن حسین
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و ابو هریره و عبد الله بن عامر در بیتهم همه آنها را
 با سلاح بودند ان همه عثمان بتاکید فرمود و قسم داد که سلاح خود را نهایی
 و خانههای خود را لازم گیرند و عثمان گفت که اگر من کشته شوم پیش از خونریزی
 دوست تر است نزد من از کشته شدن بعد از خونریزی

چون آنها از خانه عثمان بدر آمدند علی رضی الله عنه پسران خود و پسران مجتبر برادر خود را و قنبر
را با سلاح وزیر طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود را را گرفتند تا دم دم را از دخول خان
عثمان منع کنند آنچه بر در عثمان آمده استاده شدند و باغیان را از دخول خانه عثمان باز داشتند
تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از زخم خون آلوده شدند و قنبر را زخم بر سر رسید چون از دروازه عثمان گریخت
باغیان در آمدن نتوانستند و باغیان دیدند که از زخمی شدن حسن بن علی شاید کسی باشد
زیاده تر در غضب آیند جلدی کردند و از پشت خانه بر آمده او را شهادت کردند و بعد قتل عثمان فرستادند
آنها را بر فراغ دست که دفع او با نشان از قدره صحابه بیرون شد و نیز بکشته شدن عثمان فایده در میان
و جهاد باقی نمانده پس بعد قتل عثمان چون هنگامه بر پا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طرز رفتن
ماند زیاده ازین که بخت و چون شب شد جبرین بن عجم با چند کس دیگر نماز خوانده پس بر بقعه فر
کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار حسرت کرد و حسن و حسین و محمد بن طلحه
و عبید الله بن زبیر که آنجا استاده محافظت دروازه عثمان میکردند آنها را جزو کربلا محراب بر روی
و حسین را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبید الله بن زبیر را دشنام داد و در پنج البلاغه ذکر کرده
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه غم خمد که دفع میکردم از عثمان و اکثر
شماران پنج البلاغه نوشته اند که امیر المؤمنین در دفع باغیان از عثمان مبالغه بسیار کرده که بسیار
محاصره خانه عثمان میکردند آنها را بده میزد و دشنام میداد و سخت می گفت پس ثابت شد که آنچه در قصر
تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و منقوری است فایده ابو نعیم و ابن عساکر و خطیب
و طبری با سند و صحیح از عمر بن الخطاب آنکه کردید که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که بیت عثمان
نقص علی علیه السلام فالت السماء فالت یا رسول الله لعثمان خاصة ام الناس عاتمة قال عثمان خاخرة
فایده و از بعضی روایات معلوم شد که صحابه در درگیری عثمان مبالغه نکردند آنها را معذور بودند و آنها
شبه پیدا نشود و عن الزهري قال قلت لسعيد بن المسيب لانت عجيبي كيف كان قتل
عثمان وما كان شأن الناس فيه فانه لم يخذل احد من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فقال ابن المسيب

قتل عثمان مظلوماً و قتله کان ظالماً و من خذلک کان معذوراً و در سبب معذوری و
 صحابه پسند شد که این سبب قصه طویل ذکر کرده محل آنکه چون اهل مصر کاتبه عبداللہ بن سعد بن سرج
 کہ والی مصر بود پیش عثمان کردند و عثمان بمنورہ صحابه بنا بر شکایت اهل مصر عبداللہ از مصر مغرول
 فرمود و محمد بن ابی را بولایه مصر حضرت کرد و محمد بر سینه نعل از مدینه علای سبب از از غلامان عثمان
 بر سر عثمان در یافت و بعد شیلان نزد او کتابی بمحمد عثمان برآورد آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر
 و غلامان و غلامان نزد تو رسند آنها را بکشی و بر عمل خود بحال بلایی محمدیان کتابت پند باز آمد علی طلحه
 و زبیر و سعد و عمار و غیرهم صحابه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را و انمود علی نزد عثمان با کتابت علایم آمد و
 نفیض احوال نمود عثمان گفت کہ غلام دست و مهر بر کتابت من است لیکن امسکہ که من ازین کتابت خنجرند ارم
 و تمام بخط مردان بودند و من شکم اینهمه تنه مردان بود و از نیت صحابه بخطا اجتہادی شبیه
 چنانچه در عبارات علی و معاویه بجهت خطا اجتہادی صحابه چند کرده شد و چنانچه باید و صحابه معذور بودند
 و حق بجانب خلفای بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبری نموده اند اگر میکردند بعد قتل عثمان کہ احتمال
 حضرت او طرف او نگذاشته بود و زیادہ تر تبری میکردند و اگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حال آنکه
 صحابه و متابعان ایشان کہ اهل سنت و جماعت اند بحسب عثمان را از اسلام میدانند و روایات بحسب عثمان از صحابه
 متواتر گشته است آنکه هر فرزان کہ باو شاف و موافق و مسلمانان شده بود و عبید اللہ بن کشته بود عثمان از و قصاص
 نگرفت فائده سبب قتل هر فرزان کہ عبید اللہ کرده آن بود کہ هر گاہ ابو لؤلؤ موسی میخورد شیخه عمر بن
 خطاب صنی اللہ عنہ را شمشیر میکرد و پیشش عبید اللہ را خبر میداد این خبر نزد او صحیح شد کہ ابو لؤلؤ این کار
 باشافہ هر فرزان کرده چون از دهن پدر فاش شد بخانه هر فرزان رفت و او را کشت کہ مذکورہ اثقات
 من ائمه التیارخ واقعه بطبری جواب است کہ در تنه هر فرزان را عثمان بر مال را ضعی کرده و قصاص ساقط
 گشته و نیز ثابت گشته کہ در تنه او طلب قصاص بمحمد عثمان کرده باشند و هم آنکه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 نماز چهار گانه و نذر دو گانه گذاردی عثمان و فعل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز ظهر در نماز چهار گانه گذارد
 جواب این بدو وجه است یکی آنکه سببی النورین آن بود کہ مسافر اقامه و تمام مرد و جانین است

خارج شده بودند بقصد قتل چنانچه اطلاق شهید که مسلم و غیره از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق طاهر و زبیر
 روایت کرده اند بر آن ولایت دارد چرا که آنها در آن جنگ کشته شدند اگر با بنی می بودند طلاق شهید
 بر آن نمی آید و ویم آنکه عایشه در این بود بر قتل عثمان میگفت که عثمان فاجر شده است و بر عثمان
 گفته شدند باین فرط عداوت علی برای قتل خیر است جواب نهم که ب و اقرار آنکه او در این قتل عثمان گن
 و نه عداوت و پشت به علی بلکه عثمان را امام حق میدانت و محبت علی عبادت میدانت خرج از نزدی
 و ابرار جمیع علی کشته اتفاقا قال قال النبی صلی الله علیه و سلم لعثمان یا عثمان لعنک الله یقتلک الله یقتلک الله یقتلک
 فان راودک علی خلع فلا تخلعه لام و فر و انک لا تخلعه ثلثا و اخرج الدلیلی عن عائشة قالت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حب علی عبادۃ سیوم آنکه مخالفت پیغمبر علیه السلام کرد انچه
 در کتاب الفتن و ابن مسکونه در کتاب اخبار الامم و ابن قتیبه در کتاب بیانته روایت کرده که چون لشکر
 عائشه بآب حوب سید محمد بن طلحه را رسید که این کدام آب است گفت آب حوب پس گفت نمی بینم
 را مگر آنکه باز گردم گفت چرا آنوقت ذکر حدیث آنست و علیه السلام کرد که آنحضرت از عروان مش
 کرده بود جواب بخیر حدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحیح مرویت که او قصد رجوع کرده بود از آنجا اهل عسکر فوجت
 او نکرده و او را بی رضا مندی او بصره بردند و بعضی روایت میکنند که مروان بن الحکم مفتاک کس
 شهید و قایم کرد آنها گفتند که خوب کافی دیگر است این آب حوب نیست پس اهل عسکر با وی
 عذر کردند چهارم آنکه لشکر او چون او را برآمدند بیت المال مسلمانان غارت کردند و جماعتی را از
 عال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی اهل بصره بود او را بر کردند جواب
 این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحیح عایشه بدین امور راضی نبود او برای اصلاح فیما بین برادر
 بود و باستان جمع شده فوجت تا بدینجا رسانیدند و خدایان گفته اند که اگر آنچه ذکر کرده می شود از
 واقع جل آن از مغفرت است بسیارست منافق یهودی بود در ری و رافضی و امام علی را خدایان
 و ناراضی نبوده و دیگر رافضی با و مشافعت کردند و پیغمبر خوانان و مورخان و دو ارتقا حق انی است
 ما خد کردند و آنچه حق بسیار است که در کتاب خود را آورده اند از حسین قبل است

هیچ از آن بجز صحت سیده پیش ما کردن اینچنین خرافات در مطاع طریقه حق تعالی در میان
 امم نهاده آیه در سوره نور نازل کرده و فرموده که و ما نکه الطیبات للطیبین و الطیبین للطیبات
 و ما نکه مبرون لما یقولون لیس منقطع و در تفسیر کریم کار کسی است که ایمان بقرآن داشته باشد
 پیغمبر آنکه او را سر پیغمبر که قال الله تعالی فی کتابنا به و اطیعوا الله علیه عرف به صله و اعراض
 عن البعض جواب نشأ سر عایشه نکرده علماء تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فرزند
 با بازی قبطیه صحبت داشته حضرت در آنوقت حاضر نبود چون حضرت آمد اینکار بر وی سخت گران آمد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم را بر سر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگوی حضرت در تنبیه خود خطا کرد
 داشت که مرا از اظهار قصه صحبت نهستن منع فرموده است نه اظهار تحریم از جهت این خطا و اجتناب
 امر تحریم را بر عایشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عایشه مطلقا
 راجع نیست و حضرت هم خطا و اجتنابی عذر خواه است معذرت اهل سنته عایشه و حضرت را
 معصوم بنمیدانند که موجب قبح باشد زیرا که سبیل سنت ششم آنکه عایشه گفت غیرت نکرده ام کبری
 از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم آنچه غیرت کردم بر خدیجه حال آنکه من ندیده بودم او را هرگز و لیکن بود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این محل طعن نیست زمان مجبول نه
 بر چنین غیرت و بر تقدیر آن خود نیستند و این دلیل است بر محبت عایشه با پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم پس
 منقبت است بطعن نیست هفتم آنکه عایشه گفت قاتلت علیا و لوددت کنت دنیا منسیا
 جواب اینهم طعن عایشه لازم نیست چرا که عاده اهل انصاف است که اگر کاری بخطا و اجتناب یا بسوء نیت
 از آنها بوقوع آید چون بر خطا خود آگاه میشوند از انجام آنکارند است یکشند و متعاضی نمایند و شتم آنکارند
 خود را مقرر ساختن برای الی بگو و عذر و حال آنکه آنکارند ملک نبود جواب این باطل است اضافه بر آن
 بسوء نیت غیر مخاطب قوله تعالی و فون فی این سخن دلیل است بر آنکه آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم
 آنها را مالک کرده بود و نیز دلالت دارد بر آنکه ایشان آنکه عمر وقت ذات نمود و طلب حق کردند و
 نهادگیری و صحابه همه حاضر بودند و کسی از آنکه در ویر سن محبتی وقت رحلت خود اول در دست

از عایشه تا او را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دفن کنند و عایشه بدان اذن داد لیکن مروان
که والی مدینه بود حسن را در حجره عایشه دفن شد تا او که ذاتی فضل الهی و غیر آن از کتب
الامیه و غیره بنویسد خدا صلی الله علیه و سلم او را بدین معنی خبر کرده بود و روایت که عایشه گفت یا رسول الله
اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنسر و علی سلام الله علیک ما فیہ الا موضع قبر
و قبر ابی بکر و عمر و قریب بن مریم نهم آنکه نبی صلی الله علیه و سلم خطبه گفت و اشاره کرد بسوی مسکن عایشه
که بطرف شرق است از منبر و گفت که اینجا است فتنه شد بار از جائیکه طلوع میکند آفتاب میگردد که مراد از فتنه
عایشه بود که برای قتال امیر المومنین بسوی بصره برآمد و نه از آن مسلمانان ثقیل آمدند جواب بن طلح
و زعم فاسد است بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اشاره بمشرق بود چنانچه من جرئت طلع قرن الشمس بان
ما طلق است در و فضل از کوفه متفرک از بصره و قراصله از سواد کوفه خارج از نهروان برآمدند اینهمه در شرق
از منبست مدینه و جبال هم از مشرق خواهد برآمد و ایران که متفر و فضل است هم در مشرق است اگر چه
کبری مراد بودی و در شان او چندین آیات آفرود آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از تبدیل نشان
پیرامون گشتی اصل مرشح از تبدیل عایشه بود و دیگران اتباع او لیکن چون روض بقران ایمان
ندارند اینهمه خوانات میگویند و هم آنکه تیار کرد و ختری را و گفت لعننا انفسید بها بعض شبان
فزیق جواب را و بیان این اثر از اول تا آخر مجاہل اند و حدیث از و آمدن یک مجہول و سلسله سناد
ضعیف میشود و چه جای آنکه تمام سنادی چنین باشد پس این حدیث تخفیف و بر تعدیر صحت حدیث
طعن نیست چرا که طلب کفر کرم برای حربه سخت است و اظهار حسن و جمال و خیر زبانی که از هر طرف
خاطب آید و بینند و کفر در آن رغبت کنند و آب است جای طعن و عیب نیست و هر که از عیب بفرماید
که مراد عایشه صید کردن برای نفس خود بود پس و نبض قطعی خبیث است و مؤمن نیست قال الله
خالی سبحانک هذا جنتان عظیم عظیم که الله ان تعوذ و المثلله ابدان کنند مؤمنین
قال الله تعالی الخبیثون الخبیثات پس هر که این بهتان عظیم کرد در شان
عایشه و عود کرده و در مثل آنچه منافقان افک کرده بودند در شان او بعد از آنکه حقتالی ان و غلط

فرموده آن مومن نیست برای صدق شرطیه بان کنند مومنین لا تودون لملكه لكنهم
 عادوا الملك فاهم بمومنین این قیاس استثنای است جمع شرایط منطقی است و او نیست است که این
 کلمه خبیثه با شخص است فصل خامس در جواب مطاع عن امتداد وسط و غیر القرون السابقون لادولان
 یعنی صحابه کرام یا ران و مددکاران سید المرسلین و در تحقیقه مطاع عن که در حق صحابه کرام میگویند
 مطاع عن اند و در حق خدا و رسول خدا که یحیی مردم را در قرآن مج و ستایش فرموده و قرآن را
 بدان ملبوس ساخته و رسول انجین مردم تمام عمر صحبت داشته و قایده صحبت چمبر این شده که چنین مردم
 برآمدند و با بعد منها و خود آن ملاعنه از ائمه المومنین روایت می کنند

لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم فنادی احد لی شیههم
 یصبحون نشغوا غبار الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در بران خاص از پنج ابتلا
 ذکر کرده شده در مطاع عن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی آنکه دوبار فرار از جفت که کیره است
 کردند یکی روز احد دویم روز حنین جواب فرار از جنگ و از حد پیش از غمی بود و غیر من
 تعالی از ان عفو فرموده قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم النقی
 الجمعان انما استلهم الشیطان بعض ما کسبوا ولقد عفی الله
 عنهم ان الله غفور رحیم پس عفو و مغفرت از ان فرار ثابت شده و اما روز حنین
 پس قبایل کفار عرب پیاده و سوار با اولاد و اولاد و خدا هم خود بر مسلمانان بغمی نیش
 کردند که ایشان آنهم را محارمین خیال کرده زیاده از دو چنده خود فهمیده و تار
 جایز و استند بحکم قول تعالی

الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا لایة

و منت دم لشکر کفار نیز اند از ان بودند مردم بسیار را از تیر انداختند و مسلمانان
 یقین به سلاکت کردند امگاه که غمت شدند و در حقیقت سبب فرار اطهار قدرت
 الهی بود که نسخ از کثرت لشکر نیست بلکه نایب الهی است و تادیب مسلمانان تبرک

قال الله تعالى قلنا نصره الله في مواطن كثيرة ووليه جبرائيل اذ انجى مريم
 والاية واما يوم نزل في حق الموت فارجوا ان يرضى عليه ابو العباس بن حسين في الشرايع وغيره باجود
 عباس بن اداد ودياري الهی دست گرفت رجوع کردند و قتل شدید نمودند پس نیز از مصیبت تحقیق
 شد نعمت خدا با او بر و رضی که درین هجرتی که تمام عمر خدمت های پیغمبر کردند و کشتن دین را با پیاری
 خون های خود با کمال رسانیدند و قرآن مجید ازین صریح و شجاعیت و شدة بر کار و رحمت فیما بین
 و در و غیره فضایل ایشان معمور است اینجا عتد پاک را با چنین شبهات و ابرطین میکنند و زنی که در
 تمام عمر کیار با و در بار از آنها سر زده است بر زبان می اندازد آیات منفرة و رضا الهی که در شان
 آنها است بجهت غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند علیهم قولا تعالی لیغیظهم الکفار
 و دوم آنکه آنجا بود که برای ابرو و تجارة غار را با پیغمبر ترک داده میرفتند چنانچه در سوره جمعه وارد
 شده جواب آنکه اینگونه هم در تمام عمر کیار شد. در اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مدینه آمده
 خوانده و در وقت از مهاجرین قلیل بودند و کسانی که بودند آنها را با تجارت کار نبود و زنی بود
 و بل مدینه که در وقت از احکام اهل مدینه بودند موافق عاده خود رفتند بودند چون برین حرکت عتاب
 آمد باز بر اموال چنین حرکت کنند پس توبه تحقیق شد و نیز پیغمبر خدا را برای استغفار آنها الهی
 صدا شد و منفرة الهی شام حال آنها گشت سیوم آنکه مرویت از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه و سلم
 فرمود آورده شود و آن از آنکه من روز قیامت پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامه آنها جانب
 چپ و ده بدو رخ فرستاده شود پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته گشت علیهم شهیدان ما دست
 شیه و فلما توفیت گشت انت الرقیب علیهم پس گفته شود من که اینها مرتد شدند جواب هر که عقل
 و دین است بروی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مردان که مرتد شدند بعد از آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم و بر همان گشت کفر و دنیا گشته شدند از بنی حنیف بنی تیم و غیره نامه تمام صحابه من المهاجرین
 الذین اسخوهم و دیارهم و اموالهم یتبعوا رضوان الله و رضوانا و ینصرون الله و
 رسول الله و انک هم الصادقون و ان رضای الدین بقول الدار و الايمان من قبلهم بحیث

من حاج اليهم ولا يجنون في صدق ورهم حاجة مما أوثروا ويثرون على أنفسهم ولو كان
 بهم خصاصة هذا الذي ينهم بربهم لا يثرون والذين يؤثرون ما أوثروا قلوبهم وجلة انهم الى ربهم
 راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون والذين هم مع النبي صلى الله عليه وسلم
 في تبليغ النبوة وهداية العالمين اجمعين كفار رحمة الله عليهم ربهم ربنا سبحانه يثرون فضلا
 من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثابهم في التوراة ومثابهم في الانجيل
 كدوع اخراج شططه فانزله فاستغلاظ فاستوحش على سقوه فاجب الرباع ليغيطهم الكفار وعد الله
 الذين امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما الذين كانوا امة وسطا لكونوا شهداء
 وكانوا خير امة اخرجت للناس ومن المعروف وتنهون عن المنكر ويؤمنون بالله يقابلون
 في سبيله صفا كانوا هم ببيان موصوفا لسايقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين
 اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضي عنهم واعدهم جنات تجري تحته الانهار خالدين فيها
 ابد لا ذل الفوز العظيم منهم من اتقى من قبل الفهم وقال اولئك اعظم درجات الذين اتقى الله من عباده
 وقالوا وكلوا وعد الله الحسنين يعني الجنة ومنهم القاعدون غير اولى الضرر والمجاهدين في سبيل الله
 بما اموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدون درجة وكلا وعد الله الحنن
 ومنهم للمستضعفين من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
 فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عموما لخالوا آخر سبيل الله
 ان يتوب عليهم اولئك الذين حبس اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكن اليهم الكفر والفسق والعصيان
 اولئك هم الراشدون الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
 اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم لا تجزهم يادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
 اباؤهم وابنائهم واخوانهم او غيرهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم
 جنات تجري تحته الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك هم الذين انزل الله
 الله لهم الملقون هم الذين اجنباهم الله تعالى وما جعل عليهم في الدين من حرج مائة ايسر

ابرهیم هوسا هم المسلمین من قبل و فی هذا لیكون الرسول شهیدا علیهم و یكونوا
 شهداء علی الناس الله مولاهم نعم للمولى ونعم النصیر شهداء الله تعالی باو الرسول
 والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئک لهم الخیرات واولئک هم
 المفلحون اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها ذلک الفوز العظیم
 یوم لا یخیر فی الله النبی والذین امنوا معه نورهم سیرجین ایدیهیم وایمانهم یقولون
 ربنا انتم لن انزونا و انتم لعلکم تترعون الذین نهى الله تعالی ان یتبیه عن طریقهم و امره
 بتبلیغ السلام منه تعالی الیهیم بقوله ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشیة
 یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء فقطرحهم
 فقلون من الظالمین وبقوله قل سلام علیکم کتب بایه علی نفسه الرحمة انه من عمل منکر سوء المجتالین
 ثم تلای من بعده واصل فان غفور رحیم الذی استنزی الله تعالی منهم انفسهم واموالهم بان لهم
 الجنة یتقاولون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی النور و لا یخجل القرآن
 و یشهد بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرتقم الله رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین لکن انهم
 صدخلوا برضوان الله لعلهم یحلم الذین الف الف بین قلوبهم لو یتفقد ما فی الارض
 جمیعا ما یؤلف بینهم ولكن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ یدعون النبی صلی
 الله علیه وسلم تحت الشجرة یراکم ورضی ابن جماعة که در قرآن مجید احوال شان چنین
 مذکور شده گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار بعتر آن نیست بلکه انکار
 است بتوریت و انجیل و زبور نیست و انکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز و میگویند ان
 گفت بدان کسی که او را غفل است چه جای کسی که صاحب وین یا صاحب علم است
 چهارم آنکه مخالفت کرده اند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند و گفتند
 ابرار است غمزه جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیت که در جرحه حاضر
 بودند و اکثر آنها ازل بیت بودند بلکه آنها هم دوشین بودند بعضی می گفتند

با آوردن قرطاس فلاطین فهم و بعضی توقف میکردند برای تحقیف پیغمبر کعبه ظهور آنکه
 این امر با جزئی نیست یا طلب ظهور حرم میکردند و لایق اوست نه هوه و جواب از طرف
 آنکه آنست پنجم آنکه در انتقال امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهادن میکردند و کمتر قبول می نمود
 و مراقبه امر او میکردند و تمام قرآن که از مسارعه آنها در انتقال امر و محبایه آنها خبر میدید
 فراموش کرده سندی از نزد جدیث حدیثی که در قصه خندق روایت کرده که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم آواز کرد از شنیده سر با کسی جواب نداد پس چون فرمود
 تم یا خدیفه و نام مرا بر زبان مبارک آورد ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر کن
 مبارک چه کرد پس چون رفتم طلق اثر سربانیا رفتم گویا در حمام میروم پس رفتم
 و آمدم و خبر آنها رسانیدم جواب نیقصه حادثه معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 تأیید کرده باشد و امر صریح نگفته باشد و در آنوقت بسبب عرض بعضی عوارض شکر
 در جواب آن توقف شده باشد پس نیقصه دلالت ندارد بر قله قبول آنها امر او را و نهادن
 را و ترک مراقبه را و معارض نمیتواند است خصوص قطعه که حق تعالی میفرماید
 اولئك یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون و نیز اگر این طعن بسیار صحابه
 راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او هم داخل صحابه بود و ششم آنکه
 مسلم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انا اخذن حجرکم هلموا عن النار
 فغلبونی ففتحتم فیها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد و لفظ حدیث
 بر آن دلالت ندارد و جایز است که خطاب بانه دعوت باشد یا بجماعت معین باشد که ایان آوردند
 پیغمبر میزدند یا بجماعتی باشد از مؤلفه القلوب از اهل نفاق نه برای صحابه که اراکمه و محشیان
 قرآن آمده و علی هم از جمله آنهاست و پنجم آنکه مسلم روایت کرده عن عبد الله بن عمر بن العاص
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اذا فحمت علیکم خزائن فارس والروم فتنافسوا فی تمسكها
 ثم قتلوا برون ثم تنبأ غصون جواب این حدیث ارشاد است از چه

ترک منافق و تحاسد و تباعض نزد اقبال دنیا و آخرت و موقع انشا پیش می آید یا انگاه است و تمام تبرک همزه
 وزیر خطاب جمیع صحابه نیست اتفاق چنانکه در روایتی است از امیر آمده فتمم علی بن ابی طالب و ابی مسکن المهاجرین
 فیجملون اجنه هم قاص بعض پس در این حدیث مطعون جمیع صحابه نیست تمام بلکه سعد بن ابی وقاص
 روایت کرده که نبی صلی الله علیه و سلم در من اذی علیاً فقلنا اذانی و جمیع صحابه علی را ایثار کردند
 و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابوبکر عیسی عمر را برای طلب علی فرستاد تا با وی بیعت
 کند پس علی بن ابی طالب پس از غنیمت و مردم را گفت که بنهرم و شش بر دارند و بر دوازده علی آمد و او را داد
 که در یکشاه او در کشاد پس در دوازده او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد و نام پدرش یا کرد و عمر شریف روایت
 میزد در پهلوی فاطمه علیند و علی را گفتند که برخیز و بیعت کن اگر بقیه بنیکی ترانی کشم و صحابه برین اتفاق
 کردند و علی و دختر پیغمبر از بیعت کردند و صحبت پیغمبر پس شش انداخته جواب بن قصه که کذب و فتنه است
 روافض است و الا فوج و دشمنان علی با شیان صحابه لازم آید و بر سر دو صورت تکذیب قرآن که در جمیع
 نازل شده لازم می آید و حق است که صحابه کرام علی رضی الله عنه تعظیم میکردند و با وی محبت میکردند
 و یاری میدادند و کاری آنها را داد و او میگفتند قال عبد الرحمن بن ابی بن شهاب بن عصفین مع علی بن ابی طالب
 من باج بقیه الرضوان قتل منهم ثلث و ستون منهم عمار بن یاسر و شهاب بن عصفین و غیره من المهاجرة
 و الا تضار و شهادة و او بنما هم صحابه در کتابهای خود و خطبههای خود و علی رضی الله عنه و ابوبکر
 رضی الله عنه سخت محبت میداشت با علی و مدح او می نمود و فضایل او را ذکر میکرد و مردم را محبت
 او را بخشنید و روحی الدار عن النجیانه قال بنی ابوبکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال
 من سوا ان ینظر الی عظم الناس ضلته و اقر به و افضله حاله و اکثر عناية عند رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فلینظر الی هذا الطالع و غیره تعظیم و توقیر علی میکرد و روی الدار قطعی
 عن سعید بن المسیب قال قال عمر انک لا یتهم شرف الا بکناية علی و عبد الله بن عمر ساف میگردید و
 خود از روی علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم او سطر و هزار باب است و علی روایت کرده که چون ابن عمر
 خبر رسید که حسین بنی السدعه بقرآن میرود از مدینه بر سر منزل راه رفت و حسین طائمان کرد

و گفت ای بی رویی سبک گفت بعراق میروم و خطوط و بقیه نامه های اهل عراق بنموده این عمر گفت ایجا مرد
 در خطوط آنها منکر و من ترا حدیث میکنم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه و سلم آمد و او را در دنیا و آخرت
 اختیار داد و آخرت اختیار فرمود تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هستی محتال شمار
 ندوز دنیا باز داشته است مگر برای آخرت چه این گفته این عمر باز گوشت بن عمر او را در کنار گرفت و بگفت
 و دوای نمود و آنچه خفا نه صحابا علی رضی الله عنه روانه میگردید محض کتب اقرار است در وقت خلعت
 ابی بکر و عثمان اصلا خلافت در میان نیامده و علی رضی الله عنه خلفا زانکه را بطوع و رغبت خود معیت
 نموده و آنکه تو گفتی که در بقیه ای بکر فرموده بود از آن عذر بیان کرده و گفته که ناخوش نشو بودم مگر آنست
 که ما را در صورت شریک نکرده بودند و اگر نامی داریم فضل ابی بکر را و او پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای
 دین اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار کنیم همیشه علی بن ابی طالب
 خلفا زانکه میکرد و در جوب یاری و مددکاری آنها می نمود و در مشورتها ی دینی و دنیوی شریک
 و مشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود با فضیلت ابی بکر و عمر بن خطاب خود و بر جمیع مسلمانان در محاسن
 متعدد و بر سر منبر سخن میفرمود کسی که او را بشنید چنین فضیلت میداد و از جر و تهدید می نمود و می گفت
 که او را حد مغتری بمنز نمی توانی قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه که امام اصلا مخالفت و منازعت
 در میان نیامده اگر مخالفت و منازعه در میان می آمد متواتر میگشت چنانچه منازعه های علی و معاویه
 متواتر گشته حال آنکه متواتر گشته بلکه هیچ روایتی متعبر منازعت آنها روی نشده بلکه موافقت و اتحاد
 متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون او با عثمان بیعت شده عثمان را محصور کردند
 و عثمان مجبور قتال شده و فوت بجای رسید آتش فتنه عالم را در گرفت و از فابوی مسلمانان
 بدر رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اطفا آتش فتنه از مقد در آنها خارج شد قاتلان
 عثمان خود را بر حق میدانستند و عثمان را بر طاع و بقتل عثمان افتخار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر
 و کعب بن اشرف و محمد بن ابی بکر عثمان را قتل عثمان حسرت میکردند و او را بر حق و مظلوم میدانستند و مخالفان او
 را بر طاع و ظالم میگفتند خون این سخن او با عثمان شنیدند و خواهند که با عثمان خود را با حقیر را

از حیت رسانند آنها از خوف تروا با ایشان بهر گزینند چنانچه طلحه و زبیر بسوی مکه رفتند نام المومنین
 عایشة که از پیشتر قصه بدید یکدیگر رفته بود و هر یک را یکدیگر دریافتند عایشة گفت که شما را چه حال است طلحه و زبیر
 گفتند که از خوف تروا عایشة را چه حال است طلحه و زبیر عایشة را گفتند که اگر تو برای و با ما باشی شایسته
 که اینجا عایشة که صد مرتبه شده اند توجع کردند که تو ام المومنین هستی عایشة این سخن قبول نکرد
 آنها حجة آوردند بقوله تعالی لاخیری کلید من بخوانم الا من اعو بصندقة او معرفت او و اصلاح
 بین الناس باین حجة عایشة سخن آنها قبول کرد و اراده کردند وضعی را که از شر او ایشان محفوظ
 باشد پس اینها متوجه بصره شدند و با ایشان بقدر عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان خیرت خود
 دران دیدند که با مان علی در او نیز نداشت طرب کردند و با علی بیعت نموده چون دران وقت دیگری
 مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فروغن کفایت از مهاتین علی بصره خلافت
 قبول فرمود و از انجامة بیعت گرفت و جماعه صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
 علی دستخیزان بر طبل ایشان میزدند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طلحه و زبیر هم در آنوقت
 در مدینه حاضر بودند و از مدینه بکفر رفتند بودند آنها هم بیعت کردند و مدینه علی قدرت انتقام
 او با ایشان نداشت لغت شد چون عایشة با طلحه و زبیر بهر متوجه شد و این خبر علی را بدید پس
 که عایشة و جماعتی از مسلمانان مجتمع شدند متوجه بصره شدند علی هم بدان سو متوجه شد و قطع از اوصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد تا با هم متفق شوند و قطع چون آنجا
 رسید اول با عایشة ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای مادر تر با این حرکت چه چیز آوردی گفت
 ای پسر اصلاح بین الناس پس عایشة قطع را نزد طلحه و زبیر فرستاد و قطع با آنها گفت که صورت
 اصلاح چیست سر دو گفتند که فاطمة عثمان میبانی از آنها مقصاس باید گرفت قطع گفت
 این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در وقت سکین فتنه جو سید که در مدینه گفتند خوب
 گفتی پس قطع پیش علی باز آمد و قصه ظاهر کرد علی ازین سخن خوش نشد و قوم متوجه
 صلح شدند و سه روز چنین گذشت و علی روز سوم بر طلحه و زبیر سلام گفتند فرستاد

و آنها را علی سلام گفتند و رسولان و سران آمد و رفت میداشتند و مردم از صلح خویش و راضی بودند
 قاتلان عثمان ازین سخن نمیکشیدند و تمام شب با هم مشوره نمودند و عبد الله بن سبا منافق یهودی
 که رئیس آنجا بود گفت که تیرت شما و صلح نیست علی را کج کردن ندرند و چون فدا شود
 و مردم برای صلح آیند شما قاتلانش کج کردید چون رای آنها بر نیقرار گاهت همه ایمان عبد الله بن سبا را
 شکیال شروع کردند و دو هفته حرب که جنگ حمل نام یافته پیش آنها دوران جنگ کسی را از طرفین قصد
 قتال نبودن و فقط از عبد الله بن سبا پنداشده که اذکار القری و جاهای اهل العلم و هذا الموضع مشهور
 و دوران جنگ نیزه هزار مسلمانان کشته شدند و طلحه و زبیر شهید شدند و آنچه دلالت دارد بر آنکه عائشه
 و طلحه و زبیر با عی نبودند و سلاح بریناس منظر داشتند و قصد قتال نداشتند حدیثی بی بربریت
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على حراء هو وابوبكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير
 فحكت الصخرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اهدا فاعليك الانبياء وصدقوا وفتنيد
 اخرجه مسلم وحدث سعيد بن زيد قال شهد على رسول الله صلى الله عليه وسلم اني سمعته يقول
 انبت حراء فاعليك الانبياء وصدقوا وفتنيد وحدثهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وابوبكر
 وعثمان وعلي وطلحة والزبير وسعد بن ابى عوف وسعيد بن زيد اخرجه ابن حبان بن يونس بن ميمون
 عليه وطلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان با عی نبودند و از دست باران عبد الله بن سبا
 فطلمه کشته شدند انبوی و در وقت معاویه بود و او هم قصد بخارنه داشت با امیر المومنین مگر آنکه میخواست
 که امیر المومنین قاتلان عثمان را بپای و با آنها از نزد خود بر کند چون امیر المومنین از جنگ جمل فارغ شد
 و منظر و منصرف گشت این خبر بمعاویه رسید معاویه مضطرب شد و از شام برآمد و از منظر امیر المومنین کوچ
 فرزد و بر یکایات بمعاویه اتفاق افتاد امیر المومنین شربین عمرو بن حصن رضای را با معاویه نرد و معاویه
 فرستاد تا بوسی اطاعت او موعظه کند و بوی در آمدند و بهتر گفت و گو میبایست که جماعه مسلمانان را متفرق
 نکرد و از عی معاویه که از علی هیچ نمیجویم مگر قاتلان عثمان آنها را تزلزل اندازد پس بهنگام شد بر این سخن علی
 رسانیدند و امیر المومنین قاتلان آنها را و سبب زبیران را تسلیم قاتلان آن نبود که قاتلان کشته قوت گشتند

علی رضی الله عنه تسلیم آنها صلح ندیده و دانست که اگر تسلیم حلبی میکنند امر خلافت مضطرب میشود
 تا غیر تسلیم آنها صلح و بیابای خلافت استحکام گیرد و کلمه مسلمانان متفق شود انگاه او باستان
 بعد از تبع کلمه مسلمانان ضعیف خواهد شد چنانچه در پنج ابلاغه آورده که بعضی یاران به علی گفتند
 که اگر از قاتلان عثمان انتقام نمی بگیری باشند علی گفت ای برادر من قوه ندارم و آنها پر شوکت اند
 آنها بر من غالب اند من بر آنها نوز شکم امیر المومنین با نیجه تسلیم توقف کرد و معاویه همان رد کرد
 حایه و باستان میکند اندازی معاویه بر آن قرار گرفت که قتال با آنها واجبست که اینجا عهده یعنی قاتلان
 عثمان باغبان نظامان اند کسی که در کاری آنها کند مثل آنها ازین تفریح محروم میشود که معاویه ای
 طلب خلافت جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیقت خلافت علی رضی الله عنه و بعضی گویند که معاویه در بسته
 طلب قاتلان میکرد و آخر طلب خلافت بهم نموده بود و بوجه خلافت علی قایل نبود میگفت که بیجه و باستان
 با علی معتبر نیست اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه و غیره که بیجه کرده بودند با لاه کرده بودند و لهذا
 گفت بیجه نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود اذ اهل بیت الحسن و علی
 از بیعت او را طمع خلافت بهم رسیده بود و از اهل شام بیعت گرفته بود بر سر تفرقه معاویه و از آنها و خو
 شطاک کرده چرا که طمعه انجمنه بر عثمان مسلم لیکن نمی آنها نداشتند که بود عثمان زنده بود و چون عثمان
 شمریدند علی خلیفه شد و با وی بیعت کردند یعنی نماند پس باقی نماند که طلب قصاص و استیفای قصاص
 بعد طلب و در مقتول بشر طر قدرة بر استیفای ثبوت قتل بر ذمه کسی یقین بر ذمه امامست و بر قدر ضرر آنکه امام
 در استیفای حق یا قصاصی نهادن کرده قتال امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعت بکره شده طاعت
 بلکه سایر مهاجرین انصاف و فضیلت علی رضی الله عنه متعرف بودند و لهذا علی رضی الله عنه بر حاد بیعت آورده که
 بیعت من ترا هم لازم شد اگر چه تو در شام بودی چرا که بیعت کردند با کسی نیکو با ای بکر و عمر عثمان کردند از
 مهاجرین انصار و لهذا اهل سنت و جماعت میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه باطل و داعی بود
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که عهد فرموده بود و قتلک الفتنه الباغیه که شاید قول اهل سنت است لیکن
 چون منشأ این بیعت معاویه را بخواهی بدانی بود که وحی از صواب نصیبی از ثواب دارد و معاویه

و مانند او را عاصی میگویند و از طعن و تشنیع بگری میبندند و با نفرین اگر معا و یار قاتل بنا بر خطا چنانکه
 نکرده و دیده و دانسته یعنی کرده باشد در آن صورت هم نسبت کفر بوی و همراهیشدن کردن کفر است
 که لازم می آید از آن انکار فرموده که تعالی کل امن بالله و ملئکته و کتبه و رسوله لا یفرق باین حد
 من سله چه در لول بن آیه است و همچنین در لول و دیگر آیات و احادیث و باجماع ثابت شده که در این
 اعتقاد و اقرار بخدا و ملائکه و کتب و رسول و آنچه قطعا ثابت شده که هر یک خدا صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است
 می باید و از معاصی صغائر و کبائر کافر نمیشود پس تقدیر ثبوت محبته معاویه هم برایش در آن جماعه
 نباشد که حق تعالی شان را فرموده الذین خلطوا عیالهم الحی و اخی میثاقا علی الله ان یتوب علیهم
 ان الله غفور رحیم خدا من احوالهم صفت تطهر هم و تزکیه هم بهای و صل علیهم من
 صلواتک سکن لهم و الله سميع عليم که ما در کتب خود از امیر المومنین روایت میکنند که انما اصبحنا نقال
 اخواننا فی الاسلام علم ما دخل فیہ من الزیغ و الا عن جاح و الشبهة و التناوید کذا فی نهج السلفه
 اینهم بر اسلام آنها دلالت دارد بلکه نقطه شبیه حکایت در آنکه بنی معاویه بنا بر شبهه خطا بودند و در جهاد و نه بنا بر
 لغت و خدا و کمالی بنی و از صحابا با معاویه هرگز کس بودند شماری و اکثر صحابا علی رضی الله عنه بودند چنانچه
 بدانکه شت جمعی از قهای صحابه مثل سعد بن ابی وقاص عبد المذین عمر و اسامه بن دیر و ابو موسی اشجری
 و ابو سعید خدری و دیگران که نام آنست که شمس این جماعه عموما تزی است از قتال سلیمان و زید و حقیقت
 چنین نیست چرا که آن عموما مخصوص اند قبالت همراه امام حق و بودن علی رضی الله عنه امام حق امر است
 اظهر من الشمس چنانکه گفت که بر قهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستندشان احادیث
 است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بر وجه تواتر رسید
 که متون آن جماعه از دو صد زیاده در کتب متداوله مذکور است و صاحب حق منشیه آن از حد حصار
 بیرون اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ستلک فتنة القاعد فی خیر من القاعد
 و از خید شکی گمان نبرد که همراه ایشان علی رضی الله عنه چنانکه کرده باشد حاشا و کلا چنانکه کسی همچنین
 گمان برد و الا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده و لیکن یا عمار تقبل الفتنه الباغیة فانها

الى الجنة ويدعونك الى النار وعلمهم انهم على رضى الله عنهم فليسوا في النار خيرا من الذين هم في النار
 ما ثبت في الخبر انهم في النار خيرا من الذين هم في النار خيرا من الذين هم في النار خيرا من الذين هم في النار
 اذا ما هم في النار خيرا من الذين هم في النار خيرا من الذين هم في النار خيرا من الذين هم في النار
 وبعينه مودى استأثرت سوال باي حكمة قال باا ما هم في عبادته استأثرت مودى مودى مودى مودى
 سلم حراشارة بقوله في قوله باا ما هم في عبادته استأثرت مودى مودى مودى مودى
 ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى بنو أمية على منبره فناء ذلك فزلبنا ناعطيناك الكون يا محمد
 يعني نوافي الحجة ونزلت اننا نزلناه فلياة القدر وما اذنك ما ليلاة القدر ليلاة القدر
 خير من العن شهر بعدك بنو أمية يا محمد قال القاسم بن الفضل فخر ناهها فاذا هي الفخيرة
 لا يزيد ولا ينقص ذلك الله تعالى ان نجهت مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى
 فائده معتد به في نجهت مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى
 معناه وراي ان الله تعالى في قوله باا ما هم في عبادته استأثرت مودى مودى مودى مودى
 تحزل في طريقين ناهي مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى
 وادراي بالعلماء في مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى
 في ايجابة هم محل طعن في مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى
 وبعينه مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى
 وجود حضور وفعال مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى
 وبعينه مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى
 فبين قلبكم فاصحتم بجمعة اخوانا وقوله تعالى والذين قلوبهم لما نفقت ما في
 رضى جميعا ما لفقت بين قلبهم ولكن الله يبينهم وقوله تعالى صلوا عليهم من الله
 بيان صحابه مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى مودى

و امر و بالمعروف و نهی و بحسن المنکر این آیه بر آن است بر آنکه روافض این طاعین صحابه ذکر میکنند
 کما ذلک زیرا که مقدم یعنی بکین صحابه از ابتدای خلافت ابی بک تا خلافت علی مرتضی و حسن مجتبی بلکه
 تا خلافت معاویه و ثنابت شده که این عهد را بعد از آنکه پس از آنکه ثنابت نشود یعنی صحابه تا نسیه سلوفا
 و اینها در کوفه و امیر معروف نهی شکر کرده باشند بلکه چنانچه بعضی کسان میگویند که آنها با هم هرگز
 و مخالفت و فتنه نداشتند و خون ریزیهای ناحق بی تاویل شرعی نداشتند و کذب کلام الله لازم آید
 نفوذ باسد مدینه پس تنهی صحابه کردن و مناقب غیر محسوس و آثار اندیشیده چندین طاعین آنهاست
 قرار دادن و در پی آن شدن بادرین خود دشمنی کردن است بلکه راه حوائث که اگر قوی باشد
 از انجافه مشهور و نام باخبر و یافته شود که ظاهر آن مخالفت شرع باشد آنرا تاویل باید کرد و حسن ظن با اینها
 که تعالی میفرماید اولاد سمعتم فی طعن المؤمنین و المؤمنات بانفسهم شیراً و میفرماید الدین جای
 من بعد هم بقولون ربنا اغفر لنا و اغفر لانا الدین سبقتونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا
 خلاً للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم هم آنکه بخاری و مسلم از ابی هریره روایت کرده که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم که قائم محو است قیامت تا که نخواهد گرفت آنکه من و صفات و احوال برابر و صفات
 و احوال کفار فارس و روم جواب بخندید در صحابه طعن نمیتواند شد بلکه خدا و آخرت است و این محذور
 پهنی است و بظهور آمده که روافض مثل کفار فارس یعنی محبوس شدند که میگویند پیغمبر و مخالفی و انکار
 قدر و آنکه اراده غیر خدا واقع میشود و اراده خدا واقع نمیشود و غیره نذارند و میگویند که مردی
 امر و ولد خود را به دیگری حلال میکند جائز است و بعضی پاره خود را در نماز پاک نمیکند
 و مثل کفار روم یعنی یهود و نصاری شدند که اهل حق را انکسیر می کنند و عسلا
 روافض خدا را متعذر میگویند چنانچه آنها عیسی و مریم را میگویند و این چنین در
 بسیار چیزها باطل کتاب موافق اند و هم آنکه بخاری روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم عیسی را فرموده که اگر قوم تو حدیث الهی نبودی بکفر و جاهلیت و خوشت نداشتیم از
 انکار فلوسبت نه اینها هر یک که در حدیث و اهل یکدیگر در حدیث و عیسی از انکار عیسی

مانده یعنی عظیم و از این بین پوخته میگردد و میساختم آنرا و در و از یکی شرقی و یکی غربی بر اساس این
 علیه السلام و قوم عاشره بودند مگر قریش پس این پنج پیش از بد اعتقاد و اینها نیز سید جواب پنج امر از قوم
 عاشره آنها هستند که روز فتح مکه ایمان آوردند و چهارمین و آخری بعین لهم بحسان الشهود لهم بالجمیع
 محمد بن من ابی ابله پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای ششصد نفر مردم که روز فتح ایمان آوردند آیت
 انکرو برای احتمال انکار بعضی از آنها و از پنج کتیب تعیین بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود چه خوف قوع امری
 مستلزم وقوع آن نیست پس این پنج پیش را در مطاعن سبع صحابه از چهارمین و انصار و غیره پیش
 آوردن دلالت دارد بر سواد اعتقاد و منقرضان فصل الساس در جواب مطاعن تابعین و تنج
 تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنت سید المرسلین و آن گروهی آرد یکی آنکه در قرآن
 در وضو مسح قدیم ثابت میشود و اینها عمل میکنند جواب در قرآن قراة نصب بر هر دو آمده و طوط
 بر جلالت و در بیان آوردن جمله اسما بر و سکیم برای افاده استحباب ترتیب است و در بنا بر جواب
 تقریر الی الکعبین متباینه احادیث که درجه تواتر معنوی رسیده و زیاد و تخش این سلسله در کتابها و الاحکام
 ذکر کرده ایم اینجا را تا آنکه که امامیه روایت کرده اند اقتضای نموده میشود عباسی از علی بن حمزه روایت
 کرده که از ابی ابراهیم از عقیقه قدیم سوال کردم گفت غسل غسلا و محمد بن عثمان از ابی نصیر از ابی
 عبده السدر روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر را تا که پادشاه ستم بر پا بد که مسح کنی سر را
 بهتر است یا باز بشوی این اثر بر فضیلت ترتیب دلالت دارد که ما نموند سبب تشافعی رحمه الله تعالی و ابو جعفر
 طوسی و غیره از امامیه این اثر را با بسناد و آنکه نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
 از زید بن علی از ابی ابراهیم از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت علی شستم برای وضو و پس پیش
 از رسول صلی الله علیه و سلم پس هرگاه شستم بای خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای
 علی غلال کن میان انگشتان و آنچه وضو غسل میکنند که اهل سنت هم مسح قدیم روایت کرده
 اند این دروغ محض است و میگویم آنکه اهل سنت با صحابه دوستی میدارند و صحابه اهل بیت نبض میدادند
 خوابانید و در محض است و نباید بالاکه شسته و کتب اهل سنت صحاح و مساند بر شسته از احادیث

اصفای و شافق اهل بیت که صحابه کرام از او روایت کرده اند و نیز اهل سنت از صحابه حدیث پیغمبر
علیه السلام روایت میکنند من مات وهو مبغض لک لعل محل دخل النار وان صلیه و صام
اجزه جمع من الحفاظ منهم الطبرانی و الحاکم حدیث من ابغضنا هل البیت فحق فی
الخیاب الطبرانی این حدیث بسیار روایتی گفته اگر بغض شدتند چرا و رضای اهل البیت
بسیار روایت میکرد بلکه دشمن اهل بیت روایت اند چنانچه بالا گفته شد که او و او و سایر اهل بیت
دشمنی دارند مگر از فاطمه و او و او فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدانند و بعضی دیگر چنانچه
تفصیل آن بالا گفته شد سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سوره نجم بخواند بعد قوله تعالی افرأیت اللات والغری ومناة الثلاث الا لهی بزمانش بقا
شیطان گذشت تلك الغرائق العک ان شفاعتهن لیتمی چون سوره نهم کرد پیغمبر مومنان
عبد کردند و کافران هم عبد کردند چنان آنکه مجبوراً صلح کرده و نثار اصدنام خوانده و ازین روایت
تجزیه بر این کلمه کفر بر این پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت بشی است بعضی مفسران
دور از تحقیق آورده باشند و صحیح آنست که شیطان در اسماع کافران و دایم شان صوت
لباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند کسی از مسلمانان این کلمه شنید و از آن
اطلاع نداشت تا که پیغمبر خدا از جبریل آن خبر رسیده و پیغمبر ازین ماجرا مسلمانان را اطلاع داده و پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم متعین شده و برای تشریف پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد و ما را رسلمان
قل ان صری رسولی و لانی الا اذا تمنی الی الشیطان و امنیته فینسئ الله ما یلق الشیطان
نشد حکم الله ابانته و الله علیم حکیم چنانکه اهل سنت عمل بقیاس میکنند و لم یاذن الله
جواب حق تعالی اذن فرموده است حیث قال فاعتبر وایا ولی الا بصاحبه قیاس کتاب
و سنته و اجماع ثابت میشود و شرح و بسط آن در کتب اصول مذکور است اینجا نام وید ما میباید از آن
دواله بر حجت قیاسی که کرده می شود و ابی جعفر طوسی در تهذیب ابی جعفر محمد بن علی الباقی روایت کرده
که عمر بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را جمع کرد و پرسید که چه میگوئید و عرض کسی که جابر

ختمه با اهل خود و انزال کند انصار گفتند اما من الماء و ما جبرین میگویند اذ الفی اختتام و حب
 الغسل پس عمر گفت علی را تو چه میگی ای ابی الحسن علی گفت از اتفاقا تا من حد واجب نمیکنم و
 یک صاع آب یعنی غسل واجب نکنم آنچه چندی دارد پس علی قیاس کرد غسل بر حد و با قریه و صادق و زید بن علی
 ابو خنیفه را اجازه قیاس داده اند پنجم آنکه میگوید که امامیه ندک اند و اهل سنته بسیار حق تعالی بر آنکه از من
 هیچ کرده و فرموده قلیل من صحیحی از آنکه در جواب مراد از شاکر که صیغه مسأله است اولیاد الله اند از اهل
 سنته و در فضیلت کفورا ندک شاکر و کثرت دلیل حقیقه مذکور است کتوله علیه السلام ید الله مع الحق و قوله
 علیه السلام علیه که بالواد الاظمه و این آثار را امامیه از امامیه روایت کرده اند ششم آنکه میگوید که اهل
 امامی حقیقه و شافعی و مالک و احمد از امامیه روایت میکنند پس اهل سنته بسیار ولی بالاتر
 است جواب ابو خنیفه و شافعی و مالک و احمد از امامیه روایت میکنند و از اصحاب که از امامیه روایت میکنند
 اند پس اسلام است به پیغمبر منتهی میشود بخلاف آنکه میگویند آنها مذکور است در هشتم من سلم و
 شیطان طاق و عبد الله بن سبأ مناهان و ضاعان که از اهل اخذ مذکور کرده اند و آنها بر جاست
 و صادق و غیره اقرار میکنند که از این کلمات شرک و مانند آن روایت کرده اند پس سبب افضل نه از پیغمبر بخون
 است نه از امامیه منتهی آنکه جواز را طهر با ملوک مذکور است و سبب افضل نه از پیغمبر بخون
 علی و این طاعت است کرده اند جواب پنجم که در بست چنانچه خیر ما بر صحابه اقرار است نه از امامیه علی اکا و نیز
 ششم آنکه آنچه در فضایل علی دارد است شفق علیه است میان اهل سنته و در فضیلت و آنچه در فضایل
 خلفای ثلثه دارد است مختلف فیه است پس مختلف فیه برای شفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
 نیست اگر عند المعارض و در فضایل علی و غیره صحابه تعارض نیست بلکه فضایل همه مسلم است و اگر
 بقول در فضیلت صحابه انصار ای نیز مانند روایت گویند که فضایل عیسی نزد مسلمانان و انصار
 شفق علیه است و فضایل محمد صلی الله علیه و سلم مختلف فیه است و بطال این بین قول ظاهر است
 ششم آنکه شیعه بر نجاست خود یعنی دایره مخالف اهل سنته که در نجاست خود شک دارند و الحاح از مباحث بالا باع
 من تراک جواب در حضور موت بر ایمان مومنان یعنی و از دیگر آنکه بعد از اتمام معاصی باید عفو انجام

به نسبت خواهد شد و عقاید اهل سنته البته صحیح است و اینها درین شک نیست و شک نیست مگر اینست که کار
خود را و افضل اگر یقین دارند که اینها را به نسبت باید حقه خواهد شد این عوی علم غیب بدی
البطلای است نمی بینی که بعضی روافض حشر کار را فرمی شوند یکسری و بعضی سنی حشر کار
را فاضی میشوند یا مانند آن و انکار این انکار بهر بیایست و اگر یقین دارند که حق تعالی از معاصی ما سوال
نخواهد کرد این مذموب مرجع است و درین انکار آیات قطعیه لازم می آید و جسم اتم اهل سنته
اقتدای کنند ابوحنیفه و شافعی را و بنزوم ندارند بر حسن خاتمه آن ما و قضا که کسی که خرم
بر نجات او نباشد ضلال است بخلاف امامیه که اقتدار میکنند باینکه و بنزوم می کنند به نجات آنها
بر اهل سنته ابی حنیفه و شافعی را راوی احکام نسبی معصوم می دانند پس مقتدر
ایشان بجهت فقهی معصوم است لا غیر بخلاف روافض که مقتدای شان و ضامان اند و فقه
که بر امام فرآورده اند نه مثل نصاری و غیره که عبادت عیسی و ملائکه می کنند چون
احکام حق تعالی که هر که غیر خدا را عبادت کرده بود آن عابد را با معبود او بد و زنج بربند
انگاه حق تعالی شیطان را بر صورت عیسی کرده او را پیشوای نصاری کرده بد و زنج برده
بل کتاویعبدون الحجر باب یک و ششم بجمعه مؤمنون و یازدهم انکامل سنته
ابوبکر را امام میدانند و ابوبکر در امامت خود شک میداشت که وقت وفات خود گفت
لیستغنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم هل لانا نصار فهدانا لا محذور
جواب این موضوع است و اقرار ابن مظهر علی احمد وایت کرده از ابی بکر اندام رسول الله صلی الله علیه و سلم
بقول لا ائمة من قریب خیار بین حدیث بروی سعد بن عاصی و حدیث خروج خوانده و اولیسم نموده و از
انکه اهل سنت نام در اشباع ترجیح میدهند و مراد از اشباع علی را دارند صنی الله عنه و نسبت نام می کنند
به صدیق اکبر و سنی از بقوله تعالی لا تحزن ان الله معنا جواب نسبت نامی به صدیق اکبر است
و قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا در حق صدیق اکبر مثل قوله تعالی لا تخف انی لا اخلف لدی
الاسلمون و حق موسی است بلکه در حق موسی فاووس فی نفسه اخذ فقه موسی قلت لا تخلف انما

انست لا علی وارد شده است بحکم نیت در ولایت بر خوف و یمنین قوله تعالی فارجعوا الی الله
 لا تحف و بشو و بعد از حاکم در حق ابراهیم علیه السلام قوله تعالی فخرج منی رجال لا یخلف
 خصمان یعنی بعضی از بعضی در حق داود علیه السلام قوله تعالی فخرج منها خایفا و یقوت
 نیز در حق موسی علیه السلام صریح است بر وقوع خوف و فرج که شخصی بشریت است احیاناً و دلیل چنین است
 که انبیا از زلزله صفات نمره اند و چون ابی بکر اگر فرض کرده شود برای بیان پیغمبر برای جان خود
 چنانچه وقت هجرت بر آن ولایت دارد که ابوبکر پیغمبر را از دخول در غار مخ کرد و او دل خود را داخل شد
 و با رب کرد و در خانه های آنرا بنیاد چه چادر خود بند کرد و در این باقی ماند و در آن دو ابراهیم بای خود و او
 آگاه پیغمبر را در غار طلب کرد و با ناله غم بپای او رسید و آخر کار جهان که غم شربت شهادت پیغمبر بپای
 در آن قصد احدیث بر ابراهیم از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم لبرکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی و لکنی ابکی علیک الحدیث فانه
 علی رضی الله عنه قائل و امید داشت از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در جواب جراتها میکرد و گنجی
 داشت که در آن خطر جان و احتمال قتل از دست یحیی قائل نبود و ابوبکر با وجودیکه او را این علم نبود
 در جواب جراتها میکرد و در وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم تنها قصد متامله اهل ارتداد از قایل
 عوب فرمود و دست از محمد بن عقیل بن ابیطالب روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت که ای
 مردم شیخ الناس کیت من گفتیم تو ای امیر المومنین گفت شیخ الناس ابوبکر صدیق است که چون روز
 بدر شد عزمین برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر پا کردم و گفتم که کیت که بستاند و شود نزد خویش تا نزد
 نیاید او را کسی از کفار پس آنجا قیام شد مگر ابوبکر و ابوبکر پیغمبر را که بر سرش نشاند و ماند هرگاه کسی از کفار
 نزدیک می آمد ابوبکر بروی قصد میکرد و پیغمبر را که اهل سنت پیغمبر را فر کرده اند که از نشان پیغمبر
 بیدار است یکی آنکه در صحاح اهل سنت روایت که عائشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر در خانه پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حال آنکه نزد اهل سنت ثابت است که ملک او داخل نمیشد و در آن خانه که در آن صورتی است
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون صورت ابراهیم را عقیل در کعبه دید آنرا نحو کرد و جواب عایشه در آنجا

صحبت صغیره بود و تکلیفات شرعی از صغیرات ساقط اند و محمل که نبات از پاره پاره ساخته باشد و از تصویر
 انسان نباشد و محمل که آن قبل تحریم نگاهداشتن صورت باشد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم محصوره
 از بیم و ترس و شجاعت سال کرده و محمل که مراد از حدیث آن باشد که نبات انصار و غیره نزد عالم باشد
 آمده باشند با آنها کسب کرده باشد دوم آنکه اهل شریعت از عایشه و ائمه می کنند که پیغمبر خدا را ایجاد نمودی پس
 و من بسوی شمشیر میدیدم عیسی در مسجد کسب میکردند و این چند قباحات لازم می آید یکی منقرض شدن پیغمبر
 حشمت بر کسب کردن در مسجد و دوم خود کسب دیدن و فعل کسب کنندگان شد نیست سوم آنکه زوجه خود را منقرض ساز
 بر آن که مردم را محرم را به بندهائی غیرتت جواب مراد از حدیث عیسی استغفار آلات کسب است این چیز سهیم و ده چنانچه در
 حدیث آمده لعن المسلم باطل الا ثلثة تعلیه القوسه و تادیه القوسه و ملاعبته مع نسائه
 پس آن کسب نام نبود بلکه عبادت بود به نیت جهاد قال الله تعالی و اعدوا لله ما استطعتم من قوی
 و دیدن صغیره را پس پرده منافی غیرت نیست و ظاهر نیست که این قصه پیش از نزول آیه حجاب باشد و نزول آیه
 حجاب بعد از کسب نیت شده رواه ابو داود و الدارمی و غیره و آنچه از عمر روایت که زجر کرده گان کرده بود که این
 کسب حرام است چون دید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنرا منقرض داشته عمر هم از آن گفت مانده و بی غیرتی گشت
 که روافض ملعونان بر ادوات اقرامی کنند که صادق گفته خدایه جوازینا و فرجهن لکم
 سیوم آنکه اهل سنت و ائمه میکنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپاچه بر رو ملک الموت
 زد یک چشم او کو شد ازین معلوم میشود که موسی قبضای الهی در موت خود راضی نشده و لغا خدا را مکروه
 داشته حال آنکه اهل سنت این نیت مرویت من کو لقاء الله که الله لقاء جواب این تپاچه زدن نه برای
 عدم رضا بموت بود اگر چنین میبود آخر کار چه اذن قبض روح میداد بلکه برای آن بود که او میل داشت که اول
 او را حقتعالی در موت و چو توفه اختیار نمود و او از زمان قبض روح او خواهر شد که مذکور که البخاری و غیره مرفوعا
 گویند موسی از ملک الموت سوراوید که بی اجازت او روح او قبض میکرد و آخر کار راضی بموت شد پس سوال
 کرد که از دینی مقدس یک تپاچه زد یک کند چهارم آنکه اهل سنت و ائمه می کنند آنکه نبی صلی الله علیه و سلم
 فرمود نحن احق بالثلاث من ابراهیم اذ قال رب ارضني كيف تحيي الموتى چه شک منافی با آن است

پس نسبت شک به ابراهیم و سید المرسل محال است جواب مرد از شک اینجا تود قلب در حصول زیاده
 یقین و قوه طمأنینه است که مقتضای نزول تم است و صوفیان آنرا میداند نه عوام و آن منافی ایمان
 نیست چنانچه نص قرآن بدان طاق است قال ولله توکل قال بلی ولكن لیطمئن قلبی بکلمه
 مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالع نبی و ده علم و یقین بود پس لا ینق
 انرایم بان زیرا که ما مورد طلب نبی و ده علم حثت قال الله تعا و قل رب ینی علما یا لکه گفته شود که معنی
 حدیث است که سوال ابراهیم از جهت شک بود اگر برای شک بودی یحیی بنی بد منه لکنه لکنه لکنه
 فکذا ابراهیم عجب آنکه ازل سنه روایت میکنند فعلى الله علیه و سلم انه قال لک لک ابراهیم الا لکنه
 کذبات اینجا نسبت کذب شد پسوی ابراهیم و انبیا معصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از
 تیر یض و تنهال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن ملاسنه حقیقه کذب بر پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم ناهت می کنند بنا بر تفسیر آن مستلزم است عدم وثوق را از اقوال که با این معنی و کذب بر ابراهیم
 ازین قبل میگنید و آن باطل است ششم آنکه ازل سنه در صحاح از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت میکنند
 که فرموده شیطان میگردد از سایه عوارضین فضیل عمر را نبیا لازم می آید چرا که شیطان آدم را وسوسه کرد
 قال الله تعالی فوسوس له الشیطان قال یا ادم هلی اولک علی شجرة الخلد و طاک
 لا یلبس و در روی عمل کرد و حثت قال نه من عمل للشیطان و ابوب راسس که و حثت قال الحی
 من الشیطان بنصب عذاب و در قراة محمد صلی الله علیه و سلم اتفاق کرده و نازل شد و ما در سلنا
 من قبلک من رسول و لا ننبی الا اذا نعی الفی الشیطن فی امنیته جواب از شیطان کتاب است
 از خوف و عدم تسلط او بر جهت حفاظت الهی دوستان خود را و حثت قال الله تعا ان عباد الله
 لیس لک علیهم سلطان و فرار یعنی خوف کرده و در قول تعالی قل بان الموت الذی نفرون منه
 مراد شد خوفست نه فرار یعنی حقیقی و این شدت خوف که شیطان از عمر است و از انبیا اطریق اول
 ناهت منافی آن نیست که ایما و وسوسه کند چنانچه با وجود شده خوف شیاطین از هجوم آسمانی
 ایما و استراق سمع میکنند قال الله تعالی و حفظا من کل شیطان ما رد الا من اسیر ف

السمع فانه شهاب ثاقب و انهمه يات كبريات انبياء والات وازد هم اول و مصروف از ظاهر اند
 بخانه و رگت تفسير شرح و بسط نوشته شده و اعتراف انبيا بجهنم خود از راه جهنم نفس است كما هم را و هم
 انك اهل الجنة رايت ميكنند كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرموده كه داخل بهشت شدم خمس خشن فطير بلال
 را پيش خود شنيدم اين حديث لانه دار فضيلت بلال علام ابي بكر صديق بر آن مرد عليه السلام فرمود
 شما لان سابق فصل من السبق جواب بلال باطلست و ناقص نسبي چرا كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم
 صوره شما را بلال و هم چنين صوره شما را ديگر مومنان را ديده چنانچه بطراقي روايت كرده از ابي امامه
 كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود داخل بهشت شدم شنيدم پيش خود را و از تركه بلال و بالا تر در بهشت
 و ديدم فقير را منته خود را و پايين تر و ديدم اغنيا را حالانكه اينجه بعد قايست داخل بهشت خواهيد شدم انك اهل
 روايت كرده اند كه پيغمبر خرد و زعفره بسوي عمر نظر كرد و تبسم فرمود و گفت كه حتمالي مباحات مي شد
 به بنده كان خود خانه و بغير خاصه از چيزيت افضليت عسر بر سيم لازم مي آيد چه خود را از خواص نشسته
 جواب اين قول باطل است چرا كه اين حديث دلالت ندارد بر آنكه حق تعالى بغير عسر خاصه مباحات نكرده
 بنده پس از اين حديث افضليت عمر را بي بكر هم لازم نمي آيد چه جاي انبيا هم حقن چهار و هم انك اهل
 سنه ناز بر پيدي خشك جائز بماند جواب اين بهتان محض است چرا كه طهاره بدن و ثوب و مكان
 شرط جواز صلاوة است نزد تمام اهل سنه بلكه ناز بر پيدي نه سب اما بلبه است و اين مطهر حله
 و رارشاد و ابوالقاسم در شرايع و طوسي و غيره نوشته اند كه ناز در نجس جايز است اگر نجاست
 متعدي نباشد و طهاره موقوف به خود فقط شرط ميكنند باز و هم انك ميگويند لعب بشطرنج نزد اهل
 سنه جائز است جواب اين هم كه كذب افتراء است لعب بشطرنج نزد ابني حنيفه و مالك و احمد
 حرام است و نزد شافعي بر يك قول او كرده بشطرنج كه اخلاص در ناز و ميسره و اجابت كند
 انزال و بكنه بنگرد و صورت حيوانات از اسب و قمل و مانند آن در آن نباشد و اجزاء بران
 نباشد چرا كه باصره كسيره مي شود و صحيح است كه شافعي اين قول رجوع كرده و يقول آئم
 بنه فتوى داده و بگفته بشطرنج فاكش شده تا نزد هم انك اهل سنه سرود را حلال ميگويند

جواب پنجم آنکه در این باب بگویم که آن فاضل اند و جمهور شیخ اسلام از آن تنزه دارند و بعضی
 از بزرگان که استعمال غشاکرده اند گفتند که شریعت در آن کرده اند که اثبات حرمت غشایان شریعتی محال است
 و غشایان شریعتی عقلاً و شرعاً ممنوع نیست و داخل این نیست بحدی که آنکه اصل شریعت و صورتیه بنیاد بر عالم دارند
 حال آنکه حق تعالی میفرماید جان لم یجد و امامی هم موافق با طایفه جواب و صورتیه بنیاد بر
 نزد مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اهل تشیع نیست و در این جمیع هم بر دینی معنی جایز نیست مگر بر دین
 از این جمیع جوابی است مستند و درین باب پیش لایحه الحجت است و لکن فی سبیل الله است و حسنه شرع هم
 آنکه اصل شریعت بر لواط حد واجب گفته حال آنکه لواط از زنا محض است جواب در حکم لواط اختلاف است و در شافعی
 حد واجب است و در این جمیع واجب نیست چرا که لواط را در لغت زنا میگویند و حد و حدیثی است نمیخورد و دلالت
 انصر گفتن ممنوع است چرا که دلالت انصر آنرا میگویند که هر لغوی از آن جمیع خارج از حرمت زنا نیست و در شریعت
 و در این حکم تفاوت دارند بر جای هر لغوی و نیز دلالت انصر مفهوم اولی با مساوی باید منطبق و لواط
 مساوی زنا نیست چرا که زنا در معنی فعلت بجهت انتفاع است مولود و خلاف لواط و لکن از اصحاب و در شریعت
 اراطه اقوال شتی وارد شده و الله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه بر شریعت
 خلافت و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب فضیلت دیگر اصحاب بر امام است و در مواد فضیلت و در آنکه از
 شجرات صحابه کینه لسان و زبان تاویل نمیکند باید کرد بدانکه اصل شریعت و جماعه اتفاق دارند بر آنکه فضیلت امام
 بعد از انبیا را بر دیگر صدیقین ثم مراد فضیلتی نیست بر غیرشان پس بنوعی است از آنجا که جماعه و امام
 معقول و آثار صحابه و تابعین و آنکه مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس است لکن بقوله تعالی
 لا یتوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم در جنت من الذین انفقوا من بعد
 و قاتلوا امام محمی بنی نبوی و معاً از نزول گفته که محمد بنی نسل از کلبی روایت کرده که این آیه در حق ابی بکر صدیق
 نازل شده و این آیه عبارت از انفق و قاتل اولئک است و در این فضیلت جماعی از صحابه که پیش از فتح کلا سلام آورده
 و اتفاق قاتل در راه خدا کردند بر آنکه بعد از فتح کلا اتفاق و قتال خوانند و در لواط انفق است و قاتل
 بر آنکه تخمین فضیلت اند از دیگر اصحاب چرا که معنی موجب فضیلت در این آیه است و در اتفاق

و اما اسلام و اسبقیت اسلام هر چند در بعضی ستم یافته شده اما چون اتفاق علی است بر آنکه حضرت محمد صلی
 علیه و آله اسلام عزیز بود و در حجر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آن است که هر مذهب و طریقی سیر این استحقاق را خارج
 ابو عمرو بن الاسدی عجب عن عمر بن ابی حفصه قال سئل عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابي بكر قال قال رسول الله
 اعلم ان ابی بكر قال سبحان الله علی و الله ما اسلام ما و انما سئلتهم ان علی بن ابی طالب علیا اخي اسلام
 من ابی طالب و اسلام ابی بكر فاطهر اسلامه و لا شك عندنا ان علیا و له ما اسلام ما و چون
 اقصیت یحیی بن برزقنی ثابت شود بر غیر مرتضی بطریق اولی ثابت شود اکنون احادیثی که دلالت
 دارد بر اسبقیت اتفاق و ثابت یحیی بن دین را بیان نمایند منها حدیث ابی هریره قال قال رسول الله
 صام ما لاحد عندنا یدل و قد كافینا ما خلا ابی بكر فان له عندنا ید یکافیه الله تعالى
 بها و من الفنا فی ما انفعتی مال احد قط الفنا ما لم یج کراخرجه للرمك و منها حدیث
 هشام بن عمرو عن ابیه قال قال سلمه ابو بكر و له اربعون الف الفنا انما علی رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم و فی سبیل الله اخرج ابو عمرو و منها ما رواه البخاری فی حدیث طویل تدریجاً
 الی ابی بكر فابتنی مسجداً ببناء داره و كان یصلی فیهِ و یقرأ القرآن و منها ما روی ابو عمرو فی
 الاستیعاب قال قال ابو بكر صبیغة كانوا یعذبون فی الله منهم بدل و عامر بن فحیرة منها
 ما قال ابو اسحق انه لما اسلام ابو بكر اظهر اسلامه و دعا الی الله عز و جل و الی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و كان ابو بكر رجلاً مؤلفاً القوم بحبها سهل ففعل یدعو الی الاسلام من وثق
 به من قومه فمن نشاء و یحالی الیه فاسلم بدعاءه فیما بلغه عثمان بن عفان وزیر ابن العوام
 و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبید الله فاجم الی رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم حین استجابوا له و اسلموا و صلوا باکة ثمان ریس نبی علیه شمس بود وزیر ریس
 بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زهره و طلحة رئیس بنی تیمس سلامینها که شرکت قابل قریش
 در میم سورۃ کفر شد و منها ما ذکره ابو اسحق فی تفسیر قوله تعالی لا یتوی منکم من الفخ من قبل الفخ
 و قال که خبر شمس نزد پیغمبر صلوات الله و ابوبکر را دید که بروی پیرانی است بر سینه باره شده گفت

که بر حال است گفت این حال را نبشت و در راه خدا رفت کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام گفت که ابوبکر را بگو که خدا
 بر تو سلام میدهد و میگردد که درین شهر از من ماضی هستی باینکه ابوبکر گفت اعلیٰ بی اسخط انا عن ربی راض
 انا عن ربی راض این حدیث صحیح است بنوی در معالم التنزیل در تفسیر همین آیه بسند صحیح متصل آورده
 از ابن عمر که بودم من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نزد ابوبکر و ابوبکر بود که جبرئیل آمد با حدیث و منها حدیث ابی اویس
 الدوسی قال كنت جالساً عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاطلع ابوبکر وعمر فقال رسول
 الله صلی الله علیه و آله الحیر لله الذی الید فیهما اخرجهما الحاکم و منها حدیث ابن عباس ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا اله الا اسلام یا بنی جهل بن هشام و بعین الخطاب قال
 فاصبح فذا عمر علم رسول الله صلی الله علیه و آله فاسلمه فخرجه الترمذی و منها حدیث ابن سحر
 نحوه فقال فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعر فبنی علیه ملک الاسلام و هم
 الاوثان اخرج الحاکم و منها حدیث عائشہ ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم
 اغفر الاسلام بعین الخطاب خاضعاً خرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
 عمر قال المشرق کن الیوم انصف منا اخرج الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
 عمر بن جبرئیل فقال یا محمد استبشر اهل السماء باسلام عمر و الا ابن ماجه و منها حدیث ابن
 مسعود قال ما زلت اعرف منذ اسلم عوفی رواية والله ما استطعت ان اقبل عند الکعبة طاهر
 حتی اسلم عمر اخرج الحاکم بن حبان بنی بصری و لا یثبت و لا یثبوت و لا یثبوت و لا یثبوت و لا یثبوت
 سنت رسول الله صلی الله علیه و آله پس از آنکه آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی بکر امام در نماز گذارد
 و از امامت دیگری باشد و جوهراً که در شهر نو و چنانچه بالا که شدت و فرمود که این بنی لغوم فهم ابوبکر
 ان یومهم غیر اخیر الخ الترمذی من حدیث عائشہ و له شواهد کثیره عند الشیخین و منها
 حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من بنی الا وله
 وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء جبرئیل و میکائیل
 و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر اخرج الترمذی و منها حدیث سعید

ابن المسيب س قال كان أبو بكر ص الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزي
 فكان يشاوره في جميع أموره وكان ثانيا في الإسلام وكان ثانيا في الخار وكان ثانيا في العرش
 يومئذ وكان ثانيا في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه أحد
 ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لا يؤجر وعمر هذا سيد كهول أهل الجنة من أولين
 والآخرين إلا البنين والموسلين ورواه عن أبي بكر ص روايت أمه سيد كهول الجنة وشبابهم رواه الزهري
 من حديث أنس وعلى بن أبي طالب وحادث وابن ماجة من حديث أبي جعفر ص عن أبي بكر ص
 زهير ص ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لقد هممت أن أبعث إلى أفاق رجالا يعلمون
 الناس أسنن وأفرائض كما بعث عيسى حواريين قيل فإين أنت من أبو بكر وعمر قال لا أغني
 لي عنهما أنا من الذين ص السمع والبصر وفي رواية كالأرسل من الجسد أخرجه الحاكم
 عن حذيفة وابن عمر والطبراني عن ابن عمر وعمر بن الخطاب وأنس وأبو نعيم عن أنس وابن
 عدي عن حذيفة ومنها ما طلعت الشمس على أحد منكم أفضل من أن يكون
 رواه الطبراني عن جابر والحاكم والطبراني وأبو نعيم وابن النجار عن أبي الدرداء
 والحاكم عن أنس ومنها حديث سعد بن ذرارة قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم إن روح القدس جبرئيل أخبرني أن خير امتك بعدك أبو بكر
 رواه الطبراني ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان
 أهل الأرض لرجحهم رواه ابن عدي عن ابن عمر وابن راهوية عن عمر موفوقا
 بسند صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وسلم أنا في حب جبرئيل فقلت من بها جبرئيل
 قال أبو بكر وهو يلي أمواتك من بعدك وإفضل امتك رواه صاحب مسند الترمذي
 عن علي ومنها حديث أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أنا أحب إليكم
 أول من يدخل الجنة من بني خزيمة أبو داود والحاكم ومنها حديث أبي بكر قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم إنا أول من يسلم على أول من يأخذ بيدي فيدخل الجنة من بني خزيمة
 حاكم

ومنها حديث جابر بن عبد الله قال قال عمر لا في بار يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما اذا قلت ذلك فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خيرون عمل احسن جلد لزماني وروى الجزء الثاني ابن محمد عن حديث ابن ابي بكر الصديق وروى ابو سعيد بن المهيم في مسندك قوله صلى الله عليه وسلم ما اظلم الظلمة الا بالخضراء ولا اقلت العبد لعبد الدين خير منك يا عمر وروى ابن ماجة عن رجل عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذاك الرجل ارفع امتي درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى الوعر بن الخطاب **قوله** احاديث في فضيلته عن ابن الخطاب في غزواته وازدحامه انذر انك ان افضل الناس ست بعد ابي بكر ليل جلعك ذكره في غزاهم وبعده في منزلان ذكره في غزاهم وبعده في حديث عائشة قالت قلت يا رسول الله هل يكون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قلت فابن حسنة ابي بكر قال انها جميع حسنة عمر كحسنة واحد من حسنة ابي بكر رواه ابن رزين وبنين في مسندك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن لله عبد لا طاعة الا له اهل الجنة انا وحمزة وعلي وجعفر والحسن والحسين والمهدي ومولاه الزمذي والحاكم وقوله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وقوله صلى الله عليه وسلم انا سيد ولد آدم وعلي سيد العرب رواه الحاكم عن ابن عباس وعائشة وصححه واثرا اكثر الحديثين الى ضعفه وله شواهد كلها ضعيفة مرويات اهل الجنة على العموم نيت والا لازم ان الفضيلة حمزة وعلي وجعفر وحسن حسين مهدي بابنا ومولانا بن حارث تخصيص به بعض فضائل حديث ابو بكر وعمر سيدا لاهل الجنة وشبابها الا البنين والمرسلين كما ان برعموم خود است لوجود الاستثنا بقوله الا البنين والمرسلين پس تخصيص کرده شوند آن احاديث ضمن الدلالة باين حديث متواتر قطع السنن قطعي الدلالة وكفته شود كه مراد سيد اهل الجنة بعد ابي بكر وعمر ودر حديث علي سيد العرب مراد سيادت من حيث استوفاي وخصيصا بعباد غير نبين ودر وقت در عجم بود ودر عجم پس سيد عرب مراد من سيد ولد آدم باشد كما لا يخفى پس وخصيصا بهمين است كه عرب به نسبت تفاخر ميكرند

علی سید عباس است من حیث النسب لهذا بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی و عباس
 هر دو را تمام سید العرب واه ابن عدی عن ابن عباس مضعیف و الله اعلم و دیگر احادیث بنابر علی
 دلالت دارند لیکن باین احادیث تعارض ندارد منها قوله صلی الله علیه وسلم لعنتم منی وانا منكم واه
 البخاری و مسلم من حدیث برادرین عازب و حاضر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطمه و علی و حسن
 و حسین در مبادله بعد نزول قل تعالوا ندع ابننا ثنا و ابننا ثنا و ابننا ثنا و ابننا ثنا و ابننا ثنا و ابننا ثنا
 و قوله صلی الله علیه وسلم من سب علیا فقد سبنی و من اذی علیا فقد اذی فی و الله اعلم و ابن
 احادیث یگانگت علی رضی الله عنه با آنحضرت علیه السلام من جهة النسب و همچنین کلمات در حق و دیگر اقربا
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز مروی گشته در حق عباس مذی روایت کرده اند فی حق فاطمه اذی فان عم الزهرا
 صنوبیه و نیز در حق عباس در نسبت با لبس و غیره نشان است منی و انا منكم و ادر شده و عادت عرب بود
 که در وقت بمبادله و اقرار خود را حاضر میساختند و هم چنین در وقت عهد شکنی و استن و الی امر خود
 متصدی می شدند یکی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره رات فضیلت علی بر شصتین رضی الله عنهم
 لازم نمی آید فانه حدیث خدیجه ان قالوا ابنا بکر یخذه و امیدنا زاهد فی الدنيا و اغنیانا فی الآخرة
 و ان ناعوا و امر یخذه و قویا امینا لیخاف فی الله و منه لا تم و ان تاعوا و علیا و لا داکمه و اعلین
 یخذه و هادیا مهذیا یاخذ کم الطریق المستقیم و اه الحاکم و روی من حدیث علی ایضا
 حاضر همان از حدیث فضیلت علی بر شصتین همنیده اند که بدایت هر دو تقیم بوی حواله فرمود و حق است که از حدیث
 بر فضیلت فاطمه نیز و بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ حق خلافت اند و اشاره است با آنکه در خلافت
 اولاد پس از آنغال میکنند بسوی ابی بکر ثنائیا بسوی عمر ثنائیا بسوی علی و اشاره است با آنکه در خلافت ابی بکر و عمر
 را جای آدم زدن نخواهد بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مروت و شایع و اختلاف کنند لیکن حق و ان
 بجانب علی و متبعان او باشند پس اگر او را امر گیرند بهدایت رسند و الا از بدایت دشمنان او می کرده باشند
 و اشاره بهین مدعا و حیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصا علیا فقد عصا فی حیث
 قال و الذی نفسی بیده لئن اطاع لیدخل الجنة جمیعین اکتعین استخیر الطریق من حدیث

و این احادیث را در بعضی نسخ و بعضی نسخ دیگر از حدیث
 و بعضی نسخ دیگر از حدیث

ابن مسعود توضیح دیگر در این حدیث است که قوله علیه السلام اذ اکره فاحلین ای لا یتزک الاولی
 یعنی امیر ساختن علی با وجود بیخین از شما خواهد بود و وقوع آنکه در صورت ترجیح مفضول با وجود فاضل
 لازم می آید پس این حدیث در معنی آن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده یا بای الله واللهم انزل
 الا ابا بکر و انما آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شان ابی بکر زهد و در دنیا و رغبت و آخره فرموده این تلمیم
 درایت است صورتیستقیم را چه درایت حراط مستقیم ضمن برای آخره است و انچه در شان عمر فرموده
 قوی این الایحاف فی الله و موتة لکم این دلالت مینماید بر کمال درایت قوت و درین عدم خوف
 ملاست پس فضیلت علی رضی الله عنه بر ایشان کجاست فدا میشود و الله اعلم و اگر احادیثی اند که
 روایض و اشال شان آنرا وضع کرده اند و حدیثین آنرا معتبر ندارند و گفته اند که فراموش کرد آن حدیث
 و اما اجماع و آثار صحابه و تابعین و ائمه الهیبت بخود که مجمع آن بسوی اجماع است فها اثنین عمر قال کنا
 نحیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرج ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان
 اخرج البخاری و فی روایت کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم لا نعدل بای بکر احدا ثم
 عمر ثم عثمان ثم نزل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم لا نفاضل بینهم و منها
 اقوال عربی الخطاب منها قول و قد صدق فی هذا ما عثرنا علیها من ان اول الناس
 باهم رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعد نانی اثنین اذهما فی الفار ابوبکر السباق الی بین
 اخرج ابن ابی شیبة عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله عز وجل قد جعل بین
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و فیه فان یکم محام قد مات فان الله عز وجل قد جعل بین
 اطهرکم نوراً یقتدون به بما هدی الله محمد و ان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و انه اول الناس باهم و کما قد صدقوا فی ما یخبرون اخرج البخاری عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی ساعده فاکلمه تطیب نفسه ان یقدم ابا بکر قالوا یعنی الا انصار انعموا بالله ان یقدم
 ابا بکر و قوله کما والله ان اقدم فیض بن عقیق لا تقر فی ذلک من انتم احب الی من ان
 اتا علی قوم فیهم ابوبکر اللهم الا ان تسول فی نفسی عند الموت شی لا احبک الا ان

اخراج بخاری عن ابن عباس عنه وقوله ابو بكر سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اخراج الترمذي عن عائشة عنه وماروى الديلمي في الفردوس والوفيع
 في الحديث ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد لله الذي صيرني ليس فوقى احد
 ثم نزل فقيل له في ذلك فقال انما فعلت ذلك للشكر ايهم اقول عمر بن الخطاب كه او در تنقيح نبي
 ساعده بحضور جماعتى از انصار وغيره گفته و انصار در جوابش گفته نعوذ بالله ان تنقدم ابا بكر
 و بر سر منبر روز دوم از وفات آنحضرت صلعم بحضور اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته و كسى انكار
 ننموده و در مجلس منعده بر سر منبر نادره گفته و سامعان تسليم آن ننمودند و كسى انكار آن نكر و دليل
 است اجماع و منها اثر ابو عبيدة بن الجراح چون هنگام بته بعضى مردم نزد ابى عبيدة بن الجراح
 آمدند و خواستند كه با وى بته كنند ابو عبيدة گفت تا فونى و فيكثيرك ثلثيها ابا بكر اخراج ابن
 ابى شيبه عن محمد بن سيرين و اخراج احمد معناه غير انه ذكر استدلال ابى عبيدة
 لا يستخافون في الصلوة و منها اثر عبد الرحمن بن عوف كه بعد ذات عمر و محبى عظيم شرط كرد كه بر سر
 شيخين عمل كند و حاضران تسليم نمودند و اثر عثمان بن عفان بعد قبول اين شرط بل استطيع
 ان اكون مثل لقمان الحكيم اخبر ابو عمر فى الاستيعاب على مرضى و افضليت عثمان بر خود مشا
 كرد و در شرط عمل كردن بر سيرة شيخين مناقشه نمود و همچو كس از حاضران مجلس كه مهاجرين
 و انصار و امراء اجناد جميع بودند مناقشه كرد و انكار بران ننمودين و دليل است قاطع بر فضليت
 شيخين و منها اقوال على مرضى در ايام خلافت خود كه مجلس منعده فضليت شيخين
 را به ترتيب بيان نمود و جمعى را كه در اين سلسله طعن فاسد بود زجر نمود و فقهاء صحابه
 حاضر بودند و از كسى ستمى و اغراضى ظاهر نشد و اين آثار بعد تو اتمر رسیده و
 گفته كه شهادت چند كس از على رضى الله عنه افضليت شيخين به ترتيب روايت
 كرده اند انتهى و فى الواقع اين سلسله را بهرست از خاتم المخلفات كسى ديگر نقل نكر
 نكرده و اعتماد على اهل سنته بر تضرعيات او است از انجمله قول او

وخير هذا الأئمة أبو بكر ثم عمر له طرق منها حديث محمد بن خزيمة قال قلت لأبي أي الناس خير
 بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر قلت ثم من قال عمر وخشيت أن يقول عثمان قلت ثم أنت
 قال ما أنا إلا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث أبي حمزة وله طرق أحد ها عن
 زب بن جيث عن قال سمعت عليا يقول ألا أخبركم بخير هذه الأئمة بعد نبيها أبو بكر ثم قال ألا
 أخبركم بخير هذه الأئمة بعد أبي بكر وعمر وأخوه أحمد ثانياً يعني قال حدثني أبو حمزة
 الذي كان يسمه علم ربهما خير قال عليه السلام يا أبا حمزة ألا أخبرك بأفضل هذه الأئمة بعد نبيها
 أبو بكر وبعد أبي بكر وعمر وهما ثالث آخر ولم يسميه أخيراً أحمد ثالثاً عن أبي إسحق السبيعي عنه
 قال قال علي خير هذه الأئمة بعد نبيها أبو بكر وبعد أبي بكر وعمر لو شئت أخبركم بالنسبة لعلت
 أخيراً أحمد رابعاً عن عمار بن أبي حمزة قال كان أبي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
 أبي أنه سمع المنبر يعني علياً فحمد الله تعالى وأثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال خير هذه الأئمة بعد نبيها أبو بكر والثاني عمر قال يجعل الله تعالى في خير حيث أحب خوجه
 محمد خامساً ما أخرج البراء بن رظي والحافظ أبو زرعة بن حميد بن محمد لا يضاري الهجري
 من طرق متفقاً عن أبي حمزة رضي الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا خير الناس
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلاً يا أبا حمزة ألا أخبرك بخير الناس بعد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر وعمر وعياك يا أبا حمزة ألا يجتمع بغضه وحب أبي بكر
 وعمر في قلب مؤمن وأخبر البراء رظي عن أبي حمزة أنه كان يرى أن علياً أفضل الأئمة
 نعم أقاماً بخالفونه فحينئذ قال له علي بعد أن أخذ بيده وأدخله بيته
 الحزنك يا أبا حمزة فذكر له الخبر فقال له ألا أخبرك بخير الأئمة خيرا أبو بكر ثم عمر قال أبو حمزة
 أعطيت الله عهداً أن لا أذكر هذا الحديث بعد أن شافهني على ما بقيت سادساً
 أخرج الحافظ أبو بكر محمد بن الحسين الأجرى البغدادي عن أبي حمزة رضي الله عنه قال
 سمعت علياً عليه السلام يقول خير هذه الأئمة بعد نبيها أبو بكر ثم خيرهم عمر انتهى

از انان تا این روایت ظاهر شده که حدیث ابی حمزة از دو واقعه روایت است یکی بر سر کوفه دوم در خانه
علی یعنی در خلوت و آنچه روایت کرده شده است که خطیب علی فقال ان خیر هذه الامة بعد نبیها
ابوبکر و عرفاهم رجل فقال وانت یا امیر المؤمنین فقال نحن اهلبیت لایوزنا الحد این
نزداده باطله موضوعه است و متاضح و آیات صحیح و منها حدیث علقمة قال ابراهیم النخعی ضرب علقی
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علیه هذا المنبر فقال الله واثنی علیه و ذکر ما شاء الله
ان یدکر فقال ان خیر الناس کان بعد رسول الله صلعم ابوبکر ثم عمر ثم عثمان بعدهما احوالنا
یقضی الله فیها اخرجه احمد و منها حدیث الزلال بن میسرة عن علی قال خیر هذه الامة
بعد نبیها ابوبکر و عمر اخرجه ابو عمر و الاستیعاب و منها حدیث عبد الحیة له طرق
کثیرة احداهما عن حبیب بن ثابت عنه عن علی انه قال لا انبئکم خیر هذه الامة بعد نبیها
صلعم الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر اخرجه احمد ثانیها عن السیب بن عبد الحیة عن ابیه قال
سمعت علیا یقول ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر اخرجه احمد الثالث عن ابی اسحق
عنه قال سمعت علیا یقول علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر و لو شئت ان اسمی
الثالث لسمیته اخرجه احمد رابعها عن عبد الملك بن سلیم عنه قال سمعت علیا یقول قبض
رسول الله صلی الله علیه و سلم و خیر ما قبض نبی من الانبیاء و اثنی علیه صلی الله علیه و سلم
قال ثم استخلف ابوبکر ففعل بعمل رسول الله صلی الله علیه و سلم و بسنته ثم قبض ابوبکر و خیر ما قبض
علیه احد و کان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخلف عمر ففعل بعملها و بسنتها ثم قبض علی
خیر ما قبض علیه احد و کان خیر هذه الامة بعد ابوبکر و منها حدیث عبد الله بن سلمة
قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر و خیر الناس بعد ابوبکر
عمر اخرجه ابن ماجه و از انجا است انکه امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما از پدر خود روایت کرده که گفت
گفت مروی علی ابن ابیطالب که می شنوتم ترا که در خطبه خود می گویی اللهم صل علینا یا اصلحت به الخلفاء
الراشدين المهديين آنها که میفند پس چشم مبارک او اشک ریخت و گفت هم جیای ابوبکر و هم

[illegible]

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود وقتیکه ابن عمر در از و چون مردم بوی گفتند یا امیرالمومنین
استخفاف علینا فقال ان يعلم الله فیکم خیارا یول علیکم خیارا که قال علی فعلم
الله فینا خیارا فوالله ما یبکر و الخیر العا که غرض که اقول مرضی در باب الفضلیت شجین بترتیب
بمنزله توان رسید کسی مجال نگار آن نادر که اگر دو شخص از هر حال کنند بر تفتیه و ابطال تفتیه
سابق مذکور شده خصوص تفتیه درین احادیث متواتر نیست چه اگر علی رضی الله عنه در جواب پرس
نمود محمد بن حنفیه فضلیت بیان کرد آنجا احتمال تفتیه نیست و در حدیث ابی حمیفه در یک قصه وارد است
که بر منبر کوفه گفتند و در کوفه داخل نشده بود دیگر بعد نفع و منافع از جنگ اصل
البصره و در آنوقت حکم نامشده ترو امر او قویتر بود و ابو بکر و عمر را مدتها گذرشته بود
که فوت شده بودند پس تفتیه برای چه باشد و در یک قصه دست ابی حمیفه گرفتند
در خانه خود در تنهایی فضلیت بیان کرده و ابو حمیفه متفق فضلیت علی بود و از مخالف
هم مردم درین مثال سخن شنیده داشت پس اینجا تفتیه چه احتمال دارد و اگر تفتیه میکرد
یا منضم نفس مینمود و چسب با معاویه مناقشه کرد و منضم نفس نه نمود بلکه منمود
انی عبد الله و اخو رسول الله و انا الصدیق الیکبر لایقولها بعدی الا کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین و منها القوال ابن مسعود قال اجعلوا اما مکم
خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه و سلم جعل اما منا خیرنا
بعده و قال لو وضع علم احواء العرب فی کفة میزان و وضع علم
عمر فی کفة لرحم علم عمر و لقد کانوا یقولون انه ذهب بنسعة اعشار العلم و المجلس کنت
اجلسه من عمر و ثقی عندی من عمل سنه این اقول را ابو عمر و در استیعاب روایت کرده
و منها قول حذیفه کان علم الناس قد دس فی حجر مع علم عمر اخبر حبه
ابو عمر و فی الاستیعاب و منها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر از هذا فی الدنيا
اخرجه این ابی شیبته و منها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابی حبیب

قال شهدت على رسول الله صلى الله عليه وآله قال الحسن بن ثابت قلت في ابى بكر شيئا فاحسن حتى سمع قال
قلت شعر وثاني اثنين في الغار وقد طاف العدو به ان ساعد الحجار الجبل وكان حب سول الله
وقد علموا من اخلاقه ان لم يعدل به بديلا فبقيتم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وانما حديث طائفة
مرفوعة بايديهم وكم تبسم تخفى صلى الله عليه وسلم بعد استماع تقرير است وعنه عبالدين سعيد قال سئل
الشعبي عن اول من بسم فقال اما سمعت قول حسن رضي الله عنه شعر خيل البرية انقاها واعدا لها
بعد النبي واوفاها بالجملة الثاني الثاني الحمد مشهورة واول الناس منهم صدق الله وبنما شعار
ابى محمد الشقي كذا بوم وروى شعبي ان بوم شعبي سميت صديقا وكل مهاجر سوا الحسيني يابسه غير منكرو
وقول ابن عمر قول سيد بن ميب بالاكاشنة ومنها قول مسروق حبك بكرة وعمر وعمر فضاها من السنة
اخرج ابو عمر ومنها قول سفيان الثوري من زعم ان عليا كان احق بالولاية منه ما فقد حظا
باب بكر وعمر والمهاجرين والا نصار رضي الله عنهم وما اراه يرتفع مع هذا عمله الى السلام ورواه
ابو داود والكرسي كذا بوم ويكوي كذا عبد الله زاق عن عمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من
ابى بكر ما عفتني وكذلك لو قال علي عندي افضل من ابى بكر لم اعنفه اذا ذكر فضل الشجيرة
واجبها واثني عليها باها اهلها فذكرت ذلك لوكيع فاعجب به واشتهاه ويكوي كذا خلف السلف
في تفضيل ابى بكر وعلي جواب گفته شود بخند وجه بكي انما ابو عمر وهر چه قول عمر ذكر كرهه ان يكن
آزار ورموده واثار و احاديث كه فضيلت ابى بكر بزارق و بر بر قضى دلالت دارند او در و پس قول عمر ملامتى
شد و نيز اين قول عمر معلوم ميشود كه نديم عمر عدم فضيلت بركيت بر بركي بلكه جاز است كه تفضيل شيخ
نزد او دليل ظنى ثابت باشد چنانچه قول باطلاني و امام الحرمين پس بنا بر عدم اطلاع بر دليل قطعى لم اخذ
گفته باشند و آنچه ابو عمر گفته است خلف السلف في تفضيل ابى بكر و على بيان كلام ابى عمر و بران دلالت دارند
كه نرض ابى عمر و اين قول ثابت فضيلت على است حنى الله عنها جميع ناس بعد خلفاء راشدين چنانچه
اهل سنت و جماعت است و حاصل كلامش آنست كه چون سلف تو الى كبر تهم تفضيل على باشد بر صديق
مستقول شده پس ظاهر آنست كه حرف تو كبر تو به موجب فضيلت شيخين ليكن ان اتوال البته بر

تفصیل مرتضی غیر خلافت است و باید بود و بودیم آنکه معتبر در اجماع قول فقهاء است که اصل محل عقده اند نه قول
 عامه پس در مقابل فقهاء اصحابه مثل ابی کر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر
 و سعید بن قیس و زید بن الحوام و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و طلحه و انس و جابر و
 و جابر و عذیر و عاتقه و حسان بن ثابت و ابو حنیفه و اشمال شان و از تابعین مثل سعید بن سبیه و سفیان
 ثوری و سفیان بن عیینه و شعبی و حسن بکری و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الجفر
 و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و اشمال شان قول یکی از احاد که معتبرند نباشند روایت کرده شود
 نقض آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل جامعیه در بدو حال اختلاف را میشد چنانچه در حدیث ثریب و در جمع
 قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته است بعد از رویدل چون حق ظاهر میشد اجماع متحقق میگشت
 و اختلاف برهم می خورد و در پیوم آنکه قول بعضی از سلف و باب فضیلت بر خلاف قول جمهور را گرفته
 شود و در هر چه رسیده از فضل نبوی کل باید کرد پس قول آنکه رضی الله عنه که در شیخ طایفه علیها السلام
 گفته اند لا نحل جیفه رسول الله علی احد علیه و سلم احدا چنان قول دلاله دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام فضل است
 از علی علیها السلام حال آنکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشده چنانکه اصل این قول همان فضل
 بزرگ است پس معنی قول معمر آن باشد که لوان رجلا قال عمر فضل من ابی بکر یعنی من و جبر الا عتقه و لوان
 رجلا قال علی فضل من ابی بکر من وجه لم اعنقه و لانزل عتیه و اما دلیل عقلی بر فضیلت شیخین پس باین
 تقریر گفته شود که فضل عبارت است از زیاده یکی بر دیگری در وصف شریک نبیها پس اگر وصفی مشترک اعتبار نگذرد
 شود زیاده عبارت فضل نتوان گفت و فضل کلی عبارت است از زیاده یکی بر دیگری بحسب اوصاف و صفاتی که در آن است
 و احسن احوال آنکه آن اعتنا نماید پس فضل کلی با اعتبار عرف عام آنست که اگر عتلا و اشرف آنها بان اعتنا
 نمایند چنانچه الماس از فضل کلی بر بلور پس گویند چرا که اگر چه بلور در سهولت تحت از الماس بهتر است اما معتبر تر
 عامه عتلا فضل من حیث اقیقه است و هم چنین سپید زگار و بهتر است که گاوین حیث الحث از اسب بهتر باشد
 و با اعتبار عرف خاص فضل کلی نزد هر طائفه جدا است نزد سلاطین فضل کلی کسی را است که بجمع رجال
 و نصیب یکا از اقبال و جمیع و هیچ اموال و بسیاست من و دور او صفاتی که بر بایست متعلق باشد از سخاوت

و شایسته حسن تدبیر و صلاح امور بناس و وفای عهد و اخلاق و اقدار اکمل است و نزد علما
 کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعة علم و قدرت و تدبیر و تقریر اکمل باشد و در عرف آهنگران
 افضل کیست که آلات حرب و ادوات ارتفاق ناسل حسن و جود میثاق است پس در وصف
 دیگر که نزد آن بزرگان است نهایت کسی را افضل می بیند چون علونب و مضافه زبان یا بر اعداء جمال
 فضل جزئی آن ناپسند فضل کلیه و چون دانستی که فضل کلی با اعتبار هر قوم جداست پس
 نزول ملکی که جامع باشند محبت خود را بر پیغمبری مبعوث من عند الله تعالی بجای و کتابی
 و معتقد باشند بلکه سعادت منحصر است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان فضل و کمال است
 و فضیلت از نبیره و ملکه در مراتب قرب عند الله و در جبر و ثواب فی الدار الحسنة و پس فضل کلی
 در اصطلاح این مردم باشد مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر احسن الکرامه ثابت است
 و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در حسن ترویج دین و واسطه بودن
 میان پیغمبر و امت و در علوم پیغمبر و تربیت کردن امت نیز صلاح تربیت پیغمبر پس هر که این صفات
 در او کم و کمال باشد او فضل باشد و هر که در دیگر صفاتی از صفات کمال مثل شرافت نسب یا حسن و جمال یا
 سخن و ادبی یا قضا و قضای و شجاعت در دنیا و دیگران بهر آن باشد آنرا افضل حسنی توان گفت
 و فضل کلی پس اولی و صاف پیغمبر علیه السلام که من حیث الارسالة او را نامیت است
 و آنچه سبب قربیت است عند الله تعالی و سبب اکثریت ثوابت با بایده فهمیده تا بزرگان
 و فضیلت دیگران باید بخندید بدانکه حق تعالی خواست که مردم را هدایت کند و بمعرفه خود و با پیغمبر
 فلاح و بهبود آنها است در دنیا و آخره اگرگاه سازد هر چند درین فرد و در هیچ امر محتاج با سبب نبود
 اگر نخواهند پیوسته به هدایت می کرد و حیث قال و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها لیکن یشاء
 عادة الهیة که امور دنیا منوط با سبب آخره است بایده ایشان را نشان رسل و نبیا از جنس انبیا و نبوت ادبنا بکثر
 اتحاد نوعی تاثیر و تاخیر و تا اتم و اکمل باشد و او را احتیالی و اسطر رحمة و جوارحه بقدره خود کرده و در حق او
 فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ما ارمیت اذ رمیت لکن الله می و فرمود الله تعالی و ما ارسلنا

میا بگویند الله يد الله قوت ایدیم و لهذا طاعت او را عین طاعت خود و محبت خود فرموده . جنت قال
 من يطع الرسول فقد اطاع الله و من كفر بک فهو من الله فان تعولن یحببکم الله و باطن او را طبع
 مستقیم آفریده که در اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زین و میل ننماید و علوم لدنی و شریعی از صبا
 فیاض کما میگیرد و مازاع البصر و مخاطفی اشاره بآبست و او را عقل کامل و قلب سلیم داد و علوم
 و معارف خطا نیکند ماکذب الفوائد ما را ای عقل و او را مطایع علوم ربانی و نفس در تابع عقل
 و جوارح او را تابع نفس ساخته است و انا اعلم خلق عظیم کنایه از ان است و لطف الهی
 شالط الحالی گشته که بواسطه ملک مریسل و هم بواسطه از حق تعالی علوم مخفی بوی رسیده و جدا
 ضلالت فصدی اینهمه صفات که مذکور شده راجع باشند و کمال است و فی باطن در اوقافه موثره داده
 که بآن قوت باطنی مصاحبت و بوطن تنفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان بپرستی آرد
 تا از و اخذ فیوض کند و زین و انحراف ننماید و قلب او را جذبی عطا فرموده که مردم را بآن جذبی بوی
 محبت و از وی دشت پیدا شود تا از امتثال و سر و استنها منهای او سر نه پیچید من راه منجید
 الهامه من راه منقرب بوجه مقتضای همین تاثیر است و سینه او را بران مصروف گردانیده
 که احکام الهی و علوم ربانی را بقوه قلب و فطرت و فضاخه زبان بواسطه و بواسطه رسل و جفا کشی جهاد
 و تحمل اعیاء و عواید خلق رساند و او را احوال انصار داده که شمل جوانی بنمبر برآیند و دین او را هم بخشنود
 او هم بعد رحلت و آبیاری کرده کمال رسانند و کوزع اخراج شططه فاخرج فاستغلاظ فاستوی علی
 سوقفه یحجب الذراع و اشاره باین نعمه و احسان است که فرموده و ابد له بصرة و یلبو منین و الف یقین بهم
 لو انفتحت ملائک فی کل موضع و الف یقین بهم و لکن الله یفهم این صفات راجع از صفات است
 و تحمیل از این صفات کمال تکمیل سبب فضیلت است بر آنکه منزه بکلی آنکه طینت پاک و زین که که صلاست
 عصیان داشت اگر با فرض او را بدایت الهی در سیرت چند ان از حق کجی بیکر و یکا و زینتها یضی و لایق
 از نور علی نور و اشاره باینست که قوله تعالی لو ان ثلثناک لقد کنت ترکنا الیهم شیاقینا یعنی اگر ثلث ما بودیم
 ترا بر کل حق قریب می کردی می کردی بسوی لغا خیزی اندک یعنی بی بدایت الهی هم بسیار میل میکردی

و دویم آنکه فیوض الهی او را بلا واسطه میسرند و دیگر آنرا بواسطه او پس فیوض الهی در وی انهم و اکمل باستند
 چنانچه زمین که بمقابل او قباب بلا واسطه مستقیم شود و اقوی و اتم خواهد بود و نور است از زمین دیگر که بسبب
 مقابل آن زمین اول روشن شود باشد و اشاره باین سخن قوله صلی الله علیه و سلم ان اعلمکم و انقیاکم بالله
 سیوم آنکه اعمال صالحه آنرا از ایمان و اخلاق و افعال جوارح چون بواسطه تربیت است علی است از اعمال
 او پس ثواب جمیع آنرا در فعل نامه اعمال است زیاده از اعمال ذات خود من غیر آن نقص من احسن
 شیئا قال علیه الصلوة والسلام من سئمت حسنة فله اجرها و احسن عمل بها من غیر آن نقص
 من اجود و حسنیات و چون صاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم استی و میزان فضیلت است آوردی ازین میزان فضیلت
 بر غیر آنها و فضیلت بعضی صحاب است بعضی فضیلت شصتین بر جمیع صحاب میتوان دریافت بدانکه اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم بر سایر اناس فضیلت بسبب چند چیز است یکی آنکه بطبیعت خوب فریده شده
 اند که غیر انرا گشتند و باین یکی طبیعت اشاره است بحدیث ان الله اختارنی و اختارنی اصحابا و
 اختارنی منهم اصحابا و انصارا و دویم آنکه صحابه و رنگ اعضا و جوارح پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشتند بزرگ
 تری و دین و هدایت خلق بسوی رب العالمین پس گویند بیک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی
 ایدک بنصره و بالقرآن من قوله تعالی احببک الله و من اتبعک من المؤمنین شما را برین عالم سیوم
 بسبب چند فیوض از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلا واسطه و تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم برکت او بر تکریم قلب تصفیة
 و غماص در رنگ پیغمبر که ندان پس مطلع و امام خلافت گشتند لهذا فرمود صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم
 با یصم اقتدیتم اهدیتهم و چون بسبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر بمانند در حدیث صحیح وارد شده و ان
 احدکم انفق مثل احد هباما بلغ مداحهم و لا تصفیه چهارم آنکه چون ایشان و سه از میان پیغمبر
 و بیان آنرا و دیگر آنرا ایمان و اعمال بواسطه ایشان سیده پس اعمال نام و فعل نامه اعمال اصحاب است
 من غیر آن نقص من اجورسم شما و ثواب اعمال ذات خود که انفاق در شمع بهتر از مثل احد و هست
 و چون بسبب فضیلت صحاب غیر صحاب استی بدانکه تفاوت در مراتب فضیلت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاده از ان است
 که در عرش فرشت گشته شود و آن بخند و چه است یکی من حیث الخلقه و الجملة که اشاره بآن است که الناس

معادن المعادن الذهب والفضة والخياكم والحج اهلها خیاركم فی الاسلام اذا فقهوا دین
 تفاوت در مرتبه تا شریک و هم در مرتبه تاثیر ظاهر شد و بشرط اجتماع اسباب شرائط و کمال عقل و ذراته که غالب
 سلطان و حی افند چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمه حق را از خود و وقت و بلا طلب مجوز چنانچه صدیق
 بود در ارجح با پیغمبر فضیلت است دوم که شریعت با پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام که موجب صیغ و انضباط باطن است
 و اصل صحبت با بحث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سیوم حرفت بر حضرت این و تائید سید المرسلین
 مثل اعضا و جوارح پیغمبر که در چهارم اجتماع اسباب شرائط تائید الهی که نصرت و ترویج دین بر دست او از قوه
 بفضل میداد یعنی بیتی که در نسخ قطعه شیر اکثری از اصحاب صحبت حرفت کردند و جهدهای بکار نبرد اما مقدر چنان
 بود که آن فتح بدست عیدار کردار ظهور آید در ضرورت هر یک ثواب حرفت بر حضرت و در خود یافتند اما ثواب حقیقت
 فتح و زمانه اعمال حیدر نوشته شده و الله جل و الله جل فضیلت شایر و دیگر باید دانست که در نصرة دین تائید سید المرسلین
 اصحاب رسول الله صلعم هر چند قسم گشتند بعضی را این دولت میدهند که در اول بعثت ایمان آورد و بقدر حوصله
 خود در نصرة دین حرفت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست و بر آورده و باز پیش از عجزه یا بعد عجزه در نصرة
 یا بعد از اندک وفات یافتند یا شبیه شدند بقدر عقل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت بدو سر نشده بلکه در آخر
 ایام رسالت پیش از فتح که یا بعد فتح که شریعت اسلام شرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد حلت پیغمبر مقدر بود که
 از دست آنها بر آورده اینها هم بقدر عقل خود ثواب یافتند لیکن فرقی اول از این فرقی ثانی افضل است که در
 ضعف اسلام تأیید و مناخره فضل و اثر شرف از حاله فوت بلکه اعمال لاحقین هم داخل نامه اعمال باقیین است
 چه اینها بعد فوت اعلام اسلام آورند قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قال اولیاء
 اعظم در حجه من الدین انفقوا من بعد و قال اولیاء شاید این تعال است باز فضل صحابه از شهود و در شایسته
 و متخاری مثل نخوده بر واحد و خندق و غیره و سیم رضوان و پیش عمره و اشغال آن که فضائل هر یک
 از آن شایسته اعلام رسول الله طریقت است یا در حیدر باز یک فرقی بر دین آمده که هنوز نیز بر حسب اسم از کفای
 بنکلی پاک نشود بود و شیوع اسلام با دشمنان فارس در دم و شام را بر خضاب آورده بود که وفات
 سید المرسلین پیش آمده و قبایل عرب میزدند اگر در آن وقت تائید الهی است که یکی از اصحاب پیغمبر

از اطفال نسبت بر حال کمتری آید و غالباً داشت که در راه خدا صرف کند و ابو بکر مال بسیار داشت
 و همه راه خدا خرج کرده و از جان مال منافع نموده و ظهور اسلام و توفیق دین از ان افرشته
 که عمر اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر مروی گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه است
 پس بگویند که ابو بکر عثمان را بر سر اسلام رسانیده پس بعد اسلام چنین سبقت بردند و در واسطه ایام
 از علی و عثمان گاری عمده بطور راکده از دست علی رضی الله عنه شمشیر زنهار از دست عثمان بجز پیش
 و فائده انبیا و اهل بی و از حال واسطه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حال چنین خبر دادند لاغنی فی
 عنها انما من الله بنی بمنزله الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بچهار بدون مشوره
 ایشان بیکدیگر پس گویا و ثواب هر کار ایشان خیر یک بودند لا غیر و لند از نارت و در آنها شکرست و در
 وزیرای من اهل الارض بود بیک و عمر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول نگار داشت
 اسلام و قتال با اهل رفته و کفار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد اخلاص حسنات عمر کجاست
 و ایضا من حسنات ابی بکر که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
 خود آنچه نشر علوم و ترویج دین و نسخ بلا و کشته دهنش الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه بنا بر بند
 عمر شش سال خلافت عثمان بر پنج ستیم شد و بلا و متوج گشتند و اینها گویا و اهل عالم روق است
 لیکن بعد از ان چون علم و جاد عثمان زیاده از حد بود و ایشان نظر بر صلح رحم کردند و در اجتهاد و عدل
 بودند و در تضریر مردان و دگر بنی اسبه کار خلافت را از نسق چنین برانداختند و نوبت با حاکم رسید
 که عثمان شهید شد و چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رسید اگر زمانه فرصت میداد ایشان در آمد
 دین حاضر بود لیکن متدریان بود که در ایام خلافت ایشان قتال با مسلمانان در میان ماند و جاد
 و تدریج دین و نشر علوم کلی موقوف ماند و برین امر علی رضی الله عنه متعهد و بودند و تقصیری
 نکردند لیکن باز دست چنین آنچه از قوت بغل آمده از دست ایشان نیامده پس چنین در سر
 سه حال اول و واسطه و آنرا گوی مسابقت بودند لا فضل الله یوتیها من یشاء و الله
 ذو الفضل العظیم بنی باین علی رضی الله عنه خود نموده مجعل الله تعالی الخیر حیث احب

اینهمه را متب و موافقت بین اصحاب و بین خلفاء که مذکور کردیم هر که خدمت علم حدیث کرده باشد
 بروی مخفی نیست کاشمش فی رابعه النهار اکنون اما ترجمه هر یک از خلفاء را بعد ذکر میکنیم که تصدیق
 این کلام ظاهر شود **ما ترجمه ابو بکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده بود بکر
 بود قول اکثر علماء همین است بعضی گویند اول کسی که اسلام آورده علی بود لیکن علی خود بی طالب
 اسلام را مخفی میکرد و ابو بکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و چون متصل خانه خود بنا کرد اول
 قول جمهر است و ثانی قول محمد بن کتب بربطی و پدر و مادر و پسران و دختران و بنیره او ابو عقیق و نواسه
 او عبد العزیز بن عمر بن خطاب بودند مگر محمد بن ابی بکر و در جام بلندی مروی رئیس زر و سار و قریش بودند هم
 از وی محبا میگردند و از پاکبختی و کمال عقل نسبت را سجده کرده و پانچویز مالا گذشت و در جام بلندی او و
 عثمان خرم حرام کردند و خود و خانواده را میل طینت پاک او است و چون اسلام آورده اسلام خود را ظاهر کرده
 و مردم را بسوی من خدا و خود منی کرد پس سبب عت و عثمان بن عفان و زیر بن العوام و عبد الرحمن
 بن عوف و سعد بن قاص و طلحه که هر یک در وقت یکه خود رئیس بود اسلام آورد و گویا که شوکت و روشن
 از سبب سلام اینجا نمیشد و دین را تا نمیدانستیم از دست بی بگرشند و وقتی که ابو بکر اسلام آورده نیز المال
 بود چهل هزار درهم داشت همه را در راه خدا و رسول خدا صرف کرده و چون قریش را ندانی آنحضرت صلعم
 برخاستند جان خود را فدای جان آنحضرت ساختند چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن معیط پیغمبر خدا را در نماز
 دیده چهار در گوی مبارک انداخته مخوف کرده ابو بکر آیه و او را دفع کرد و گفت انقلون و جلوان
 يقول رب الله و قد جاءکم البینات و ابو عمر و در استیجاب ورده که مشرکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
 پیغمبر خدا و گفتن او و در شان تان میگفتند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند
 و گفتند تو متذکر می و در پیش پشیم پیغمبر خدا بجز استی کفقی آنحضرت فرمود میگویم آنهمه کفار پیغمبر را
 در گرفتند مردم با بی بگر خبر رسانیدند که و یاب صاحب خود را پس ابو بکر بسجده درآمد و گفت و بیکم
 انقلون و جلوان يقول رب الله و قد جاءکم البینات من ربکم آنهمه پیغمبر را گذاشتند و ابو بکر
 را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابو بکر بخانه آمد بهر جا که از موی سر خود دست میبرد آن موی

همراه دست او فرو می اندازد و ابو بکر میگفت شهادت بیاذ الجلال و الاکرام عرض بک ابو بکر در آن
 غربت و تنهایی از جان و مال خود آنقدر خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفقعی مال اخذ قطع
 ما نفقعی مال ابو بکر رواه ابو یزید و فرمود ان من الناس علیک فماله و صحبته ابو بکر اخراج النجا
 و فرمود ما لاحد عندنا الا قد کافیناه ما خلا ابو بکر فان له عندنا بدیکافیه الله بهایوم القیامة
 و ما نفقعی مال اخذ قطع ما نفقعی مال ابی بکر اخراج الزمعه و الا اول اسلام تا و قات آنحضرت مسلم
 ابو بکر گاهی از پیغمبر جدا شده اند و در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا را برای حج یا غزوه فرستاد
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا در که بود هر روز صبح و شام بخانه ابو بکر می آمد و در محبة و محازی و شهادت یار و
 مددگار پیغمبر بمانده و روز احد و روز خندق که لشکر اسلام گریخته بود او بگریختن و ثابت قدم ماند و هر چه پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورد و چنانچه در اول دعوی نبوتی طلب
 معجزه ایمان آورده و از استماع قصه معراج مطلق استبعاد نکرده و لهذا رسول صلم فرمود دعوا الی
 انما جوفانیکم فلیکم کذبت قال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
 که باطن او نمونه ماکدب الفواد و صارا ای است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هجرت کرده و زن و فرزند
 خود را ترک گذاشته و تمامی آئین و دینی الفار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا در عیش بود و تنهایی
 متصل برایش نگاهبانی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابو بکر و میکائیل بر همین آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بودند علی و اسامه و ابی بکر آنحضرت صلم و تمام قرآن را یاد داشت و آنچه گفته اند معات ابو بکر
 و لی جمیع القرآن کله پس این قول مرفوع است یا اول است یا آنکه مراد از آنست که در مصحف تمام جمع نکرده
 شده بود بخضو او و در علم و فقه است مرته داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتوی میسر داد
 و روزا حدیثون ابو سفیان از احوال فوج آنحضرت تفحص کردند نام ستم کس بنیجری بر زبان آورد و گریه از حسن
 کس که این فتوی داشت ابن سحن و غیره گفتند له یسأل عن هذه الثلاثة الا بعلمه و علیه قومه ان یتقوا السلام
 گفت ستم بار حق القوم محمد فی القوم ابن ابی قحافة فی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابو سفیان
 گفت این ستم گفت که شدید محال انفس خود نشد و گفت لکن یا عبد الله ابی قحافة یخبرک رواه البخاری

ابو سعید بن برخ صاحب خطب مرطوب بود و باز او امیر کربلا بود و عثمان بن عفان و زید بن ثابت کاتبان
 بودند و سرب خطبات سبب خلافت و قاضی او بود و عثمان بن ولید امیر سر کربلا عراق بود و آخر مناقب و نهبت
 که وقت مردن عمر بن الخطاب علیه السلام ساختن کوفی را از اقامه ای خود خلافت داد و چون مرد از دنیا و در هم
 هیچ ترک نگذاشت و چون مرد در دنیا تمام شد مثل تمام رسول خدا صلی الله علیه و سلم و علی گریان و هر جای که گویان
 آمد و گفت امر خود خلافت نبوت منقطع شد و بسیار میج و ستایشش و کرد و گفت احسن خلافت حیدر بن خالد اس
 وقت بالا آمد و تمام غلبه بنی نهبت عین و بن صاحب کربلا برت عین است که از او وقت عین حضور از دست نهبت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت غلبه که کوفی از بنی امیه که این علی رضی الله عنه که در بنی امیه که آمده اما علیه السلام که از
 شواهد کرد که اصح که بنی امیه است و حق جمیع ما را ندانند که او چون ما را ندانند که او است که بنی امیه که اصح که جمیع ما را
 افضل است و کمال شایسته بنی امیه است و جمیع ما را ندانند که او باقی طاعت و کمال اصحاب باطن و توفیق
 و فرست و کثرت محبت بلکه و ام محبت از اول آن و در محبت بر نضرت دین بر و جاتم و خلع اسباب شریک با بنی امیه
 الهی آمدن دیدن دست از توفیق نبیل و بدو السلام و توسط و آخر بنی بعد از وفات رسول و جمیع انوار عبادت
 بنی امیه و کمال توفیق و علم و فضا است و جمیع ما را ندانند که او باقی طاعت و کمال اصحاب باطن و توفیق
 شدند و بنی امیه که کسی از آسمان بهتر از بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است
 اخلاق خالص الله سبحانه و تعالی عن طلب الدنيا ما تشرع علیه عمر الفاروق و السلام و بعد از وفات رسول
 به حال چهل پنج مرد و سال ششم از نبوت لیکن بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است
 احاطه نمودند و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است
 عمر بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است
 پس این نازل شد یا ایها النبی حب الله و من اتبعك من المؤمنین انما هم اخوة و فاروق بن عبد المطلب و روایت کرده
 عمر بن خطاب و کاتب بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است
 که بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است
 عجز کرد یا بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است و بنی امیه که از کمال است

آنجا حاضر بود بهشت بار طواف بیت الله کرد و دو کانه نزد مقام ابراهیم و اعمود پست بر حلقه کفاره و واحد
 واحد را گفت شهادت لوحه یعنی خوار و زار شدند و ما هر که خواهد که مادرش گریه و فرزندش یتیم نشود
 و زانش بیوه گردد پس باید که بروی من بیاید در نیمه دایره سی پیروی او کرد و پیش از هر چه که در آن
 پیغمبر علیه السلام بر من رسید در بیت انصاری رسول الله علیه و سلم در سخن خطاب هیچ شهادت با پیغمبر
 علیه السلام حاضر شده و در روز احد و در چنین بر قول صحیح ثابت شد که ما ندانیم حق تعالی او را صفاء
 باطن عقل سلیم انقدر داده بود که اکثر از بیست چهار قرآن موافق را می او نازل شده این مرد و پیر عجم
 روایت کرده که آنچیز عقل میگفت قرآن موافق آن نازل شد و طرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اگر
 علم عمر دیکه پدیدان کرده شود و علم بسیج قابل عربت پدید دیگر علم عمر حاج آید و صحابه چنان اعتقاد
 میکردند که عمر شریف علم داده و در ساری بدر عمر شریف قبیل و او پیغمبر علیه السلام موافق شورت صدیق فدیه
 گرفت عذاب نازل شد لولا کتب من الله سبق المسکر فیما اخذتم فی عذاب عظیم انحضرت صلعم
 فرمود اگر عذاب می آید نجات نمی یافت مگر عمر و بخت کمال و کا و بلند فطرتی و پاک طینت عمر انحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و حله
 مرقی فرموده ما کننا بعد ان السکینه یطع علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
 الحق علی لسان عمر و قلبه و ان کمالاً تأئید و خطا الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان
 میگرداند و در سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت حمزه در باخت چمن ابو بکر
 استیلا نمود و پیش از سخی مبلغ و خلافت صدیق کرد و در ایام خلافت صدیق یارب و شیر و قاضی او بود و در
 تالیف قرآن شریک صدیق شد لیکن تمام این سنه بنیمنان همیشه است و چون نوبت خلافت بودی رسید این امر
 جلیل القدر را بر نهجی سرانجام داد که زمانه مثل آن یار ندارد مگر آنکه از انبیا یا صدیق اکبر بهم باعتبار
 ترویج علوم شریعت و شتم اعتبار نسخ ملا و دفتر ملت اما باعتبار ترویج دین و نشر بعیت پسین ترتیب
 او که از کتابت و اجتماع و یکسوی آورد و با وجودیکه در علم مرتبه داشت که فقهای صحابه ابن مسعود
 و مانند آن بودند او عالم زمان خود شهادت میداد و لهذا بر قضیه از قضایه و سرسله از مایل

بسیار جوان و خوش و لشکر با سنان و سپیدی که در دل نشان بود و در کوه کسری و قیصر را بر انداخت
 بعد از آن اگر خلفا بخواهند که بدین شیخ ملا و موقوفه بر اساس عمر بنا نمایند پس جبر و ثواب آن همه
 در خلل مداخله اعمال عمر است بیوچای گفته که عمر اول از شیخ از حجة نوشته و اول بیت المال مقرر کرده
 و دفتر نوشته و در ظاهر این شکر مقرر کرده و اول طعام از حصر بر بنده آورده و برای احد و ثمر بر در
 انقدر کرده و اول کسی است که بر حوض عتاب کرده و کذا و کذا از ائمه و درستی و نوری بهیمن استعمال کرده
 که شاید لغتان این قسم کرده باشند چنانچه عثمان بن عفان گفته هلاک است طبع ان اکون مثل لغات
 الحاکم علی مرتضی گفته لدره عا هب من سبب فکیر و از قوه نفس منوره است که مثل زمان پیغمبر
 در خلافت او کسی از حکم او شسته چیده و دو کس در خلافت او ثلاث نکرده و کسری و قیصر را بر هم زده و گواهی
 تمام عالم بر دست و شده بر فراز باد شاد و مواز بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی صلحت چاد با بفرار
 عالم بر یکدیگر گفت تمام عالم منزله یک شیخ است سرش عراق است که گری در دوزخ و از فارس
 و روم است و یکپای او در کشتان و دریم مغرب و در کشتان سدا اگر بشکنی تمام مرغ می میرد و از کشتان
 یک باز و دایم و دایم یکپایه و تمام نمیشود بنا بران عمر جهاد با کسری در پیش کرد و از عراق و شام بر دست
 اعران و غنای گشتند و شکم بر اردی و شش شهر با توابع و راجع ان در خلافت عمر متوجه گشت و من
 و بعد از آن حصص انظار که مواز موصول و طوس و کتیر و مصر و اذربایجان و نسا و دی و خوار و همدان و طبرستان
 و جرجان و حلب و جهمان و کوفه و مانند ان و چهار هزار سجد ساخته شد و چهار هزار کعبه تراشید و یک هزار
 و نه صد منبر برای خطبه نهاده شد و مواضع را پیمود و جزیه و خراج نهاد و عطا و انظار بر نصایل
 و سوابق بهر یک میداد و قرابت بصلی الله علیه و سلم منظور میباشست که قرابت خود و خود را در بیت المال
 بمنزله میکردی از مسلمانان میباشست و او را حق تعالی نماید که هر که بهتر می نامد و انصار او شدند کتاب او
 عبد الرحمن بن خلف خراسانی و زید بن ثابت بودند و دار و عهده بیت المال زید بن ارقم و زید بن عمر و چون انج
 فایض شدند رسید ان که فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد و دست بسوی آسمان
 برداشت و گفت اللهم کبریت سنی و ضعت قوه و انشر عیبتی فاقضنی التلبک عنیر

مضیع و لا یفطر علی شئ فی یوم النحر و در مدینه اند و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد سننت لکم السن و فحنت
لکم الفریض و ترکتم علی الواسخه الا ان تضلوا بالناس بمیدنا و شمالا و ضرب یا جدی بیدیه
علی الاخر و پیش از نماز پنجشنبه شده روده مالک بن سعید بن السیب و احمد و عدان بن ابی طلحه
روایت کرده که عمر خطبه و خطبه سر عمر خود خواند و در آن خطبه ذکر پیغمبر و ذکر ابرو که وفات نمود و خطبه
و شوری میان شش کس که رسول صلی الله علیه و سلم وفات از آنها راضی ماند فرمود پسر گفت ای قصد
علمت ان قوماسیطعون فی هذا الانی انا ضو بن سعید یهودی هند علی السلام فان فعلوا فاعلموا
احد الله الکفره الضلال و ذکر کلامه کرد پسر گفت اللهم فی اشهدک علی اعمی الامصار فانما
بعثتم لعلوا الناس ینهم و سنه ینهم صلی الله علیه و سلم و یقیموا فیهم فیدهم و یعدوا علیهم
و یرفعوا الیما الشکل علیهم من احوهم چهارشنبه است و ششم و هفتم از دست ابو لؤلؤ که اعلام موسی بود
پیغمبر بن شنبه است و شنبه ششم است و بعد از روز مرد و روز چهارشنبه غره محرم در جوار پیغمبر صلوات
شد از کلمات شریفه اوت ایاکم و موخاة الاحق فاندربما اراد ان ینفک فیضک
و روز وفات و بعد از شش روز او بن عباس گفت انشر بالجنة یا ایها المؤمنین اسامت حنین
کفر الناس و جاهدت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حنین فخذله الناس و قبض رسول الله
صلی الله علیه و سلم و هو عنک راض و لم یختلف فی خلافتک اثنا و قلت شهیدا
و بعد وفات علی رضی الله عنهما او غبطه کرد و گفت ما من الناس احب الی
ان النبی الله بعدا فی صحیفه من هذا المسیحی چون اینهمه از عمر و استی و استی که بعد
ابی بکر رضی الله عنهما کسی در مسافرة دین و مشابیهت سید المرسلین در پاکی طینت
و کمال عقل و علم و ظهور نماید وین از قوه بفعل بدست او و غیره او صاف که موجب
بزرگن شخص جابر پیغمبر و مشابیهت پیغمبر من حیث الرسالة با شد مثل عرفت
و افضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پسر علی بن ابیطالب
و سمیان ثوری گفته که علی ابن ابیطالب از عثمان افضل است و وجهش آن است

[illegible]

عثمان واقضاهم علی رواه ابو یعلی عن انس بن مالک عن سیدنا عثمان ما استلال بالجمع ورویه است یلی بحديث ابن عمر قال کنا فی یوم النیاس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فخرجنا اما بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجهم للخاری و فی رواية کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و آله لا نعدل بابی بکرا احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نزل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله لفاصل بینهم و بعد و یوم انکه عرضی انشد خلافة را و شش کس بشود یگذاشت لیکن بکر بن ابی عقیل و علی بن عثمان و علی بن ابی طالب و شش کس انتخاب نمود لیکن اختلاف فرمود چون از دهن عمر فارغ شدند بر شش کس بنی عثمان و علی و سلمه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص برای شوره جسع شدند زیر گفت که حق خود علی گذاریم و سعد گفت که حق خود عبد الرحمن گذاریم و علی گفت که حق خود عثمان گذاریم پس عبد الرحمن بن عوف گفت که من اراده خلافت ندارم از شما مرد و هر کسی که خواهد از شما گرفتیم و الله علیه الاسلام لیظنون الفضل فی نفسه یعنی خدا و اسلام بروی است که فی نفسه افضل و ده برای خلافة اختیار کند علی و عثمان مرد و حاضران ماندند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند و الله علی ان لا اوالع من افضلکم یعنی قسم خدا بر من است که منی ملائطه افضل تقصیر نخواهم کرد و یعنی را قبول نمود و چون همه اصحاب بن برترنج کس نصب خلافة با اختیار عبد الرحمن گذارند عبد الرحمن شش بار از اصحاب کمال مدعی الله علیه و سلم مشوره کرد چون روز چهارم شد آنهمه جماعه نزد منبر رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند عبد الرحمن هر که در و پنه بود از مهاجرین و انصار همه را جمع کرد و همه را دست را که در آن حج با عمر جمع شده بود و در آنهمه را علیه چون تمامی جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلیه شهادت ذکر کرد و گفت با بعدای علی دیدم و رجال مرد من یعنی از صحابه مشوره نمودم اینها را ندیدم که برابر افتخار کسی را داشته باشند یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود ناخوشی بزی پست و دست عثمان بگرفت و بیعت کرد و گفت بیعت میکنم تو بر بسته خدا و منته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منته خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بیعت کرد پس علی پسر سائر مردم از مهاجرین و انصار و همه را اجناد و جمع سلمانان بیعت کردند مسیو علی گفته که عبد الرحمن بن عوف و مشوره اولی عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو بیعت کنیم مشوره ده مرا با که بیعت کنم عثمان گفت با علی با با علی گفت که اگر با تو بیعت نکنم یا که بیعت کنم مشوره ده مرا علی

گفت علی با عثمان پسر سعد بن زید که گفت عثمان را می بینم پسر عبد الرحمن با اسب
صحنه شاد و دهن داری اکثر نشان بر عثمان قرار یافت پس بعد از نیمه شب او را سه سبانه روزی چون
عبد الرحمن بن عوف بن عمرو بن عبد مناف و انصار گفت که ادرهم بعد از عثمان کسی در آن انکار
نمود و در واقع نمود این هر چه است بر اجماع بر فضیلت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در
فضیلت عثمان بر خود مناقشه کرد و گفت انشد که ما لله هل احد فیکم اخا رسول الله صلی الله
علیه و سلم یدینه و یدینه اذ الخابین المسالین غیری قالوا لا پس اجماع بر فضیلت عثمان متعقد است
جواب فی الواقع علی رضی الله عنه مناقشه کرده و بر فضیلت خود بر عثمان استدلال بقصه موافقه نمود
اما چون این استدلال ضعیف بود زیرا که موافقه در اصحاب بر سبب رفعت و تقدیم بود نه بر سبب
و فضائل و علم و مانند آن و لهذا در یک موافقه بعضی انصار را باقریش و اناه و او و در یک موافقه
بعضی اموالی با عجم و بعضی با مفضل چنانچه از تفصیل و تقریر موافقه از سبب این سخن معلوم میشود
زیرا که بسیار است که دو کس از اموالی و عرب با هم موافق فرج باشند و کس از عرب و دو قبیله یا قبیله
و فضل با هم از رفعت باشند از نظیرین و فضل که خانه های شان طلبا بدستند پس تفاوت بر فضیلت
نیست و لهذا چنانچه صحابه با وجود موافقه با عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع
نمود و رای دیگر اصحاب مقرر داشت و بهینه کرد پس بر فضیلت عثمان البته اجماع متعقد شد و قول
علماء اهل سنت و فضله بر علی ترتیب خلافت تمام است و نیز از ترتیب خلافت ترتیب فضیلت ثابت
میباشد اینهم که در باری که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من استحل رجلا من عصابة و فی ذلک العصابة
من هو ارضی الله منه فقد ارضی الله و خان رسول الله و خان المؤمنین اخرج الحاکم من حدیث
ابن عباس بن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من ولی من المؤمنین شیا فاصحوا علیهم محاماة فعلیه
لعنة الله لا یقبل الله منه یرفاه و لا یحقی یدخله جهنم اخرج الحاکم من حدیث
ابی بکر الصدیق ازین روایت معلوم می شود که اگر مفضل با وجود فضل خلیفه کند گوشت منافق
او صحیح باشد چنانچه در سبب است و چنانچه است لیکن خلیفه کننده اثم باشد و عاقبت و حکم لا ینجی است

علی السلاطین اجماع اهل ذریع بر عصیته محال است پس ترتیب خلافت که باجماع نامستند دلیل ترتیب فضیلت
 است کما لا یخفی و اگر برای اسکات روض لیل الزامی عقد کنیم گوئیم که خلافت خلفا ائمه از قول علی
 رضی الله عنه که امامیه کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی در هیچ البلاغه آورده
 که امیر المؤمنین در کتب خود بمعاویه نوشتند اما بعد فان بیعتی یا معاویه لزمته و انت بالسنام
 لانه یا بعنی القوم الذی یا یعوا ابابکر و عمر و عثمان و علو ما یا یعوم فلیکن للتاهد ان
 یختار الحدیث و قد مر من قبل و چون خلافت آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر
 قاعده مسلم امامیه که امامت مفضول باوجود فضل صحیح نیست و نه امامت مساوی بلکه امام را فضل بودن
 واجب است فضیلت خلفا ائمه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود و هو المقصود سوال اگر خلافت
 دلیل فضیلت است لازم آید که حاویه احسن و حسین و عبدالعزیز و عمر و عبدالعزیز و غیره مانند آن افضل
 باشد حالانکه این چنین است جواب بحکم خلافت ثانی است که تمیز کردن ملک عضو خلافت بنوعی بر حسن
 محبتی نام شد و فضیلت حسن محبتی بر اهل زیان خود دلالت دارد و بر فضیلت کسانی که بعد از او
 شدند وجهی فرق است اگر اهل اجماع باوجود فضل دیگر را خلیفه گیرند اتم شوند و این در صورتیست که با اختیار خود
 خلیفه گیرند و در صورتیکه اندیشه نیستند باشد باضرورة مردم را اطاعت اولی الامر واجب و اتم شوند لان
 الضرورات تتبع المحظورات و اعتقاد اجماع بر خلافت معاویه برای دفع فتنه شده است نه باجهت او
 علما اهل مل و عقد خلافت باجهت او علما منحصر و محسوس است خلفا را بر هر دو حسن چنانچه حسن بعد صلح معاویه
 خطبه خواند و گفت ان معاویه نازعنی حقاهولی و و نه فقط صلاوح الامة و قطع الفتنة
 و قد كنتم بايعتموني على ان تسالمون من سالمتم و تحاربون من حاربتم و رايت
 ان اسالم معاوية و اضع الحرب بيني و بينه و قد بايعته و رايت
 ان حقن الدماء خیر من سفكها و لم ادر بذلك الا اصلاحكم
 و بقاءكم و ان ادري لعله فتنه لكم و مناع الى حين و الله اعلم

و علی حضرت ابی جحیم صحابه بعد از آنکه آنرا چنانچه از او بپوشیدند و دلالت دادند بالا که شش و عمر از جمیع
صحابش کسی را نشنیدند و کسی را انتخاب ننموده و همچنین عبد الرحمن بن عوف بن عثمان و علی دیگر را اهل این
کار ندید و اکنون ما ترجمه ختین بیان غایم ما ترجمه عثمان بن عفان و او را اول مردمان است
که اسلام آورده بعد از ابی بکر و علی و زید بن حارثه بدعوة صدیق اکبر که آنرا کونین حق و چون اسلام آورده علم
حکمرانی بنی العاص را محکم بسته و اذیت داده که دین تو مگر از عثمان گفت والله لا اعدا بدلا ولا
اخافه چون حکم او را محکم دید بگذاشت و او را اهل خود رقیبست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدین
که در پرتو نبویه و در جمیع مشایخ را پیغمبر خدا حاضر بود و در غرض در بسبب بیماری رقیه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
اورا در معینه گذاشت و او را حصه اهل بدر و از جزو غنیمه مقرر داشت و لهذا او را از بدر باریان میباشند و او را با هم غزوه
بدر بسته و جزوی رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ام کلثوم دختر خود و یکم بکاح عثمان و او در سنه نهم هجری ام کلثوم هم فوت شد و وقت بیعت رضوان عثمان
بر سال از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در که رفته بود پیغمبر از طرف او بدست خود بینه کرد و بجهت فرار او در جنگ
اصدود حق او نازل شد و لحد حقی عنک و خریدن و وقت کردن پرور و منه و خیمه عیش و عشرت و زیاده
کردن در مسجد جمع خوان و صبر بر بلا هنگام شهادت از مناقب علیه و آله و سلم و در اثنای اسلام و فرقه مسلمانان
در روایت قرآن و حدیث حیا و علم و خود و سخا و انصاف فی بود و در خلافت او سوا اهل روم و بلاد ارمینیه و سیح
افریقیه و سیح خراسان و در طرف مشرق تا قاضی کامل و از جانب دین شریف و خطبه منقوش شد و از شریف
او است که چون قبر امید یافتند میگفتند که بحدید پاک او میباشند و از فضایل و است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در جاعلی بود از کجایر مهاجرین پس فرمود لیتحصن کل رجل منهم المکفوفه پس نبی صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و سلم پسوی عثمان استاده شد و او را در کنار گرفت و گفت انت ولی فی الدنیا و الاخره و گفت
ای طلحه هر یکی را و خسته از امت او رفتی باشد و زمین من در خسته عثمانی است و در آخر خلافت او چون زمان
و خلایف است از شرافت و نه بر خاست و او را نام شریفی میشدند و لفظ شهید را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق او
مروی گشته چنانچه بالا گذشت ما ترجمه عثمان بن عفان و او را اول مردمان است که اسلام آورده

و وقت بجزه بر فرشتان آنحضرت صلوات الله علیه نام و در میان بزرگواران پیغمبر صلی الله علیه و آله است و در وقت
 مواخاة آنحضرت صلی الله علیه و آله شریف مواخاة شریف شده و در جنگ بدر او حمزه و عبیده با پهلوانان کفار
 فرشتش مبارزه کردند و غالباً پند زان خصمان خشمگونی بر هم در حق آنها نازل شد و در فراخ در تاتیان
 بود و در مکه که در زخوه خندق عمرو بن عبد و پهلوان گشت و قلمه خیمه دست و مفتوح گشت و در حق این پیغمبر
 فرمود و ساجت غدا رجلا لی الله و رسولی و یحببه الله و رسولی و در موطن سبعا جاعل لولاء آنحضرت
 صلی الله علیه و آله بود و در زخوه و تنبکه گشتین آنحضرت بود و در مینه و در ان باب انت منی بمنزلة هارون
 من موسی صادر شده و در سال خیر از جزه رسول صلی الله علیه و آله حکومت بین پیغمبر و قلمه دست و مفتوح گشت
 و چون طایفه انخس تسری نمود و در مکه قیل و قال کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله برای او غیرت کرد و در مکه
 را از انباده او منع فرموده و فرمود و هومنی و انامنه و برای دفع ناخوشی مردم در غیر خیمه خطبه فرمود و گفت
 من كنت مولاه فاعلموا الله و الله و عاده من عاداه و در وقت مبارزه در مکه بیت
 حاضر شد و در دعای اللهم انک لا اهل بیتی فظلمهم فظلمهم و اهل بیتی فظلمهم فظلمهم و لا یحب
 علیا منا حق و لا یفرضه من و حق او را گشت و در روایت قرآن از وی شد و از کثرت آن در روایت
 حدیث و پیغمبر صلی الله علیه و آله علم و گویا داد و فرمود و انما ندینة العلم و علیا بها و فرمود و افضناکم
 علی و ب ب کثرة علم میگفت اسلونی عن کتاب الله فوادیه ما منی آینه الا و انا اعلم البلیل نزلت
 ام نهاده ام فی سهل و فی جبل و در عزت و شرف و در محاسبات قیمته و تنبیه با خداوند از کتاب
 سست و مقام نصیب از فی داشت و در زهد و تنبیه طریقه المال و تجوز و کل و شارب و غیره و در بیان کردن
 بسوی قرابت خود و در شرف بهر المال و در و علیا نصیب و لیل افضلیت و است بر سایر صحابه بعد از آن
 قوله انی عبد الله و اخبر رسولی و انما الصدیق الکبر لا یقول لها بعدی الا کذا و صلیت لای
 بسبع سنین و در حدیثی او گفته که یابیع بعدی الا اصغر فایت و از مناقب است که در خارج حدود ریه
 نقل کرده و پیغمبر با آن اشاره و حدیثی که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقطعون العلم الفقه
 فقال له جبریل و علی و ابن بلجم از غواص او را شنید کرده و در حق قال علی عاقرنا و صالح علیه السلام

اشی الناس در حدیث آمده و احادیث و منافع و پیشا است میجا گنجایش آن نیست و امید تعالی
 اعلم و چنین صحابه پسین هر یک از آنها از غیرشان افضل اند به تعضای کتاب و سنت و اجماع و حقوق و آثار
 مرویه از آنکه اما کتاب فقو له تعالی کند خیر ائمه اخو حجت للناس قوله تعالی ائمه وسطا لکونوا
 شاهد علی الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافت و دانسته فقو له صلی الله علیه سلم خیر القرون
 قوی و مانند آن و قوله صلی الله علیه سلم اصحابی کالبخوم یا هم اقدیم اهدتیم و سابق ذکر شد
 که بعضی این حدیث را میسر خوانند که در کتاب و روایات و استنباط کنند و قوله صلی الله علیه سلم لوان احدکم افاق مثل احد
 ذهابا بلغ من احدکم ولا تضیفه و اشال آن که بالاند که در شده و اما اجماع پس فقها و محدثین هر چند
 روایت بعض اصحاب بر بعض من حیث الضبط و اقا به ترجیح میدهند اما من حیث العدد و در روایت
 حدیث او صحیح بان بر او برتر میداند و بخاری و مسلم اصح کتب است و در اهل سنت و پیغمبر از ابی بکر و علی
 روایت می کنند هر چند از معاویه و عمرو بن العاص نیز روایت میکنند و احادیث کسی را از انصار و تابعی کنند
 اما معقول پس بدون صحابه مثل انصار و جراح آنحضرت و سنی شوند بلا واسطه از آنحضرت و واسطه
 بین رسول و ائمه که وجوب تفصیل در درجه آنها موجود است اما انار مرویه در کتب امامیه پس متفالا و اول
 گذشت که امام ابی موسی لعسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما علمت ان
 فضل اصحاب حجر علی اصحاب جمیع المرسلین کفضل آل محمد علی جمیع المرسلین و ان
 آدم قال حتی تخرج الالاطیبین و خيار اصحاب المنجین و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل
 اند بعضی فی کتب سابق ذکر گشته اما چون اجماع ائمه بر ترتیب فضیلت دیگر صحابه بعد از پیغمبر و بعضی گفته اند پیغمبر
 از پیغمبر گفته اند به چنین فضیلت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر با و صاف بگوید چنانچه میگویند که بعضی
 بهتر اند از بعضی و اصحاب بدر و احد و حبیبیه از غیرشان و مانند آن و بعد صحابه کرام در ائمه محمدی
 سبب فضیلت خود بر است علم و عل علم بر دوستی است یکی علم باطن یعنی علم با خدا که عبارت است
 از دودام حضور و پاک قلب از تعلل پیغمبر و پاک نفس از زایل حلق و چون این علم تا غیر
 صحبت پیغمبر بصحاب و هم چنین از صحابه بنیامین و کذا و احد بعد و احد رسیده و تعلیم و تعلم زبان

و تعلم زبانی را در این علم نیست لهذا این علم را علم باطن میگویند و دیگر علم ظاهر که تعلیم و تعلم زبانی تعلیم
 دارد از عقاید و تفهیم و حدیث و وجوه و قرائت و تجوید و هم چنین علم برداشتم است یکی انواع را باطن
 و عبادت بدنی و مالی که اصحاب آنها را عباد و زاهد گویند و دیگر جهاد فی سبیل الله که اصحاب آنها را غازیان میگویند
 و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم پیغمبر انواع علم و عمل است جمع بودند که بعضی در بعضی صفات تمام و اکمل آمدند
 و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه تمام و اکمل بودند اما بعد اصحاب یک را تمام علم و عمل جدا جدا
 شدند و جدا جدا نام یافتند صوفیانی علمای روز و نهار و غازیان افضل انهم صوفیانی اند که بسبب صفاتی
 قلب غلاص بهم رسانیده اند که بمنزله روح است جمیع اعمال را بسبب کشف یک از زوایا خلق شده
 اند پیغمبر علمای ظاهر نیز زاهد و غازیان تحصیل هر یک زان بسط بسیار میخواهد و چون در مقام روح مطهر
 اصحاب ظاهر شده که شایعات و شایعات که در حساب واقع شده بنا بر خطا استنهاوی واقع شده
 و بکفر نیز بنا بر چنانچه امیر المؤمنین گفته اند اصحابنا نقائل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیهِ
 من الذیغ و الاوجاج و الشبهة و التاویل کذا فی نهج البلاغه و رسول علیه السلام در حق حسن
 علیه السلام فرموده ایضا هذا سید اهل الله یصلح به بین فئتين عظیمتين من السالین ایشان را
 آنها را نمائی نیستند و بودن و بیرون عاصی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون اصحاب پیغمبر
 پس از فضیلتشان بر غیر صحابه و ضمن عبادت لازم آمد اگر چه فضیلت و فضیلت تفاوت زیاده از
 نامش دارد و در المقصود پس آنها را جزیه نیکی و عار خیر یا دنیا بیکر و بابا انما کینه و عداوة بنا بر
 قال الله تعالی و للذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا و مریت ز علی بن الحسین در صحیفه کامله که برای صحابه عامی کرد و در
 بر آنها میفرستاد و مرچ آنها میکرد و چنانچه در مقام اولی گذشت و از شایعات آنها کف اللسان باید نمود
 و تاویل نمیکرد و قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا علیکم نفسکم لا یضیوکم من جنات اذا هدیتم و قال الله
 تعالی و لا اذ سمعتم موعظ المؤمنون و المؤمنات بالنعیم خیرا و قال علیه السلام الله اصحاب
 لا یخونهم و هم غرضاء بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی و فاسکوا

وقال عليه السلام لو دنا الصحابي قال لهم اخبرواكم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قالوا ان احداكم اتفق مثل الحد فها ما بلغ ملاحدهم ولا نصيفه اينهمه عاويت صحابهم اند و درين باب
 احاديث بسيار واروده ليكن اينقدر مسلم كه چون از حديث پيغمبر براي محبت خداست و محبت صحابه براي محبت
 پيغمبر مسلمي بعد عليه السلام و معين مطلق است قوله صلى الله عليه وسلم فمن احبهم فحبني احبهم پس بعضي از
 اصحاب بني معاويه اتيوا او كه انهم را محبت باكي پيغمبر نظر نمي آيد بلكه بخلاف آن مردی گشت به طبيعت اسلامي
 منقضي فيست كما راي ايشان محبت باشد بلكه نظر بعضي روايات مشهوره عداوت آل پيغمبري بايستي كه عداوت
 بودي ليكن چون روايات متعدده يقين فيست خصوصاً درين مكره مذكور و روايات احتمال افراط و تفریط
 است و اما ماوريم حسن ظن و وجهه صحابي بودن آنها منقضي ترك كينه و عداوت است با آنها و قوله تعالى
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا از منجه عداوت كسي از صحابه نتوان كرد كه دليل ضلالت است
 اما محبة با هر يك از آنها بقدر محبت هر يك از آنهاست با رسول خدا صلى الله عليه وسلم فصل در بيان برزخ و
 احوال او و حجت ازال سننه وقت كرده اند نظر بر آنكه او نور اسلامان ميگفت و اطلاع بر خانه شخصي مدين
 مشغول است پس تا خانه بر كوفي را از قرآن يا سوره اترات من السنه ظاهر نشود و من بر كوفي چون هم جازن است
 چه جاي كسي كه خود را مسلمان كند بليكن تخم از دقيقت است كه من برزخ جازن است و من است از سب
 مختصان از اهل سننه از اهل حديث من هم ابو الفرج ابن جوزي و ناهيك به علماء و جلالة او كتابي نوشته
 سمي بالرواي المختص العبد المذنب من ذم يزيد و ان كتابه كذا في سايه از سويال كذا از يزيد بن معاويه
 جواب دادم بكنه يا كذا من يزيد جازن است يانه كذا علماء تحقيق از جازن نوشته اند من هم احمد بن حنبل
 كه ذكر كرد و حجت بر يزيد از ائمت هم زياده باشد پيغمبر ابن جوزي از فاضلي ابى يعلى روايت كرده كه او در
 كتاب خود معتد الاصول باشد و خود را صالح بن احمد بن حنبل روايت كرده كه صالح گفت اي پيغمبري ما نسبت
 ميكنند بدوي نيز يا چه گفت اي پيغمبري كه ايمان بخدا دارد دوستي نيز يدم ميتواند كرد و چه لعنته كه در كوفي
 كه خدا لعنت كرده بر وي در كتاب خود گفته ام اي پيغمبري كه خدا تعالي يزيده او و قرآن لعنت كرده گفت جاييكه لعنته
 فصل عيسى بن قوليته ان تعندوا في الارض و تقطعوا رءاسكم و اولئك الذين لعنهم الله

کافر میگردد و زود فترت بر او افتد و خوار است که آنها بصحابه و بیعت او است
رسانیده اند پس مانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد
اذی الله و احتمال نموده و والدین یؤذون الله و رسول الله و الاخرة المکون
نرافات و بعضی که موجب کفر آنها و ستم از انکار آیات قرآنی است بیان کنیم تا تحقیق این نیکو
ظاهر شود **مقاله** در ذکر نرافات آن ملعون و بعضی مسائل فروع آنها که موجب نیکو
کفر آنهاست از جمله آنکه حضرت شیخین را میگویند که معاشرتشان با پیغمبر نیکو بود و آنها را از اصحاب
عقبه میگویند آنها که چون از غزوه تبوک پیغمبر صلی الله علیه و سلم رجوع بدین فرمود و شبی یک عقیقه پیش آنها
انجام داد پس منافقان قصد کردند که پیغمبر خدا را بکشند و میگویند که ابو بکر را آنحضرت وقت حیرت همراه خود
گرفته بود مگر خوف نکشتند پس را خبر دادند که لعنه الله علی کذا فین این عداوت آن کفره با شیخین عداوت
است می پیروز و انکار است مرقان را پس که آنها را بابت شوازه ثابت شده که محمد بن عبد الله بن عبد
مردی امی و عجمی نبوده و علم اولین و آخرین بحکم یحتمل و عجرات طلب کرده همان مردم بهمان
کثرت روایت کردند که محمد چون آنها بود و تمام کتب قریش بعد اوست و بر خاستند اول ابو بکر را
و بعد از آنکه چهل سال کمزایه مسلمان شده بودند عمر اسلام آورده و از اسلام درین سلام قوت گرفته
و حالت که نفاق آنها پیغمبر علیه السلام بخلاف باشد که در آنوقت شوکت مرزا را بود و هر که مسلمان
میشد او را نگار و آنها را پیغمبر این سنی نبوت از معنوی رسیده گوهر یک قصه از اخبار احاد
بابت پس عقل قبول نمیکند که با وجود آنها فی محمد و علی علیه رفاقت مخلوب گشته نفاق و خصوصت با مخالفان
مانند و خود از پیش نبود و راضی برین کنار باشند پس نکات شیخین بعد از انکار محمد است صلی الله علیه و سلم
با عکس هر که از انکار شیخین با گذارد از انکار محمد صلی الله علیه و سلم هم با گذارد و هر که درین حسد و
تفرقه کند منکر است باطل آن نیست که مقصدی جواب باید شد قال الله تعالی اذ یقول لصاحب
الاکثر ان الله معنا پیغمبر صلی الله علیه و سلم معیه خدا خود را ابو بکر را ثابت کرد و نبی از حسن ان کرد
بنا بر حصیة الی سین هر که عداوت الی بکر کرد گو یا عداوت خدا کرد و در قصه اصحاب عقبه حقیقتاً پیغمبر

ایا ایها النبی جاهدا لکها وایمانا حقین واخلط علیهم وما واهم جهنم وینس المصیر یحلفون بالله
 ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهما بالجهنم یثابون ومانفوا الا ان غامر الله
 من فضله فان یتوبوا بایک خیر لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا بالیما والذین ابوا الاخرة وما لهم
 فی الاخری من عزی و لا نصیر این آیه صریح بر آنکه منافقان اصحاب عقیده اگر توبه نکنند آنها را در دنیا عذاب است
 آید و کسی در زمین یاری و مددگاری نشناسد و نیز حق تعالی درین آیه پیغمبر خود را امر فرموده بجاده بگفت
 و منافقان و غلط برانها بدوستی و محبت و رفیق و خلیفه کردن در نماز و نماز آن و شکی نیست که نام صاحب
 ابوبکر و عمر یاری و مددگاری کردند و حق تعالی تا پیش ایشان امتداد کرد و ایشان قایل عیب که مرتد شده بودند
 از بنی صفین و غیره سعی شکواری ایشان بهدایت باقیل و اسیر ساند و ملک قصیر و کسی را بر آنها مشهور ساخت
 و حق تعالی در حق منافقان میفرماید چندان منافقون ان تاذل علیهم سورة تنبیهم بعاقب قلوبهم قل سترها
 ان الله یخرج ما یخفی من صدورهم و حق تعالی میفرماید سنجیدم و توبین ثمر برودن و العذاب عظیم
 یعنی منافقان را و دوباره عذاب بخرج بکنم و یکی در دنیا بعضی توبه و یکم در قبر میترسند و کرده شوند بدو فرج پس
 آخر کار حق تعالی همه منافقان را قضیه کرده و حال منافقان بر پیغمبر خود ظاهر ساخت و حق تعالی میفرماید
 ما کان الله لیدر المؤمنین علی ما انتم علیهم حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدا امونانان
 با منافقان را غلط و نادر نگذاشت تا که تمیز و تمییز را از طیب و خبیث حاصل شد علیه السلام حسب از
 عهد رسیده بسلول منافق بخاطر داشت پیشترش مخلص بود نماز و روزه و نماز و روزه و نماز و روزه
 منع میکرد و حق تعالی نماز فرمود و لا یصل علی احد منهم مات ابدل و لا تقم عوفت بره الا لیه
 پس بعد نزول این آیه چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ابوبکر را برای نماز که عادی است اما گم گردانید
 این یعنی بر جوانی و مخالف طاعت است پس آن قول شیخ در حق ابوبکر و عمر است بایست مذکور که کما لا یخفی
 از مخالف است که در حق عایشه صدیق میگویی و حق تعالی روز قیامت جلد و عجله صاحب کفایت خواهد کرد پس
 آنها منکر شدند و حق تعالی را الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات اولیایک بهتر و
 ما یقولون لیس من مخفیة و رزق کسیر و از آنجمله است آنکه میگویی که ابوبکر

و عمر و تمام اصحاب بعد نبی صلی الله علیه و سلم می شدند چنانچه بالا گذشت و این کفر صریح و انکار راست
 آیات قرآنی را تعدیل و تحریف را که دلالت از مدح بر حسن قیام صحابه و بودن آنها امتی بختی و اهل آن بر وعده
 کردن حق تعالی علیه و آله را به جهت رضی الله عنهم و رضوانه و قومی را که حق تعالی نیز امتی از جنت خداست نماید و پیغمبر را
 را نیز القرون گوید و خود را از امتی روایتی کنند که اصحابی افضل از اصحاب سابقان نبی و عارف و فعل و عاده حکم میکنند
 که حال مرد و از حال یاران او دریافت می شود با اینهمه امور آن ملائمه کتاب و سنت و عقل را که داشته اند آن قوم را
 شمر القرون و بدترین آنس میگویند و سب لعن و رحن آنها بخیر می کنند و بر امام جعفر صادق اثر کرده اند که آنها
 را امتی ملعونه گفته لعنهم الله فی یوم القیام ای برادر من قدر قیام و شایع که در دعوی از خدا و تمام صحابه لازم نمی
 در دعوی از خدا و ابی بکر و عمر و آیه بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که ظاهر خود متعرف اند که با جماعه صحابه بر آنها
 با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و اهل زندقه و سید نیستند و مثل پیغمبر با آنها سلوک میکردند
 بلکه بر تمام قاصداً آنها انجامة ابو بکر و عمر را بنمید و ترجیح دادند که از دین پیغمبر بخاطر دوستی ابی بکر و عمر برگشتند
 و علی حیرت فاطمه حسن و حسین را همراه گرفته خانه بنامه شیرین گشت بنحوی که کسی را یافت او کرد پس اتفاق افتاد
 اهل سنت و روضه ثابت شد که با جماعه صحابه مثل ابی بکر و عمر و دیگر را از خود نمایند پس شهادتی که در سب
 و لعن و تکیه انجامة لازم می آید و سب لعن و تکیه بنحین نیز لازم می آید با زیادت انکار آیاتی که مخصوص بنحین
 اند و از جمله انکار متواترات بیو هیات است املا آن کفره مجرّه میگویند که عمر بن خطاب و فاطمه پیغمبر علیه السلام
 دعوی راست نمود و در وازه شمر را بکشاد و کفر را بر پا کرد و از دین تهر شد و برای سلطنت و این چهره
 و تحریف قرآن کرد و خانه دوی را سوخت و دین را تغییر داد و سخته را دور کرد و بدعت را ظاهر آورد و لعنهم الله
 در فرج با چند و اینهمه کار بدیهیات از غیر و فض نتوان آمد مگر از یهود که با وجود که پیغمبر در قریه خدا آن اطهار
 میکردند چون اصل روضه عبد الله بن عباس یهودی بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که در زنی مسلمانان
 آمده نوشته بودند که دین محمد را بر باد دهند امام از نشان از مراد الهی غالب نماید چنانچه مذکور است
 بیرون ان یطعنوا فی الله با فواهم و یا لی الله الا ان یتیم فوزه و لو کره الکفر و ان شمر
 یوانی را که از بر سر زرد و ... انکس یف زنده تریش بسوزد و ... و شک نیست که در زعم یهود و نصرا

و بحسب تقویم دین محمدی شرک و کفر است بجا یون اصابهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله عجیب بالکفرین و شک نیست که چراغ دین محمدی که بعضو را تحضرت صلی الله علیه و سلم در سبزه
عرب شن شده بود و هنوز خیره عرب را کفر بجای پاک نشده بود و از وفات آنحضرت و از ادو قبایل عرب
از بنی حنیف و غیره با دین مذبان چرخ رسیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرو نشیند رحمت الهی
از آن ابا فرمود و تنبیه ای بکرو عمر خیره عرب هم از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که حکمت کفر
از تمام عالم برداشت کسری و تغییر کسریس با دشمنان روی زمین بودند و دشمنان هفت قلم با آنها
بلای سید اندیشی فاروقی بیت محمدی بجهنم رسیدند و اکثر بلاد و چنانچه بالا آمد که شد منقح گشت و شیوع
اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم پیرو و نصاری و مجوس در وازه شر از دست
فاروق منقح گشت لیغیظ بعضو الکفار و هر که انکار این متواترات و بدیهیات کند از و باید پرسید
که انچه اسلام که از شرق تا مغرب و از قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پیغمبر صلعم
تمام خیره عرب اسلام در گرفته بود و در وقت علی قتال بن مسلمین مانده بلکه قتال با معاویه هم
به فتح نهانجا سید و یکبار از امراء اشاعه کسی مصدر این امر نشده محمد مهدی از خوف دشمنان در سر دابه
سرمای مخفی است و برای کوه قاف پس پنهان شیخ اسلام از دست صدیق و فاروق و ذی النورین
شده از دست شام و عمان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعد هم یقولون ربنا اعفر لنا
ولا تخلفنا الذین سبقونا بالايمان الا انهم کانوا کافرا و اگر گویند که اینهمه شایع شده است مذسب بیان است
اسلام نیست اسلام چیزی دیگر است گفته شود که در خصوصت و عده خدا که با ظهار دین هم الذی ارتضی
لصحه کرده بود و تخلف شده و هر حال از نیقوله هم رد و رض کافر شدند که انکار قوله تعالی الذین انما کانوا
هم فالا رضوا الصلوة و اتوا الزکوة و اعموا بالعرف و فهو اعز لک لازم است
میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدره یا بنده نماز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره بگویند
که چون آنها ممکن شد شریف و دکرند الا لعنة الله علی الکفرین و از چاه کفر باینها است سب
الهی بکرو عمر و عایشه و حضرت عباد می دهند بلکه شام احول محسبه ملعون از صادق روایت می کنند

که این برادر خود افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ کمرانان اقربا بر صادق میکنند و میگویند که گفته بر که
 آنها را لعنت کند و او را لعنت است و نه نوشته شود و دو گناه و در شود و در بر بلبست نشوند لعنت الله و کذا
 نری ایان و عباد که سب زنی از بیت پیغمبر عباد و شمار از صفای در حق کف را میفرماید و ما کان
 صلواتهم عند البیت الامکاء و تصدیق یعنی پیغمبر صلی علیه و سلم چون نزد بیت الله نماز میخواند
 کفار برای تحلیط در قرا و دستها و جفیه از در جنت صفای در حق کفار بود که نماز عباد و شان همین
 مکاء و تصدیق است یعنی صفی و دستک و نفس او کفار هم در نزد که عباد و شان سب و لعن است را نیست
 که البته از صفی و دستک که صوت بی معنی است بدتر است پیغمبر صلی علیه و سلم چون عمل و دو کوان قابل
 کفار و سب کبر و جبریل از صفای آمد و گفت یا محمد ان الله مابعثک سبایا و العانا انما بعثک
 رحمة لیس لك من الا حشی لوی توب علیهم اویعزهم فانضه ظالمون و در پنج بلاغه بر وایت
 صحیح از امیر المؤمنین روایت می کنند که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند
 گفت اذا کذا لکن انکونوا سبا باین مصرعه بر لعنت بی هزاران لعنت و از جمله کلمات
 جنتیه آنهاست که میگویند که عمر غضب کرد و فر قاطره و قول شنید بعد از نسبت میکنند که اصادق
 پرسید و شد حال کج آن ظاهر را صادق گفت هو اول فوج غضبنا ان ملائنه از عرق عینه بر تفری
 نمی آید شنید و از غیر صادق پاک نماند که چنین فعال افعال که از لاس آنرا گوارا نکنند باین طبعین
 و طبعیات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که عمر شیع علی را یکبار بدی یاد کرده بود که علی را ناخوش
 آمد و با او خفا صدمه کرد و قوسک در دست داشت بر زمین زد و او را داشت تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم
 بعد که علی یاد کرد که شیع بدی گوارا نکرد و غضب کردن نکرذ که گوارا کرد و از جمله کلمات جنتیه کفریه
 رخصه فرجه است که از فرط در شان علی میکنند غلا و روض میگویند که علی خداست یا خدا و روی حلول
 کرده یا علی رسول است جبریل بطلایه شش محمده بود یا علی شریک است محمد را در ساله اثنا عشر نبی آن
 در شان علی افراط میکنند که اطلاق لفظ اله و رسول علیه میکنند لیکن کثرت معنی الوهیه و رسالت
 می کنند و اختیار معنی را است نه الفاظ را پس آن تمام در زکات لاله کافر شده اثنا عشر نبی میگویند

که قوله تعالی ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة وادفعوا الیه راجعون وقوله تعالی وکان الکافر علی دبر طغیان
 وقوله تعالی یا ایها الفضل المطمئنه الی الی ربک مراد از رب علی است و شک نیست که رب علی کی است
 ورجوعی بسوی او نیست تعالی ان الله وانا الیه راجعون وکار محمد بن فرقه ضاله از امیر المومنین وایت میکنند
 آنکه علی رضی الله عنه در خطبه خوانده تا اخذ العهد عن الارواح و الاذل نال السنادی البست بر اب
 اهنشی الانام این اول صرح است که فرقه از امیر المومنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره
 این فضیلت علی از بنی امیه بلکه از مرد و بنی امیه و لاله دارد و میگویند الرسول کانوا علی یدینون وحببه
 کانوا یشهدون ذکره ابن طاووس سبط محمد بن الحسن الطوسی و میگویند ان الله بعث الرسول
 والنسبین علی ولایت علی واه محمد بن العباس بن عروان و میگویند لوله علی لما خلق الانبیاء
 رواه ابن العلم عن محمد بن الحنفیه عن علی و میگویند که آدم بر علی و ائمه حیدر و ابراهیم و اسماعیل و یونس
 خود علی را در خواست کرد و در قرآن نازل شد و ان من شیعه لایبراهیم مثلین کلمات نبویه میگویند
 ازین که ثابت منقرات آنها که نسبت به علی و ائمه میکنند تفضیل علی بر سبب لازم می آید این احادیث
 رسول هم ترقی کردند معنی رسالت ثابت کردند بوجوه کمالات المفضل فی الفضل و میگویند
 که حق تعالی محمد را با ابدان الصراط المستقیم و رفاه تسمیه کرده است مراد از صراط
 مستقیم حب علی است و میگویند که معنی لکن اکثر کتب المحیطین حکایت لکن اکثر کتب یا محمد ص علی
 غیره فی الخلافة المحیطین حکایت است و هم چنین دیگر آثار منقرات آنها چنانچه پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم در شب معراج علی را نزد دیگران خود بخود داد و این اقوال تفضیل علی بر محمد
 صلی الله علیه و سلم لازم می آید و آنچه میگویند که حاکم بن العباد و یوم الدین مجتهد است و علی ازین
 تشریک علی با محمد و تشریک هر دو بخدا در مالکیت یوم الدین لازم می آید و از ان حکایت است آنکه بعضی
 قصص آن ملعونان کلمات در سبب لعن شیخین وضع کرده بامیر المومنین نسبت می کنند چنانچه
 دعای قنوت یوی نسبت میکنند اللهم العن صنی قریش وخبیثیهما و طاغوتیهما الذین
 خالفوا علی واکلوا حیات محمد و انعامه و عصا رسول الله فلبا دینک و جفا کتباک اینها نیز از تفسیر است که علی

و این بر دو مرتبه باین اوصاف مجوزیت گذر ازین ناپاک اجتماع خفیه و حجاب تنین ازان برست
 کفار و هم حضرت صلی الله علیه و سلم میگرداند و بجای نام پاک وی مذموم میکنند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمود که حق تعالی مرا از سب ملعونان محفوظ داشته که سب کنندند هم را و من محمد و از جمله فریاد آنهاست
 که حفاظ شرایع از خودی خواهند و میگویند که شیعه محب علی بدو فرزند و سواى شیعہ کسی داخل
 بهشت نخواهد شد چنانچه بود و اضاری میگویند که داخل الجنة الا من کان هوذا و اضاری میگویند
 نحن ابناء الله و احبابه و میگویند که از معاصی صغیره و کبیره هیچ چیز شیعه را ضرر رساند و از هیچ چیز
 سوال نکرده خواهد شد باین بابویه در علل الشریع از صادق روایت کرده محب علی را داخل الدار و حب
 علی حست و الا یضوهم هاسیة و هم روایتی که کند که داخل الجنة الا مشیحة علی و این بابویه
 از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده من والا علیا لا یغنی عنهما و ان یقالا لا یغنی عنهما و ان یقالا لا یغنی عنهما
 انکار جمیع شریع لازم می آید چه در بصورت نماز خواندن هیچ فائده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و محب
 علی را حاجت نداشت و شیعه اگر با دشمن خود میزدند و اگر شیعہ و محب علی نیت کوفت را نخواست
 و تقوی گزینند اصل بهشت نمی شود پس مجری هم شدند بلکه نکر جمیع شریع و منکر قوای تعالی من یعمل
 منتقال ذرة خیار یسره و من یعمل منتقال ذرة شرایره دیگر فرافات آنها در شروع اعمال بسیار
 از آنجا که چهار در عالم غیبه الیوم مبدئی است و فصل خصوصیات اقامت حدود و تعزیرات کسی را حاجت
 نیست و هر که کند فاسق باشد در بصورت تمام نظام عالم هر چه منور و صالح و لطف بر حق تعالی و هر چه
 از حق تعالی فوت شد پس ظاهر شد که صلح و لطف واجب نبود و چون صلح واجب نبود پس بر وجوب
 نصب امام و علی دیگر نیست پس آنهم ثابت نشد پس باید بطل شدن الباطل کان ذوق باطل
 میکن میگویند که اگر جمیع شریع شرط نیاید باشد که در زمان وی کسی عالم نرزدی نباشد او را فصل خصوصیات
 و اقامت حدود و تعزیرات جایز است نه جهاد و شک نیست که علم با آنکه در وقت کسی از فلانی عالم نیست
 محال است نیز از مکرر یاد و مر فصل خصوصیات جمیع ملایه اسلام ممکن نیست که لا یخفی و از آنجا است که
 میگویند که اگر کسی قبل یا در کفر ملوک خود یا نعم ولد خود را کسی حلال کند او را حلال میشود و این عمل را

موجب بر و نایب میدانند و روایت می کنند و از آنکه آنها یاران خود را و شیعه خود را میگویند و فرج حوائی را که
 و خدا شهنشاه و ایند اسلام طبعی امر او علماء را آنها اکثر کثیران و امهات - اولاد خود را برای زمانه وقت میگردانند
 اینها علمه و نبوت اند و اعدای آنها که پس از ایشان را با بر نسبت میکنند و از آنجمله است آنکه میگویند اگر ذمی
 مسلمان را بکشند زنی و دخترش برود و نه تنه و حلال میشود و از آنجمله آنکه میگویند که در ضیعت امام چون جهاد فاسد
 باشد آنچه از زنان کفار و قیدی آید آنهمه کثیران نامند و امام کثیران خود را بر شیعه حلال کرده است پس هر شیعه
 را جماع با هر یک از آنها جایز است و مال غنیمت را بگوید ملک غزایان نیست ملک صاحبان زمان است پس شیعی
 از غازی اگر غضب کرده بگیرد و اگر گرفتار جایز است که امام بدان اذن داده است و از آنجمله است آنکه جایز
 میدانند متعه دوری را که ده کس شهادت میکنند و یک عقیده میگویند منبری محین متعه کنند بر ده ساعت بر یک
 از آنها یک ساعت با وی جماع کنند و از آنجمله است آنکه عیث در نماز جایز دارند و بودن نجاست غلیظ بر مکان
 مسجلی یا میز و یا عمامه یا کعبه و مانند آن جایز دارند و میحافظه کردن با حلیه در نماز جایز دارند و از آن جمله است
 آنکه خوردن بچه مرده که از شکم جایز مرده بر آید جایز دارند و از آنجمله است آنکه زکوة در فریب قضیه غیر
 مسکوک واجب میگویند و از آنجمله است آنکه میگویند بر زن از احتلام غسل واجب می شود لیکن میگویند
 که امام صادق منع کرده است از آنوقت زن مسلمان احتلام نماز آنجمله است آنکه میگویند که اگر از تقسیم
 احوال وین بخلق منع کرده اند از آنجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را چند کتاب ممنوع ترک تفسیر
 کرده بود و آنها بر آن عمل نکردند ازین قول عصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است از آنجمله است
 آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود را بگری نهد و آن دیگر مضطر باشد و از حلال است که صاحب طعام را بکشد
 و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب قیمت گران طلبه جایز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از آنجمله
 آنکه تضاعف مخصوص بغیر اعمی دارند و از آنجمله است آن که زنا اگر میان دریدن مانده آن نرد موت
 والدین و اولاد و اولاد اولاد و اولاد و اولاد است و مردان بر بعضی از آنها گریبان و درین مانده
 آن جایز است اند **فصل** امامیه یا پیروی و نصاری و منور و محسوس عقاید و اعلان مشابهت و از شباهت
 غلاة و حید و فرقه امامیه باطنیه و سیمیه و قرامطه و زلاری و غوابیه و ذمیه که گفته باشند ظاهر است و اثنا عشریه

که بیشتر نژاد با آنها است یعنی عبارات خدا قائل اند چنانچه ذکر کردیم دیگر مشابهت آنها با یهود است
 که یونان بعضی الکتاب میگزیند بعضی چرا که قرآن را محرف میدانند و مثل انهم جزای سن انما یان
 ندارند و چنانچه یهود میگویند که خروج و حال جهاد جائز نیست الا اینکه میگویند که تا خروج مهدی که جهاد
 جائز نیست و تا آنوقت تا نایز میکنند تا اشتباک بخورم و قتل میگویند و یهود قتل مسلمان را و اما قتل
 سنی را از حسنهات میپندارند اگر مردی زن خود را گوید طلاق نکند نزد امامیه و یهود طلاق واقع نشود
 و چنانچه یهودی گویند لیس علیانی الامیکین سیل اما میگویند لیس علیانی السین سیل یهودی
 و حوارین مفران خدا را سب می کنند اما میگویند بعضی المذیت را سب می کنند یهود و ظاهر خلاف
 باطن ظاهر میگویند هم چنین امامیه تقیه میگویند و مشابهت آنها عشره بانصاری است که نصاری تنزه از نجاست
 ندارند اما میگویند بعد بول تفرقیت با میگویند و بعد از آن از سرچ بول بلکه اگر چه تا زانو رسد پاک نماند
 و از نجاست موزه و عامه و کمره و مانند آن پاک ندارند نصاری نماز چهار سوره خوانند همچنین امامیه در
 نماز نقل استقبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی تشیع الهی نند نصاری عید گرفته اند
 چون عید غدیر و عید روز قتل عروست بنه اثنا عشره چهار بیان است که صاحبان بعضی مخلوقات را مثل
 کواکب مژغور و قاور میدانند اما میگویند حیوانات را خالق افعال خود میدانند و مثلاً اثنا عشره یا مجوس
 که مجوس خالق خیر و زان را میگویند و خالق شر را بر من را و میگویند که مراد بر من اکثر حاصل می شود
 و مراد بر زان کمتر همچنین امامیه میگویند که خالق خیر حق است تعالی و خالق شر شیطان است و کفار را
 و مراد بلیس اکثر حاصل میشود نه مراد خدا پس ایشان از مجوس پیاده تر شرکاء ثابت کردند چنانچه
 مجوس میگویند که در جمیع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن بشرط نکاح امامیه میگویند
 که اگر محب علی باشد کوبی نکلی هم با اینها حرام کند باک نیست چه محب علی از چنگاه عذاب نخواهد
 شد و چنانچه مجوس نیز ان و امهات اولاد خود را بر دین حلال میکنند و این عمل عبادات میباشد
 همچنین امامیه و مشابیه آنها میگویند است که زوجه هم از نجاست پاک ندارند و سوره چهار سوره میگویند چنانچه
 امامیه در نوافل و سجده تلاوة و سبزه در و افش قدی را پاک میدانند و چنانچه یهود و خورون

و قال ثم قال ولا تقولوا الذين اكلوا من ثمر النار وقال الله تعالى لا تقولوا قوما غضب
 الله عليهم الا كمنى كويدهم واذين آيات منع من مولات ووستى كفار است بل قبله گفته شود كه اكثر فرض
 و خراج را كه لازم مي آيد قطع نظر از ان اعتبار عموم الفاظ است مخصوص موارد و اشك كه گفته من
 و تركم لا يانكم خبالا الى اخر الصفات المذكورة في الآية و كذا الذين ظلموا و قوما غضب عليهم خبايع كفار را
 است و فرض خراج را نیز شامل است اينكه گوئيم كه الحاق كرده ميشود و فرض و خراج را درين حكم يك كفار
 بيمس پس نيز موجب از ديد محبت از سلام گفتن و در پيوستادن و شستن آنها كردن و عيادت و پيادها
 نمودن روا نباشد و نماز را بگذارند و نماز بخانه آنها خواندن كرده است عن ابن النجاشي
 الله عليه وسلم قال ان الله اخذنا ذنوبنا و اخذنا الى صحابي و اصهارى و سباني قوم يسبونهم و ينقصونهم
 خلاف السوء و لا تبادوهم و لا تنكحهم رواه العقيلي و رواه الشيخ محمد بن عبد الفتاح
 الشريف الجليلي رضي الله عنه و زاد و لا تصلوا معهم و لا تصلوا عليهم حلت اللعنة و نير كاح كرون
 باذن الله عليه و رواه غيره مكره است بقوله عليه السلام لا تنكحهم و قوله تعالى لا تمتدوا منتهي من
 مشرك و لو اعجبتمكم و اذا حاوشت صحبة ثابت شد كه در سنا كه نظر بر حال و مال نبايد كرد و بلكه بدين و تقوى
 بايد كرد و قول تعالى علمت نفسي قدمت و اخيرت و لالت دارد بر آنكه در هر خبر جاذب تقوى را مقدم بايد
 داشت بر فواید و نيز چنانچه تعالى مير مايد لا تمدن عينيك الى ما متعنا به و اذاجا منهم ذهبت
 الحيوة الدنيا و قال الله تعالى المال و البنون زين الحياة الدنيا و الباقية الصلح خير
 عند ربك ثوابا و خيرا املا اگر بخود و قاضی ثابت شود به بنه يا اقرار بر يكيكه تفضل على شيخين
 كره و على رضي الله عنه و حق وى فتوى داده كه او را حد و مقرى بايد زد چنانچه بالا گفته شد و اكثر علماء
 فتوى داده اند بآنكه او را تميز كرده شود از جهت آنكه در خبريك حد شرعى دارد نشده باشد او را مبلغ حد رسانيد
 جائز است كه بنابر صلي الله عليه وسلم از ان منع فرموده و از حد و قايض حد ثابت ميشود و پس
 نزد فقير كيد و از شرش ما و كم كرده تميز را و ممتد و ندره گفته شود و بر قول ابي حنيفة سى و ندره و اگر كسى
 است شيخين العباد با نيت ثابت شود او را قتل بايد كرد و عن علي قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم

يا ابا الحسن ان انت وشيعتك في الجنة وان قوما من عموهم انهم يحبونك يصغرون
 الاسلام ثم يلفظونه يموتون منه كما يموت السهم من كبدا لقوس لهم نزل يقال لهم الراضية
 فان اذركم فاقبلهم فانهم مشركون رواه الدارقطني وروى ايضا عن علي عن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال شيابي بعدى قومه لم نزل يقال لهم الراضية فان اذركم
 فاقبلهم فانهم مشركون قلت يا رسول الله ما العداقة فيهم قال يفرطونك ليس
 فيك ويطعنون على السلف واخرج الدارقطني من طريق اخر نحوه ذرا فيه ينتحلون جبنا
 اهل البيت وليسوا كذلك واذن ذلك ايتهم بسيدون ابا بكر وعمر واخرج ايضا من طريق اخر
 عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضى الله عنهما نحوه وعن علي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا واذك علي عمل اذا قلنت كنت من اهل الجنة سيكون بعدى قوام يقال لهم الراضية اذا
 اذركم فاقبلهم فانهم مشركون قال علي قلت ما عداقة ذلك قال انهم يسبون ابا بكر وعمر واهل
 البغوى وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي قوم يسمون الراضية
 يرفضون الاسلام رواه البيهقي وعن فاطمة الزهراء رضى الله عنها ما... نظر النبي صلى الله عليه وسلم
 الى علي فقال هذا في الجنة وان من شيعته قوم يرفضون الاسلام لم نزل يسمون الراضية على
 اذا اذركم فلنعلنهم فانهم مشركون رواه الطبراني والبخاري وروى اللخوي في العالم عن علي
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شريك ان تكون من اهل الجنة فان قوما ينتحلون
 حباك يقرؤن القرآن لا يجاوز تراقيمهم نزلهم الراضية فان اذركم فجاهدوهم فانهم مشركون
 وروى الهروي عن ابراهيم بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب عن ابي عن جده قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر في امتي في اخر الزمان قوم يسمون الراضية يرفضون
 الاسلام وروى الحافظ ابو موسى المديني والحافظ في الدين احمد بن محمد بن يوسف بن الحاكم
 عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلي انت في الجنة وسيكون بعدى
 قوم يقال لهم الراضية فاذا اذركم فاقبلهم فانهم مشركون قال علي يا رسول الله ما عداقتهم

هر اذی قال علیه السلام لا یرون جمعة ولا جماعة ویشتمون ابا بکر و عمار
 و اخرج الطبرانی و الحاکم و المعجم عن عویم بن ساعدة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا و جعل فیهم وزراء و انصا
 و اصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین ایخیریت
 هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما بافتقاد حکم بصحة یا حسن آن کرده شود و از قطنی گفت
 که این حدیث طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود کسی سب ثنین اکثر علما میگویند که
 او را تخریج کرده شود و قتل واجب نمی شود و ثنیت از زود فقیر است که از سب ثنین و عایشه
 و فاطمه و انس و آنها که سب شان راجع است بسب رسول صلی الله علیه و سلم خیار
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده من سب علیا فقد سبنی و من اذا علیا
 فقد ذانی و من سب من سب علیا فقد سبنی ما را بیهاتل و واجب می شود و الله علم و از
 مکتوبش علی صاحب رسول صلی الله علیه و سلم زبرد و جس و تعزیر واجب است
 قال الله تعالی و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما اکسبوا فقد
 اخطوا بهتانا و انما مبینا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده الله الله
 فی اصحابی لا یتخذونهم غرضا من بعدی فمن اجهم فیهی اجهم و من
 ابغضهم فببغضهم و من اذا هم فقد ذانی و من اذا ذانی فقد ذانی
 اذی الله پس بایه که از نکره بش اذنی از اصحاب قتل واجب شود و لعین با قتلتم
 فی ثنین و انما اهل گفتن شود فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
 شده است اما الفاظ اصحاب و و احتمال دارد یکی آنکه هر که سب بر اویده باشد با ایمان که چه
 یکبار و دوم آنکه اکثر الصحابة باشد چنانچه مقتضای عرف است و کثرت صحبة را بعضی پیش
 ماه تقدیر کرده اند پس بجهت مکن شبه حکم قتل آن نتوان کرد و اگر کسی که سب
 از مهاجرین و انصار که صحابی بودن و مناقب آنها بدرجه قوا بر معنی رسیدگی این معصوم

و ابن عمر و معا بن جبل و ابو موسی اشعری و ابو هریره و انس بن مالک و زید بن ثابت
 و مانند آنها که بسیارند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که سکر کلام و عداوت و دشمنی
 باشند با وجود خول آنها درین و عده و غیر متواتر پس حکم بقتل و میتوان کرد اما از کسی
 از فقهاء این فتوی مروی نگشته چه مسلمة امام محی السنه نبوی در عالم التزیل
 در سوره چشم از امام مالک فتوی نقل کرده که گفت که هر کس یکی یا از اصحاب پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم بغض کند یا در دل او کینه بگذارد و یا از وی باشد او را در مال فیه مسلمانان حصه
 نمی رسد و این آیه برین فتوی سند آورده و خوانند الفقه المصنف المصنفین الا به و الذین
 تبوء الدار و الا الایة و الذین سبوا بالایمان و لا تجعل فقتلوا بنا غدا
 للذین امنوا و بنی انک رؤف رحیم مراتب مسلمانان همه سه مرتبه است که درین
 آیه مذکور شده هر که خارج ازین سه مراتب است مسلمان نیست و کذا ذکر صاحب
 الفصول من الامامیه عن محمد الباقر علیه السلام حکما ذکرنا
 فی ما سبق و باید که تمام کنیم این بحث را بخطبه امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه اخراج الحافظ ابو سعید استیعیل بن علی بن الحسین بن
 سمان عن سويد بن غفلة انه قال قلت لابي عبد الله (ع) انی مردت بقوم من
 الشيعة يذكرون ابا بكر وعمر و ينتقصونهما و لو لا يعلمون
 انك تضرهم ما عليه له جبرؤا على ذلك فتال على عوز با الله
 عز وجل ان اضمر لهما الا الحسن الجميل اخو رسول الله صلى الله
 عليه و سلم و وزيره ثم نهض و امع العين بيكي قايضا على
 يديه حتى صعد المنبر قايضا لحيته ينظر فيها و هي بيضاء
 و قد اجتمع الناس قمام و خطب خطبة موحدة فقال ما بال افنوا م

بزرگواران سید بنی فقیه و ابوالحسن بن علی با انا عنه متنازه و معافیون بر روی
 مایقولون معافیون الذی فانی الحجة وبره النسخة انه لا یجبهه الاموس ولا یغضها
 الا فاجر روی من لکم بمثلها من اجدها فقد اجبني ومن انقضها فقد انقضی وانا
 منه بری و قال نوما یفصلونی علیها فی قلوبهم بقية من النفاق یریدون بذلك
 فزواهل الاسلام واختلاف الامنة قد نبأ فی بخار صمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم و امر فی قتلهم اخوان العدا نیتا عدا السیوة یحسن الکذب عندهم و یظهر
 الفجور بینهم یطولون المصاحف و یواصلون الفجور و یتفکرون یشتم اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم و الوقیعة فیهم و اتباع ما یشر بینهم ما قد غفر الله
 تعالی لهم یتعلم المصغیر من الکبیر و یریدوا ذلک الصغیر حتی یکون کبارا فیندرس
 السنة و یحیی البدعة المستنکاة بسمته رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک افضل
 المجاهد بن فطوبی لهم لیرید رج علم وجه الارض انقض علی الله من الافضل رضى الله
 سبحانه علیهم غضباء و الساء یظل کارهة لهم علمائهم یومئذ شر من یظل علیهم الساء من
 عندهم یخرج الفتنة و فهم یعودوا لئلا یسبون فی ملک السموات الارجا س و الانجا س
 ازین اخبار اگر چه روایانض تنکیر باشد اما چون آیات قرآنی و آثار مریدیه امامیه از انکه مؤید این احادیث
 اند پس روایانض را محال انکار آن نیست بدانکه انچه شرط کرده شده که درین کتاب
 استدلال با حادیث مریدیه اهل سنته نکرده شود مگر آنکه روایانض بصحیح آن معترف باشند
 این شرط در وقت الاولی که در ابطال مذہب افض و اثبات مذہب اهل سنته احمالا و در
 وقت دوم که در ابطال مذہب روایانض و اثبات مذہب اهل سنته است تفصیلا امری گشته
 و در مقام سیم که در کمال امانته است چون روایانض نصب امام برخدا و پیغمبر گویند و در امام
 بودن و معصوم و محدث و منصوص علیه از پیغمبر یا امام اول و اطهار او و عجمی امامته و معجزه
 شرط میدارند و اهل سنته تنکیر این امور اند نصب امام برخدا واجب نمی گویند و معتقدند

با امام خبر و ایمان نمیدانند و نصب امام مانند دیگر فروع واجبات بر بندگان واجب نمیکونند
 و در امام سوای اسلام شرعی لازم نمیدانند پس در مقاله روافض و در مقام دعوی و استدلال
 اند و اهل سنت در مقام منع و جواب است و در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرورت و
 همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطالب عن سلف است نیز اهل سنت در مقام جواب مطالب عن اهل سنت و درین
 مقاله احادیث معتبره الیه از کتب اهل سنت نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در فضیلت است موقت
 بهفتم که در بعضی سبیل فروع اهل سنت است چون این دو صحت الی بعد اثبات نه سبب اهل سنت
 و ابطال فروع است و اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امانه یعنی فخره و روضه واقع شده لکن درین
 بر دو مقاله هم احادیث کتب اهل سنت آورده شده چرا که بنابر این هر دو صحت الی بر صحت نه سبب است
 است درین بر دو مقاله نزاع بار و روضه نیست بلکه با بعضی محطیان اهل سنت است و الله اعلم
 خاتمه و ذکر ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بر آنکه امانه چند معنی دارد یکی معنی فخره و روضه
 که اصلا از ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم و دوم معنی خلیفه و ذکر آنهم سابق
 زده و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی
 در فروع و اقرار است بیوم معنی پیشوای ملت و باین معنی طلاق بر اکثر اکابر ائمه کرده می شود و چون
 امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهل بیت هم بطریق اولی کراره شود که دیگر اکابر ائمه را در اسلام
 ظاهر و باطن بیشتر رجوع بان اکابر ائمه خاصه خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر ائمه
 ائمه اگشت صریح که یکی از اسباب علم است و سابق در سبب علم مذکور شده امام بهمنی دیگر ظاهر
 شده و آن است که فیوض و برکات کاخانه ولایت که از جناب الهی بر او سوار است
 نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از آن شخص تمت شده بهر یک از اولیاء عصر
 موافق مرتبه و حسب تقدم او و میرسد و سبب اولیاء است و بی توسط او یعنی نیز سبب
 کسی از مردان غذایی و سیله او درجه ولایت می یابد و قطب بزرگی او و تاد و ابدال بخدا
 و تقبلا و جمیع انعام اولیاء خدا و بوی مستح میباشند صاحب این منصب علی را امام و قطب است و

بالا صافه تیر خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام روح پاک علی مرتضی
 کرم الله وجهه مستقر بود که پیشین از نشانه عنصری آنحضرت هم در اتم سابقه سرگردا درجه و لایحه
 میرسد بتوسط روح پاک آنحضرت میرسد و بعد بود و عنصری تا وقت رحلت او از صاحب و تابعین هر
 را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مختبی و بعد از وی حسین
 شهبیکر بلا پیتر به امام زین العابدین پیتر به محمد باقر بعد از آن به جعفر صادق پیتر به موسی
 کاظم پیتر به علی الرضا پیتر به محمد تقی بعد از آن بحسب الفتی پیتر به حسن العسکری
 علیه السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام وقت ظهور سید الشفا
 غوث الثقلین محمّد بن عبد القادر الجلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود
 چون حضرت غوث الثقلین پدید آمد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد
 مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدسی صلی الله
 علیه و آله و سلم و علی مرتضی و علی الرضا و بعد از این بیت ترنم نموده شد عر اقلت بشو
 الاولین و شمشاه ابداع علی افق الصلح لا تقرب یعنی فرود رفتند آفتابها بر
 سرگرا و سیار کرام پیشین و آفتاب استیاری عظام همیشه بر افق بلند می باشد
 غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا
 اقتراض زمان بوی مفوض باشد و این قول که روح همی المومنین علی رضی الله
 عنهم و الله همراهم بسیار پیشین بود بحکم که اگر کذب قد یصدق امامیه هم گنینه اند
 لیکن با غلطی بسیار در آن و قول غوث الثقلین و اخوی خلیلی کان موسی بن
 عمران و غیر بر آن دلالت دارد و این دعای کشف و الهام ثابت شده و استنباط
 این دعا از کتاب الیه و از حدیث سرور سید بران صلی الله علیه و آله هم و سلم نیز
 میسر استیم کرد و قال الله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی
 القربی یعنی سوال نمی کنم از شما بجز محبت و محبتی خود هم لیکن می خواهم

از شما دوستی از برای من و وجه استنباط آنست که انسب با سابق لا اله الا الله علیه السلام
 ان اجرى الاعلى الله گفته اند صلا حجة بر فرضیت تبلیغ رسالت و درخواست نکرده
 اند و چه احتمال در خواست حجة بود پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم حق تعالی بتغییر سبب
 کلام امر منسوخ و حکمت در آن است که شرایع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ میشد و
 این شریعت مؤبد است پس امتنان را باید که بعد رحلت پیغمبر نائب پیغمبر جمیع آرند
 لهذا انس و علی السلام برای شفقت بر ائمه خود رهتونی کرده بحجت آل خود و اشاره
 فرموده تشبیه دامن پاک آنها که دارند آن پیغمبر و دروازه علوم وی اند و لهذا نقل
 علیه السلام توکلت فی کمال الثقلین کتاب الله و عاتق الحدیث یعنی گذارم در شما
 دو وسیله حکم فر آن مجید و آل خود را و قال علیه السلام انما مدینة العلم و علی بابها من
 شهر علم ام و علی دروازه آن شهر است مراد ازین علم ظاهر نیست که همه اصحاب در آن
 شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تحصیل علم باطن هشداره بسوی
 علی و آل پاک او رفت و بحجت آنها امر صادر شده چیست قال من کنت
 مولا فاعلم مولا و قال حب علی عبادته و غرض از محبت آنست که محبت
 مرید را در رنگ پیغمبر انداخته اند قال علیه السلام لا یحب الله من لم یحب علیا اگر کسی
 کوید که چون دیگر اصحاب ولایت بنوسط علی رضی الله عنه رسیده پس اخلاصیت
 علی رضی الله عنه بر خلف ائمه لازم می آید و این خلاف اجماع است گفته
 شود که چنانچه بکشف قطبیه کمالات ولایت که از امامت گویند معلوم و اثبات
 می شود و همچنین اگر کشف ثابت می شود که از پیغمبر صلوات الله علیه و سلم دو قسم
 کمالات باشد رسیده یکی کمالات ولایت که بعد از او رسیده و این کمالات
 تا قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی منبر نموده
 ثلثة من الاولین و ثلثة من الاخرین مراد از اولین انسب با سابق اند و امتنان شان

و مراد از آخرین ائمه در حرم پیغمبر علیه السلام کمالات دویم کمالات نبوة است که لطیف الی شود علیه السلام
 بحسب جمیع صحابه کرام رسیده و از تابعین و تبع تابعین رسیده و بسبب وقت
 از باب کمالات نبوة درین ائمه حق تعالی فرموده ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین
 چرا که در زمان پیشین انبیاء پیدا شدند و درین زمانه بزرگ پیغمبر پیغمبر دیگر نشد و کسی را درین
 ائمه این دولت رسیده و لطیف و متمیز است و طبعی را در جنب مقرب چندان اعتبار نیست نظر
 برین ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین فرموده و این کمالات بعد قرون ثلثة رو بستند
 او رده و ضرورتیست که در زمان آخر باز آن نسبت کمالات نبوة بمنصه ظهور آید بقوله علیه السلام
 مثل امتی مکمل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها او کحد یقته اطعم فوجا منها
 عا و فوجا منها عامدا علی اخرها فوجا هو عرضها عرضا و اعظمها عظمها و احسنها
 حسنا یعنی حال تنه من مانند حال بادران است و بسته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
 با حال آن مثل حال غنیمت خوراندیده می شوم فوجی از ان سالی و فوجی دیگر از ان سالی دیگر نشاء
 که آخر آن فوجی بهتر است در پناه وری و عمیق تر باشد و در عمق و نکوتر در نکونی کمالات از
 همان ظهور کمالات نبوة است و در آخر زمان و اگر نه کمالات ولایت گاهی کم نشده پس
 بدانکه از کشف ثابت شد که قطب ارشاد کمالات ولایت علی مرتضی است که مایه عبارت
 از همان قطبیه است و دیگر صحابه درین کمالات ولایت بوی محتاج اند و لهذا از باب
 کمالات ولایت بر چند بنا بر حشیده اهل سنت به فضیلت شیخین قایل اند لیکن حکم الانان
 عسب الا حبان شکر علی زیاده تر میکنند و اگر دید که بوی بیشتر از آن قطب
 ارشاد کمالات نبوة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطبیه ارشاد کمالات نبوة
 بوزارت قیصر رانیده حیث قال علیه السلام و ذریای فی الارض ابو بکر و عمر و حضرت
 عثمان از قطبیه کمالات نبوة و ولایت از هر دو مضییب دارند و لهذا او را فخر النورین گفته
 است و چون کمالات نبوة که در ان تعلی داشت محبت است بی پرده صفات بهتر

از کمالات ولایت است که در آن تجلی صفات است یا تجلی ذات در پرده صفات است یعنی
 دروازه علم قرار یافته که علم از صفات است و ابو بکر و عمر از دین بجای سر از جد گشته و چنانست
 صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار داشت
 لهذا تمام اصحاب رضی الله عنهم حتی خود علی رضی الله عنه به فضیلت شیخین قائل شدند
 و آن اجاع کردند و دیگران متابعت آن اجاع کردند پس فضیلت خلفاء ثلثه بر علی
 رضی الله عنهم اجماعی ثابت شد تا فهم و لا مکن من القاصین **فصل**
 در بیان نفوذ و تمایل محمد مهدی بدانکه موافق مذاهب اهل سنته محمد مهدی مردی خود
 بود از اولاد فاطمه اکثر بر آنست که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در واسطه
 از ابی داود آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او بطن و تخمین علمای ظاهر و باطن
 در او ایل حدیث سیزدهم از حبره گفته اند لیکن این سخن بی بنیاید و ظاهر از پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم ثابت نشده احمد و او روی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بواجب کردند
 که فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم مهدی از عترت من باشد بر آنچه در حالت
 اختلاف مردم و لغزش پس برگزیده زمین را از هدایت چنانچه پر شده بود از ظلم
 و راضی اند و ساکنان زمین و در روایتی از ابی داود و ترمذی آمده که نام او نام
 سن بنام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و شمس کند مال را بجا بر و برگزیده
 دلهای مردم بتو گوی و در روایتی از حاکم آمده که در آینده از فرزانی تخت که نشیده شده بالای
 سخت ترا روی سیاه مردم جای پناه پس برگزیده و حق تعالی مردی را
 از عترت من و طهیت من برگزیده زمین را از هدایت چنانچه پر شده بود از ظلم
 و دوست دارند او را ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باریان و پستان باید
 بار و زمین روی بگیا رویاند و درین هیچ فتوری نشود زندگانی کنند
 در مردم هفت سال یا هشت سال یا نه سال و طهرانی در بار و ماند آن

م و اصفیای علی بر سر اصحاب بر بنو خلفاء اندک

روایت کردند و در روایتی از طبرانی نسبت سال آمده و ابو نعیم هم دانسته که رسول فرموده
صلی الله علیه و سلم بر آنکه در حقیقت از عترت من مروی از آن است یا اهل البیت یعنی پیوسته
و بدان که کشته شدن ایشان در روایتی از طبرانی در ویانی روی او در خشان باشد
مانند کوب وری رنگ و مانند رنگ بر دم عرب باشد و جسم او مانند جسم اسیران
باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و نماز گذارد
خلعت او کند و او را بر قتل و جال در زمین فلسطین و الله اعلم و جمهور اما سید که بیانیه
کلام میگوند که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است مگر آنکه از خوف دشمنان
پوشیده و قول ایشان را در محفل مساعده می کنند و نقل و باعث ایشان برین قول نیست
مگر دعوی ایشان که نصب امام بر حقیقتی در عصر واجب است و امام معصوم می باید
و این بر دو صفت مدعیان است کلام و الا در وقت جاهلیت پیش از بعثت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم هم باید که امامی معصوم موجود بود و او که می آرند بر وجوب نسب امام
معصوم بر تئید بر تسلیم همان اوله نعمی میکنند امامی را که یعنی باشد لا یضرب ولا یضرب
این ادعای ایشان لغو و لا طایل است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی مخفی گذران جهان
کثیر در دنیا عیسی گویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سر راه سر من را
در عهد پادشاهی پانچ ساله مخفی شده و دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری پسری
و میراث او را در شش گرفته و امانت بوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی
پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر بدو سال لیکن وفات یافته زنده نمانده و افتراق کردند
اما میده در بنیاب بر بیست فرقه و کیسانه میگویند که مهدی محمد بن عیسی است و فرقه از سنیان
که اسمیل بن جعفر است و بعضی میگویند که اسمیل بن جعفر است و فرقه از سنیان
جعفر صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن المثنی بن الحسن العتبی
است و یک فرقه میگویند که محمد بن حسین است که او را معتقدند که یک سال در قید ماند و پسر



اورا برآورند پسر خورش معلوم نیست و یک فرقه میگوید که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
 و یک فرقه میگوید که آن یحیی بن عیسی است از پیروان زید بن علی بن الحسین و کلمه کان من
 عند خیر الله لوحده و افیه اختلاف فالتیاد و چون این کتاب بنام ائمه بیعت تمام کردیم پس
 که این ذکر را بیات حسین علیه السلام که در بلا سبکام شهادت بان رجز کرده و در فرقه شهادت شده
 احتشام نمائیم قال رضی الله عنه انا ابن علی الخیر من آل هاشم کفانی بهذا مفرجین آخر
 وجد و رسول الله اکرم شیء و نحن سراج الله فی الارض نزهة و فاطمة امی سلا لة احمد
 و عی ی مدی و الخناحین جعفر و فینا کتاب الله ازل صادق و فینا الهدی و الوحی الخیر
 یدکر و شیعتنا فی الناس اکرم شیعتنه و مبغضنا یوم القیمة الخیر اللهم صل وسلم و بارک
 علی سید الخلق و رسول الحق محمد و آله و اصحابه و ازواجهم امانات المؤمنین و عزیزة
 الطیبین الطاهرین که ما صلیت و سلمت و بارکت علی ابراهیم و علی الابراهیم
 انک حمید مجید قطعہ روید که ان احببت نبیل الطالب فلا تعد عن ترتیل
 المناقب مناقب المصطفی قدوة الوری بهم یبغی مطاوبه کل طالب مناب
 اصحاب النبوة الهندی هم الی اظم العلیاء و غما السراغیب علیا یها سر و جهر افانها
 نحاول عند الله علی المراتب وجد عند فاتت لسانک ایها بدعوة قلب حاضر غیر غائب فمن
 سال الکریم باجابه فقد جاءه الاقبال من کل جانب
 شکر خدای که مالک جهان خالق کون مکان و دوارنده زمین و آسمان بزرگ بخش بزرگان است
 که کتاب سبکاب سبکی بیست السلول علی مبغض اصحاب الرسول که هر نفس چو بیست دند ان کو بپر
 فخالقان و عصائی است راه نامی مواضات و برین سه قیاس کن رگستان من بهار مراد از تصنیف زنده
 خلاصه کلامین جامع المعقول الموقول حاوی الفروع و الاصول لابل الموجد کل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه فاضی
 مولوی ثناء الدینی شی که روح پاکش در این عنوان چنان باد در طبع احمدی واقع و بی با تمام غفر علی طبعش

عَنْ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَفَّلٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُ أَصْحَابُ الْإِيمَانِ وَهُمْ
 عَرَضُ الْوَعْدِ مَنْ أَحَبَّهُمْ فَيَحْيَى أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ
 فَيَبْغِضُهُمْ وَمَنْ أَذَاهُمْ فَقَدْ أَذَى دِينِي وَمَنْ دَانَ
 فَقَدْ أَذَى دِينِي وَمَنْ أَذَى اللَّهِ فَمُشْرِكٌ لَا أُخَالِفُهُ
 رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

